

\*\*\*

واس میجیکه <sup>(۱)</sup> .

■ / Vās mijikā / .

□ حواسش سر جاش نیست .

کاربرد: کسی که در همه زمینه ها نظر می دهد ولی کسی برای حرف او تره خرد نمی کند .

\*\*\*

واش و نه بزی دهن شیرین بیه .

■ / vāš vane bozā dahan širin biye / .

□ علف باید به دهن بز شیرین باشد .

کاربرد: در پذیرا شدن است . (یادآور: علف باید به دهن بز شیرین بیاید) .

\*\*\*

و اشکمه دل یه راس رود د نیه .

■ / ve oškomā dāi ye rāsā rudā deniya / .

□ در شکمش یک روده راست وجود ندارد .

کاربرد: درباره آدم های دروغ گو است .

\*\*\*

واق شاله <sup>(۲)</sup> مانه .

■ / vāq šā:āiā mānā / .

□ پرنده واق شال را می ماند .

کاربرد: درباره قیافه ناموزون داشتن است .

\*\*\*

واموجا گنه <sup>(۳)</sup> .

■ / vāmojā konā / .

□ جستجو می کند، انتخاب می کند .

(۱) به گویش مسگری است .

(۲) واق شال یا شال واق = پرنده ای است از خانواده حواصیل وقتی که هوا ابری باشد، هنگام غروب به پرواز در می آید و صدای خاصی که شبیه به «واق» است از خود درمی آورند. باور بر این است که صدای «شال واق» علامت بدی هوا (بارش باران) است. بعضی ها «شال واق» را «بوتیمار» می دانند.

(۳) کسی که پس از جمع آوری گردو در زیر درخت گردو در پی پیدا کردن گردو باشد یا مرد جوانی که در انتخاب همسر بد و خوب می پرسد این زبانزد کاربرد پیدا می کند.

کاربرد: بررسی کردن - بد و خوب پرسیدن .

\*\*\*

وآپوشه وری. (۱)

■ / vâpušð veri / .

□ از طریق سوت زدن .

کاربرد: کار غیرمطمئن انجام دادن .

\*\*\*

و بدنه وِ رگ پی وِ ره .

■ / ve badanð vðrgð pi varð / .

□ انگار بدنش را با چربی کرک چرب کرده اند .

کاربرد: مردم از او دوری می کنند - همه از او می ترسند .

\*\*\*

و بُرمه دِسْمال گوشه دُ بُس نیه .

■ / ve bormð dðsmâl gušð dobos niya / .

□ گریه به گوشه دستمالش بسته است .

کاربرد: درباره کسانی گویند که با کمترین نامالایمات گریه سر می دهند .

\*\*\*

وِ پا « گُل » دَرِه .

■ / ve pâ gðl darð / .

□ پایش در گل هست - پا در گل دارد .

کاربرد: در وصف کسی که کارش محکم است .

\*\*\*

وِ پا دَرَشُ .

■ / ve pâ dar šou / .

□ پایش سُر خورد .

کاربرد: دچار لغزش شدن - به پایان راه زندگی رسیدن - ورشکسته شدن.

(۱) «سوت» یک وسیله ارتباطی بین انسان با انسان و انسان با حیوان (سگ - اسب...) است. در منطقه چهار نوع «سوت» می زنند: با لب - با دو انگشت یک دست - با یک انگشت از هر دست - با دو انگشت از هر دست. صدایی که وسیله انگشتان دست در دهان ایجاد می شود «آپوشه» گفته می شود وقتی که معامله ای «حرفی» یا بدون پرداخت وجهی (نسیه) صورت گیرد، زبانزد «آپوش وری» کاربرد پیدا می کند.

\*\*\*

وِ پالانْ وِله .

■ / ve pāîân valð / .

□ پالانش کج است .

کاربرد: انحراف اخلاقی داشتن کسی

\*\*\*

وِ پیره آودکِ، خُشتِرِ جُرْگَرِه .

■ / ve parð âv dake xoštāre jorgarð / .

□ به دامنش آب بیفتد، خود را بالا می کشد .

کاربرد: این است که: گلیم خودش را بالا می کشد ... با عرضه است .

\*\*\*

وِ پُشته تَشْ بَدِی وِ دِلْ گِرم دَنگَنه .

■ / ve poštð taš badî ve dâi garm danðkanð / .

□ به پشتش حرارت (گرما) بدهی سینه اش گرم نمی شود .

کاربرد: در مورد افراد بی حال و خون سرد است .

\*\*\*

وِ پُوسُوله سُرْنا دَرِه .

■ / ve posolð sornâ darð / .

□ زیرلباس او سرنا هست .

کاربرد: به ظاهرش نگاه نکن آدمی است جنجالی و شلوغ کن .

\*\*\*

وِ پیته .

■ / vepitð / .

□ بیچید .

کاربرد: کتک زدن \_ بند کردن \_ قهر کردن .

\*\*\*

وِ تَجَنه .

■ / vatajanð / .

□ گس است \_ تند است .

کاربرد: با دو گوشه: مواد غذایی علایم فاسد شدن در آن ظاهر شده باشد ... بر سر پرسش کننده فریاد

کشیدن .

\*\*\*

و تیره ساو بدم<sup>(۱)</sup> .

■ / ve to:orə sāv badam / .

□ تیرش را تیز کردم .

کاربرد: وقتی است که بگوییم: رشوه دادم \_ نمش را دیدم \_ تحریکش کردم .

\*\*\*

و تش و رر بو ندانه .

■ / ve tos vərərə bu nadanə / .

□ چس او برای خودش بو ندارد .

کاربرد: هنگامی که کسی متوجه قبح کارش نیست .

\*\*\*

و تسبی، بسبسه .

■ / ve təsbī bosəsdə / .

□ بند تسبیح او پاره شد .

کاربرد: درباره کسی گویند که تحملش تمام شده است. یا افکارش گسیخته شده است .

\*\*\*

و تش هیت چک کنه .

■ / ve thaš hita čək konə / .

□ آتش او مرتباً جرقه می زند .

کاربرد: در مورد کسی است که: همیشه عصبی است و داد و فریاد می کند .

\*\*\*

و تکه بته .

■ / ve takə batə / .

□ پهلویش را گرفت .

(۱) با توجه به جنگلی بودن منطقه رامسر، ضرورت ایجاد می کرد که در هر منزلی یک یا چند تیر وجود داشته باشد. تیر علاوه بر اینکه ابزاری بود برای قطع درخت و تبدیل آن به: الوار... تیرهای چوبی برای ساختن خانه \_ لت\_ هیزم و ... وسیله دفاعی هم محسوب می شد. برای آماده بودن این ابزار چند منظوره سنگ خاصی بنام «ساو سنگ» در گوشه ای از محوطه خانه قرار داشت که با آن تیر و داس را تیز و آماده استفاده می کردند. بعضی ها در این کار آنقدر ورزیده بودند و مهارت پیدا می کردند که تیر دیگران را هم «ساو» می دادند. قطعاً آنان هم خود را مدیون کسی می دانستند که: تیر او را «ساو» داده است.

کاربرد: برخوردارن \_ دودل شدن.

\*\*\*

وِ تَک مَچِه فرمانه .

■ / Ve tok mačə farmānə / .

□ لب و لوجه اش فرمان است .

کاربرد: در برخورد خوب یا سر و زبان دار بودن کسی است.

\*\*\*

وِ تَک میلِجِه بیجَنه .

■ / Ve tok miljə bijanə / .

□ لب و دهانش گنجشک را برشته می کند .

کاربرد: در مورد کسانی است که: بد زبان هستند .

\*\*\*

وِ تَکِه دَبُسی، وِ کین گِب زَنه .

■ / Ve tokə dobosi, ve kin gab zanə / .

□ دهانش را ببندی با آنجایش حرف می زند .

کاربرد: درباره کسانی است که: پرگو هستند .

\*\*\*

وِ تَک پارَ .

■ / Ve tak pāra / .

□ پاره تنش است .

کاربرد: درباره دختر یا پسری است که: کردارهای مناسب یا نامناسب پدر یا مادر را بروز می دهند .

\*\*\*

وِ تَنگِه دَکِشی یَ .

■ / Ve tangə dakəšiya / .

□ تسمه بارش را سفت کرد .

کاربرد: محدود کردن \_ در مضیقه گذاشتن .

\*\*\*

وِ تیشَ سِنِگْ بُخُرده .

■ / Ve tiša səng boxordə / .

□ به تیشه اش سنگ خورد .

کاربرد: درباره ناکامی است .

\*\*\*

وِ جان دَکَتِنْ .

■ / ve jân dakətən / .

□ به جانش افتادند .

کاربرد: اصرار چند نفر به یک نفر برای انجام یا قبول یک قضیه \_ وقتی که چند نفر یک نفر را کتک بزنند .

\*\*\*

وِ جَوَدَ بَارُ خَدَّ گَبْرَه فَکْ .

■ / ve javada bâr xoda gabərə fak / .

□ چیزی یا شی را که او جایی گذاشته باشد، انکار لانه ابیا است، نمی شود پیدایش کرد .

کاربرد: درباره کسی گویند که پنهان کاری اش با مهارت انجام می گیرد .

\*\*\*

وِ جِیوَه دَلْ اُسْتِیجِ واز کُنَه .

■ / ve jivə dəl, ospoj vâz konə / .

□ توی جیبش شپش بالا و پایین می رود .

کاربرد: بیان ضعف بنیه مالی است .

\*\*\*

وِ چادر، سنگین نابا .<sup>(۱)</sup>

■ / ve čador sengin nâbâ / .

□ چادرش سنگین شد .

کاربرد: درباره خانمی است که: کمتر به اطرافیانش اعتناء دارد .

\*\*\*

وِ چَرَنَه .

■ / vačəranə / .

□ می چرد، می چیند .

کاربرد: با ولع چیزی را خوردن . پرگو بودن .

\*\*\*

وِ چَکِنِ تا وِ گُوشِ بُنِ وِ بُونَه .

■ / ve čakən tā ve goše bon vobonə / .

□ چانه اش (دهانش) تا زیر گوشش باز می شود .

(۱) سنگین نابا: احتمالاً اشاره به مرغوبیت جنس چادرهم است.

کاربرد: در توصیف کسی گویند که سخنان درشت می گوید - بیهوده گو - کسی که بی ادب است .

\*\*\*

وچگی چی بو ؟

■ / vačə gi č i bu / .

□ دوران بچه گی چه باشد ؟

کاربرد: تعجب از خواسته ها - شادی های ... کودکان است .

\*\*\*

وچم کورفی چم منه .

■ / večom, korfi čomə monə / .

□ چشمش مانند چشم جغد است .

کاربرد: شوم بودن - زشت بودن .

\*\*\*

وچمه چال بزَم (۱) .

■ / ve čomə čal bazam / .

□ به حدقه چشمش زدم .

کاربرد: رک و بی پرده منظور خود را گفتن .

\*\*\*

وچمه پیشه لَم بگیتِه (۲) .

■ / ve čomə pišə lam bəgitə / .

□ پرده ای روی چشمش را گرفته است .

کاربرد: درباره کسی که از دیدن حقیقت عاجز است - چشم حقیقت بین ندارد .

\*\*\*

وچمه سو دِنیه .

■ / ve čomə su: dənija / .

□ چشمش نور (بینایی) ندارد .

کاربرد: درباره حریص بودن است .

\*\*\*

(۱) و مغز روئی بزَم. (به روده مغزش زدم).

(۲) به پرده تار عنکبوت (کارتنگ) «کار تن لَم» می گویند.

و چُمه پيشه خُون بگيته .

■ / ve čomə pišə xun begitə / .

□ جلوی چشمش را خون گرفته است .  
کاربرد: بیان نهایت خشم و کینه است .

\*\*\*

وچَ ملا چُکردم، خُشتِ بلا چُکردم .

■ / vača molā čokordəm, xošte belā čokordəm / .

□ پسرَم را با سواد کردم، برای خودم بلا خریدم .  
کاربرد: قبول نداشتن افکار پدر و مادر.

\*\*\*

وچَ وَنه وچه بُون اِيُو مِتَن .

■ / vača vane vačə bun eyomutən / .

□ بچه را در هنگام کودکی باید تربیت کرد .  
کاربرد: در بیان زمان تاثیرپذیری فرزند است .

\*\*\*

وچه پلنگ موله .

■ / vačə plang mulə / .

□ او فرزند نامشروع پلنگ است .  
کاربرد: درباره بچه نامشروعی که پلنگ صفت است .

\*\*\*

وچه رَد بُگرده .

■ / vačə rad bokordə / .

□ بچه سقط کرد .  
کاربرد: کم طاقتی کردن .

\*\*\*

وچه کَش کَف بُگرده .

■ / vačə kəš kaf bokordə / .

□ شاش پسرک کف کرد .  
کاربرد: بیان رشد و بلوغ است .

\*\*\*

وچه کی ی<sup>(۱)</sup>.

■ / vačð keyya / .

□ بازی بچه گانه است .

کاربرد: بیان ساده و بی محتوا بودن مراسم یا کاری است .

\*\*\*

وچه گل نَبَر، می جگرد، وپیرا شته<sup>(۲)</sup> .

■ / vačð gal tabar mijðgðrad vðpiarâštð / .

□ بچه ها فرار کنید که ژاندارم(پلیس) در راه است .

کاربرد: اعلام خطر کردن - قرمز بودن وضعیت .

\*\*\*

## وچه وکتن شی بی و گی پی چاکه .

■ / vačð vaktðnðši bi ve gi pičâkð / .

□ کودکی که قرار باشد در زندگی رشد بکند و کسی شود، نشانه اش چسبندگی گهش است .

کاربرد: درباره کسی گویند که نشانه ها جملگی دلالت بر بی استعدادی و ناتوانی او دارد، یا اینکه ماندنی نیست.

\*\*\*

## وچه ی نافرمان دَر مانه .

■ / vačði nâfarmân dar mâñð / .

□ بچه حرف نشنو در زندگی در می ماند .

کاربرد: سفارش به استفاده کردن از نصیحت(تجربه) بزرگتر است .

\*\*\*

(۱) وچه بازار(بازار بچه هاست).

(۲) شمال ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ از نظر سیاسی وضعیت خاصی داشت و تقریباً اکثر افراد سیاسی در این منطقه گرایش به افکار سوسیالیستی(چپ) داشتند. برخی از دانش آموزان و دانش آموختگان رامسر هم مشمول همین قاعده بودند. بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای مدتی روستاها و نقاط دور افتاده جای امنی برای اعضای گروه های سیاسی مخالف شاه بود. بعد از کودتا اکثر کسانی که دارای افکار سیاسی چپ بودند به بیلاق جواهرده پناه بردند. زمانی که پاسگاه ژاندارمری بیلاق جواهرده قصد دستگیری فعالان سیاسی را در جواهرده می کند، آقای محمد افتخاری سریعاً خود را به آنان می رساند و با زبان مسکری می گویند: «وچه گل نَبَر می جگرد و پیراشته».

و چین، د چین .

■ / Večeyn, dečeyn / .

□ برداشتن و چیدن (خراب کردن و ساختن) .  
کاربرد: نظم و ترتیب دادن .

\*\*\*

و چه ی زرنده (زرنده) بد ز پر درند . .  
■ / Vačəye zarandə(zanandə) badaz per daranda / .

□ پسری که دست بزن داشته باشد، بعد از پدرش درنده وحشی می گردد .  
کاربرد: درباره کسی گویند که با داشتن فرمانده نافرمانی کند وای به روزی که سایه فرمانده بر سرش نباشد .

\*\*\*

و حاله بن افواله پُرس .

■ / ve hâi ben, afvâlə bopors / .

□ اول حالت او را ببین سپس از وضعیتش پرسش کن .  
کاربرد: موقع شناس و روان شناس باش. ظاهرش نشان می دهد که دارای وضعیت مناسبی نیست .

\*\*\*

وختی خرد شل شله اربو نگوت پیز باهار کی بو ؟

■ / Vaxti xorde šəl šələ orbu, nogutə peyza bâhâr key bu / ?

□ آن وقتی که گلابی ها را تند و تند می خوردی، نمی پرسیدی که پاییز و بهار چه زمانی است ؟  
کاربرد: در بیان نداشتن دوراندیشی است .

\*\*\*

وخت کار کل بی مار، وخته آش کل فراش .

■ / Vaxtə kâr kal bimârə, vaxtə âš kal farâš / .

□ وقت کار باشد کچل بیمار است وقت خوردن آش کچل هم خدمتگزار است و باید آش بخورد .  
کاربرد: درباره فرصت طلبی است .

\*\*\*

وخت کار حسن قار، وخت پلا حسن اشتی .

■ / Vaxte kâr Hasan qâr, vaxtə pələ Hasan eštiya / .

□ وقت کارحسن قهر است، وقت خوردن حسن اشتی است .  
کاربرد: در بیان همکاری نداشتن و در عین حال فرصت طلب بودن کسی است .

\*\*\*

وِ قوی وِ گیتِه . (۱)

■ / Ve guya vegitə / .

□ پرش را برداشت .

کاربرد: از میدان بیرون کرد - معزولش کرد .

\*\*\*

وِختِ بپسِ .

■ / Vaxt bepase / .

□ وقت انتخاب کردی .

کاربرد: مراجعه بی موقع - طرح قضیه در زمان نامناسب .

\*\*\*

وِختِ تره پیشِ دره .

■ / Vaxt tərə piš darə / .

□ زمان (ساعت) از تو جلوتر است .

کاربرد: بیان سستی و برنامه نداشتن کسی است .

\*\*\*

وِ خنده داره اشکنه . (۲)

■ / Ve xandə dārə iškəndə / .

□ خنده اش درخت را می شکند .

کاربرد: از خوشحالی است .

\*\*\*

وِ خنده رگِ ورسِ .

■ / Ve xandə rag varəsa / .

□ رگ خنده اش بلند شد .

کاربرد: بی اختیار و خارج از حد معمول خندیدن است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: وِ «گُل» وِ یگیتِه. (کوزه اش را گرفت) - (وِ قوی هوا بده) پر قوی اش را هوا داد

(۲) وِ خنده هندانه لاف کانه. (خنده ش هندوانه را نصف می کند).

وِدَارَه، نِه دِ دَارْ . (۱)

■ / Vedârə, na dâdâr / .

□ بر اساس قاعده و حساب است نه هرج و مرج .  
کاربرد: درباره قانونمندی است .

\*\*\*

وِ دَرَه خِدا دُ بَسْتَه .

■ / ve darə xodâ dobestə / .

□ درش را خدا بست .  
کاربرد: به غضب الهی دچار شد .

\*\*\*

وِ دَرَه عَلِی پِیْشَا کُرْدَه .

■ / ve darə Ali pišâ kordə / .

□ درش را حضرت علی(ع) بست.  
کاربرد: مورد غضب قرار گرفتن .

\*\*\*

وِ دَسْ دِلِ بِجَا نِیَه . (۲)

■ / ve das o dâl bejâ niya / .

□ دست و دلش سر جایش نیست .  
کاربرد: درباره کسی گویند که بی حوصله است و دست و دلش به کار نمی رود- یا حواس جمع نبودن.

\*\*\*

وِ دَسْ مِ سَنَگِ بُنْ دَرَه .

■ / ve das me səngə bon darə / .

□ دستش زیر سنگ من است .  
کاربرد: درباره این است که: به من نیاز دارد و ناچار است نظراتم را تامین کند .

\*\*\*

وِ دَسْ کِیْنِه پَسْ نَرِ سَنَه .

■ / ve das kinə pas narəsənə / .

□ دستش به پشتش نمی رسد .

(۱) وِدَار= از مصدر و داشتن، یعنی محاسبه دقیق کردن- توزین کردن.

(۲) به گونه دیگر: وِ دَسْ دِلِ بِه جَا، دست و دلش بجا است و آسوده خاطر است.

کاربرد: در بیان ناتوان و فقیر بودن .

\*\*\*

و دَسْ تُرْ زویِ خایِه پارسنگ .

■ / Ve das torozoya, xâÿð pârsəng / .

□ دتش ترازو است و خایه اش پارسنگ .

کاربرد: داوری یا ارزش گذاری بی منطق .

\*\*\*

و دِلِه شیرین انار بگنسه .

■ / Ve dāÿð širin anār bagəñəsdə / .

□ شیرینی انار به دلش نشست .

کاربرد: درباره ناراحتی دیگران شاد شدن گویند .

\*\*\*

و دِلِ دِیْرِیایِ .

■ / Ve dāÿl deyryāya / .

□ دلش\_انگار\_ یک دریا است .

کاربرد: در مورد آدم های پرحوصله گویند .

\*\*\*

و دُمّ کینه منّ دره، هلّ در نییَرده .

■ / Ve dom kinə man darə, halə dar niyardə / .

□ دمش در زیر کونش است، هنوز دمش را در نیاورده است .

کاربرد: بیان موذی بودن کسی است .

\*\*\*

و دُنْدانه سِنِگْ بگنسه .

■ / Ve dondānə səng bagnesə / .

□ به دندانش سنگ خورد .

کاربرد: با مانع روبرو شدن است .

\*\*\*

و دَهَنّ خُدّ چا پلاکتِ دبی .

■ / Ve dahan xoda čā polākat dābi / .

□ در دهانش انگار لقمه کته سرد باشد .

کاربرد: درباره بد حرف زدن یا نصفه و نیمه حرف زدن است .

\*\*\*

و دهنه عسل دُکنی و گردنه ت دسه گاز گره .

- / Ve dahanð asðl do koni vagðrdanð te dasð gâz garð / .  
 □ به دهانش عسل بریزی، دست شما را گاز می گیرد .  
 کاربرد: بیان نمک نشناسی است .

\*\*\*

و دهن بوی شیر دته .

- / Ve dahan buye šir danð / .  
 □ دهانش بوی شیر می دهد .  
 کاربرد: اشاره ای است به کارهای کودکانه کسی .

\*\*\*

و دهن چاک ندره .

- / Ve dahan çâk nðdarð / .  
 □ دهانش درز(شکاف) ندارد .  
 کاربرد: درباره کسانی گویند که یا رازدار نیستند. یا بی ادبند .

\*\*\*

و دیم خد زرده گل .

- / Ve dim xoda zardð gðl / .  
 □ صورتش مانند خاک زرد است .  
 کاربرد: در مورد ناتندرستی گویند ... بسیار ترسیدن .

\*\*\*

و را وری رایه .

- / Varâ veri râya / .  
 □ راه افقی(اریب) دامنه های کوه .  
 کاربرد: اشاره به اینکه کار آسان است .

\*\*\*

و ر زین برار، کین برار ندره .

- / Ve rare zðn bðrâr, kin bðrâr nðdarð / .  
 □ برای او زن برادر یا برادر دیگر فرقی ندارد .  
 کاربرد: درباره آدم های بی چشم و رو است .

\*\*\*

وَرَرِ دُو دوشابِ یکیه .

■ / v̄rarəθ du o dušāb yekiya / .

□ برای او دوغ و دوشاب تفاوتی ندارد .

کاربرد: درباره کسانی گویند که بین بد و خوب فرقی قایل نمی شوند .

\*\*\*

ورزا گوز بَدَه، غَلَه بُسُوتْ .

■ / varzā guz bada qalə bousut / .

□ گاو نر گوزید، غله سوخت .

کاربرد: بهانه گرفتن برای ندادن حق کسی .

\*\*\*

ورزا جُتْ زَنَه، پیشه یِ پدَرْ .<sup>(۱)</sup>

■ / varzā jot zanə, pišeyə pədar / .

□ گاوانر یوغ می بندد تا زمین را شخم کند چون پیشه پدرش بوده است .

کاربرد: هر کس نشان از اصل خویش دارد.

\*\*\*

ورزا کیلْ شُونَه ؟

■ / varzā kil šunə / ?

□ گاو نر شخم می زند ؟

کاربرد: هنوز توان جنسی داری یا خیر\_ گاو نر (ورزا) رام و کاری هست ؟

\*\*\*

وَرزایِ مانَه .

■ / varzāya mānə / .

□ انکار گاو نر است .

(۱) به گونه دیگر: الف\_ ورزای بُگوتن: جُتْ تِ پشته، بگوته: مِ پَرِ پیش. به ورزا گفتند یوغ به پشت تو است گفت پیشه پدریم است. ب\_ورزا جُتْ زَنِ پیش یِ بابا، کُولِ بارِ جَلَمِ بیلی سی آربا. (گاو نر یوغ می بندد چون شغل پدرش بود و کوله بار(پشته هیزم) از چوب ممرز است دسته یا اهرم حمل هیزم هم از جنس خرمالو جنگلی).

کاربرد: درباره کسانی است که حداقل آداب و سنن و مسایل اخلاقی را رعایت نمی کنند. زور بازوی زیاد داشتن .

\*\*\*

ورزا دُم بَزَ . (۱)

■ / Varzâ dom baza / .

□ گاو نر دم زد(علامت داد) .

کاربرد: در بیان کوتاه آمدن یکی از طرفین دعوا است .

\*\*\*

ورف سَ گُولِه بُخُرْدِه خُوکِه مانِه .

■ / Varfe sa goið boxordð xokð mânð / .

□ مانند خوکی است که در روز برفی تیر(گوله) خورده باشد .

کاربرد: در مورد کسی که کار خلافی کرده و نشانی بارز از خود به جا گذاشته \_ کسی که خشمگین باشد \_ انسان زخم خورده هم بسیار خطرناک است .

\*\*\*

وَرَف دَر شِ تِ گِی دَشْتِه کَنِه .

■ / Varf dar šð te gi daštð kanð / .

□ برف ها آب بشوند که تو آشکار می گردد .

کاربرد: سرانجام کار خلاف تو آشکار خواهد شد .

\*\*\*

وَرَفَمُ سِیْفِیْدِه سِگِ شَوْنِه وِ دِلِ رِیْنِه .

■ / Varfam sifidð, sag šunð ve dðl riyanð / .

□ برف هم سفید است، اما سگ می رود درون آن کثافت کاری می کند .

کاربرد: به زیبایی خود نباید نازید .

\*\*\*

وَرَفِه سَ گِبِر .

■ / Varfð sa gabðr / .

□ مانند پرندۀ ایبا روی برف است .

کاربرد: کز کردن\_ در خود فرو رفتن.

(۱) در بین حیوانات گوناگون علایمی وجود دارد که نشانه تسلیم شدن در جنگ و دعوا است. از جمله تکان دادن دم است بین گاوها .

\*\*\*

وَرَفَه سِی بُم ؟

■ / varfə si boma / ؟

□ مگر بهمن آمد ؟

کاربرد: در ایراد به کسی گویند که در هوای گرم پوشش زمستانی به تن داشته باشد .

\*\*\*

وَرَفَ مَرِّ بَوْرَسَه مِ پَایَم بُوْسُوْتَه .

■ / Varf mārare bəvarəsə me pāyam bosutə / .

□ برف برای من بارید و پای من هم سوخت .

کاربرد: درباره اینکه حادثه برای من رخ داد و هزینه اش را هم پرداخت کردم \_ سرپرست خانواده را از دست دادن.

\*\*\*

وَرَفَ زَمِیْنَه زَنْدَه دَرَه، دَرَامَدُ مَرْدَه .

■ / varf zeminə zində darə, darāmad mardə / .

□ برف زمین را زنده نگاه می دارد و درآمد هم مرد را .

کاربرد: درباره داشتن شغل مناسب در زندگی است .

\*\*\*

وَرَفَ بَا، وارانْ بَا، پُرسِشِ رَمَه نُبَا، اَلَنْ کِ لُورْ پَنیره مِجَالِ، پُرسِشِ رَمَه ؟

■ / varf bā vārān bā porseše ramə nobā, alan ke lur, penirə mijālə porseše rama / .

□ برف و باران بود از گله نمی پرسیدی، حالا که وقت پنیر و لور... است یاد گله افتادی ؟

کاربرد: درباره کسانی گویند که وقت کار و تلاش غایب هستند ولی سر سفره حاضر .

\*\*\*

وَرِگِ وِشِنَا هِسَنَه، اِیْنِ وِشِنَا نَسَنَه .

■ / vərg vešnā hessianə, in vešnā nassanə / .

□ گرگ گرسنه می ماند، اما این [شخص] گرسنه نمی ماند .

کاربرد: در مورد کسی که کم طاقت است ... شکمو بودن .

\*\*\*

وَرِگِ پِیرَا بَشَه، رَخَاصِ سَگِ وِکَنَه .

■ / vərg pirā bašə, raxāse sag vakənə / .

□ گرگ وقتی پیر می شود، برای سگ می رقصد .

کاربرد: درباره ناتوانی کسی گویند .

\*\*\*

وَرگِ خَنَه گوسِنده بَگیره، سَگِ گَلَه سَنگین سَبکِ کُنَه .

- / vθrg xanθ gusθndθ begire, sage galla sθngin sobok konθ / .  
 □ وقتی که گرگ می خواهد به گله گوسفند حمله کند، ابتدا سگ گله را سنگین سبک می کند .  
 کاربرد: در هر کاری باید به توانمندی و یا احساس مسئولیت کردن مسول آن کار توجه کرد.

\*\*\*

وَرگِه آدِمِ خُر کی چُکُرده؟ رو بیری .<sup>(۱)</sup>

- / vθrgθ ādθm xār ki čokordθ rubiri / .  
 □ گرگ را آدم خوار کی درست کرد؟ رودباری .  
 کاربرد: درباره این گویند که ترس کسی موجب جسارت کسی شده است .

\*\*\*

وَرگِ بِ رَمَه بَزَنه، وای بِ حالِ یَکی دَارُ .

- / vθrg be ramθ bazθne , vāy be hāle yeki dār / .  
 □ گرگ وقتی به گله حمله کند، وای به حال کسی که فقط یکی دارد .  
 کاربرد: دارا وقتی با مشکل روبرو باشد، تکلیف ندار روشن است .

\*\*\*

وَرگِه هَمَرِ وَرَه بُره، گَالشَه هَمَرِ شُولِ زَنَه.

- / vθrgθ hamra varθ bārθ, gāiθšθ hamra šu:l zand / .  
 □ با گرگ بره می برد و با چوپان می می کند .  
 کاربرد: درباره کسی گویند که دو چهره است .

\*\*\*

وَرگِ وِرگِ وِکْتَه، کُوِ سَنگمِ وِرگِ .

- / vθrg vθrg vakθtθ, kouvdθ sagam vθrg / .  
 □ گرگ گرگ شد، سگ کی بود هم رفتار گرگ ها را پیدا کرد. (گرگ شد).  
 کاربرد: در بیان فرصت طلبی است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ورگ کی آدم خُر چُکُرده؟ روبیری. خرس کی آدم خُر چُکُرده؟ جان الی. (گرگ را کی آدم خوار درست کرد؟ رودباری. خرس را کی آدم خوار درست کرد؟ جان علی.

وِرگ وِ شِنَا دَکِ کُنِ مَالِگَ چَرخِ زَنَه .

■ / vðrgð vešnâ dake, konð mâlga čarx zanð / .

□ گرگ وقتی گرسنه بشود به سراهای متروکه هم سرک می کشد .

کاربرد: درباره تلاش و امید است .

\*\*\*

وِرگه وِ گیتِنِ وَرَ گَالِشِ چُکُردِنِ .

■ / vðrgð vðgitðn varð gâiðš čokordðn / .

□ گرگ را برای چوپانی بره ها انتخاب کردند .

کاربرد: مسولیت دادن به کسی است که جز زیان سود دیگری در پی ندارد .

\*\*\*

وِرگ بِ فِکْرِ رَمَه، خِدا بِ فِکْرِ هَمَه .

■ / vðrg be fekre rama, xodâ be fekre hama / .

□ گرگ در اندیشه حمله به گله است و خداوند در اندیشه همه .

کاربرد: تنها خداست که لطفش عمومی است .

\*\*\*

وِرگ بِ اُنِ وِرگِ گِیریِ هِمَسَاةَ زَنِیِ نُکُنَه .

■ / vðrg be on vðrg giri hamsâda zðni nokonð / .

□ گرگ با آن خوی گرگ صفتی اش به همسایه زیان نمی رساند .

کاربرد: درباره جایگاه اجتماعی همسایه است .

\*\*\*

وِرگه شیر بُوخُردَ وِچَ نَه هُشْ هُشْ هَلِیه نَه «تی تی»، «تی تی» .<sup>(۱)</sup>

■ / vðrgð šir boxorda vača na hoš hoš haliya na ti ti, ti ti / .

□ بچه ای که شیر گرگ را خورده باشد نه دور شو دورشو می فهمد و نه بیا بیا .

کاربرد: در بیان تاثیرپذیری فرزند از سجایای مادر است .

\*\*\*

(۱) در افسانه های رومی داریم که گرگی فرزند آدمی به نام رمئوس را شیر داده است که بعدها او «رم» را

بنا نهاد، در افسانه های هندی نیز چنین موردی یافت می شود.

\* تی تی صوتی است برای ماکیان در موقع غذا دادن به آنها.

وَرِ وِیپُ لَشْ کُنْ بَدَ .

■ / vərθ vɪptəškən bada / .

□ او را بیچاند .

کاربرد: در مورد کسی گویند که بر دیگری غلبه می یابد - کسی که دیگری را به دلیلی می چزاند .

\*\*\*

وَرِ وِرکِه مُسَانْ چِرَخ خُرِه . (۱)

■ / vər vɪrakə mosān čarx xorə / .

□ مانند گردونه می گردد .

کاربرد: بیان دوندگی بی نتیجه و بی برنامه است .

\*\*\*

وِ رِیکِ وِلِه .

■ / ve rik valə / .

□ چانه اش کج است .

کاربرد: کسی که افسرده و غمگین است .

\*\*\*

وَرِه آفتاو نَگَنِه، مَرِه خَنِه گرما کُنِه .

■ / vərθ âftāv naganə, mərə xanə garmā kone / .

□ به خودش آفتاب نمی رسد، آن وقت می خواهد مرا گرم کند .

کاربرد: کسی که خود نیازمند یاری و کمک باشد چگونه می تواند به یاری دیگران برخیزد .  
(یادآور: گدا به گدا، رحمت به خدا).

\*\*\*

وَرِه بُنِه پُشت زَنِه .

■ / vərθ bonə pošt zanə / .

□ زیر و رویش می کند .

کاربرد: پرستاری کسی یا پرورش گیاهی است .

\*\*\*

وَرِه تَنگِه دُگَرده .

■ / vərθ tangə dokordə / .

□ او را در تنگنا گذاشت .

(۱) به گونه دیگر: گَزِ گِرِکِ مسان چِرَخ خُرِه.

کاربرد: عرصه بر کسی تنگ کردن است .

\*\*\*

وَرِه تَرِه خُرْد نُکُنَه .

■ / vərθ tarθ xord nokonθ / .

□ برای او سبزی خورد نمی کند .

کاربرد: اهمیت قایل نبودن برای کسی است .

\*\*\*

وَرِه خَرَسَه (خَشَه) پِی وَرِه .

■ / vərθ xərsə(xašə) pi varθ / .

□ بدنش به اندازه یک خرس پی دارد .

کاربرد: خیلی چاق بودن .

\*\*\*

وَرِه دَسْ بَزْنِی، لُک دَنُگَه .

■ / vərθ das bazəni lak dakanθ / .

□ دستش بزنی جای دست می ماند .

کاربرد: بسیار سفید و زیبا بودن .

\*\*\*

وَرِه دَسْ بَزْنِی، تِ گَرْدَن هَنَه .

■ / vərθ das bazəni, te gardən hanθ / .

□ به او دست بزنی مقصر می شوی .

کاربرد: درباره این است که: شرایط بهانه از هر نظر فراهم است . (یادآور: مردنی است).

\*\*\*

وَرِه سَرُ چُم گِیر .

■ / vərθ sar o čome gir / .

□ او را در نظر داشته باش .

کاربرد: درباره پذیرایی همراه با احترام است .

\*\*\*

وَرِه کارد بَزْنِی، خُون دَر نِیَنَه .

■ / vərθ kârd bazəni, xun dar niyanθ / .

□ کارد به او بزنی خونس در نمی آید .

کاربرد: بیان شدت ناراحتی است .

\*\*\*

وره گاو شاخ بز بیگته گل باغ من .

■ / vθrθ gāv šâx baza bigatθ gol bâqθ men / .

□ گاو شاخش زد انداخت توی باغ گل .

کاربرد: در حکایت کسی است که: شانس آورده است .

\*\*\*

وره گم ببا، یا میل تک دَره یا گله کَش .<sup>(۱)</sup>

■ / varθ gom bobâ, yâ milθ tak darθ yâ gola kaš / .

□ بره گم شد یا روی سیخ کباب است یا در کوزه قرمه .

کاربرد: بیان از دست رفتن مال است .

\*\*\*

وره لله پیت بُگردن .

■ / vθrθ lalθ pit bokordθn / .

□ او را مانند ساقه گیاه نی(لله) تا کردند .

کاربرد: از سر راه برداشتن کسی است . (یادآور: سرش را زیر آب کردن).

\*\*\*

وره مرگِ بگیتِه .

■ / vθrθ marg begitθ / .

□ او را مرگ گرفته است .

کاربرد: از درماندگی و استیصال است .

\*\*\*

وره یِ اُسپُچِ دَنِیه .

■ / vθrθ ye ospoč deniya / .

□ در بدن او حتی یک شپش هم نیست .

کاربرد: بیان نداشتن چیزی است .

(۱) کسی گاوش گم شده بود ضمن پی جویی به شخصی که تصادفاً دزد گاوش بود رسید و از او پرسید:

گاو مرا ندیدی؟ دزد در پاسخ گفت چرا دیدم، گفت: کجا؟ گفت: میل تک (میل س). به روایت دیگر: کسی

گاوی گم کرد و برای یافتن به هر جا سر می زد، به شخصی برخورد کرد که دزد گاوش بود و از او

پرسید: گاو مرا ندیدی؟ دزد در حالی که به چموش (پاپوش) خود نگاه می کرد و گفت: گاو شما این رنگی

نیود؟ (واقعاً آن چموش از پوست همان گاو بود).

\*\*\*

وَزَغْ خُرَّ جَا نَدَرَه، کِرچَنگَه گُونَه بَسْمِ اللهُ .

■ / Vazəθq xora jā nədarə, kərčəngə gunə bəsmella / .

□ قورباغه برای خود جایی ندارد، در همان حال به خرچنگ می گوید: بفرمایید منزل .

کاربرد: در تعارف یا وعده بی جا است .

\*\*\*

وژ مال سگه مانه .<sup>(۱)</sup>

■ / Vəžmāl sagə mānə / .

□ او مانند سگ ژولیده است .

کاربرد: در پریشانی و نامنظمی است .

\*\*\*

وَسِ، بَسِی تَرِه پَا گُشَا بُکُنِیم .<sup>(۲)</sup>

■ / Vase bassi tərə pā gūšā bokonim / .

□ می خواستی بمانی تا تو را پاکشا کنیم .

کاربرد: نوعی کله از کسی است که با تاخیر به دیدار فامیل یا دوستان رفته است .

\*\*\*

و سَرَه کَاچُ بَزَنی وِ دَسْ وَازَا نُبُونَه .

■ / Ve sarə káč bazəni ve das vāzā nobunə / .

□ به کله او چوب بزنی دستش باز نمی شود .

کاربرد: در بیان خساست است .

\*\*\*

وِ سَرِ دُو کُنَه .

■ / Ve sar du konə / .

□ سرش دود می کند .

کاربرد: هنگامی گویند که کسی کارهای زیاد در پیش رو دارد .

\*\*\*

(۱) وژمال، بژمال = پشمالو.

(۲) پاکشا = در گذشته پسری که با دختری نامزد می شد وقتی حق رفت و آمد به خانه نامزدش را داشت

که طی مراسم رسمی به نام پاکشا پایش به خانه نامزدش باز شود.

وِ سَرِ فَنْدُرُ بُمَ .

■ / Ve sar fondur boma / .

□ سرش پایین آمد .

کاربرد: درباره کسانی گویند که از حالت زورگویی و گردنکشی به افتادگی گرایش پیدا کنند .

\*\*\*

وِ سَرِ وِ کینه گَنه، و کین چلکروود لاتَه .

■ / Ve sar ve kinā ganā, ve kin čalkorudā lātā / .

□ سرش به کونش برخورد می کند، کونش به رودخانه چالکروود .

کاربرد: بد و ناموزون راه رفتن .

\*\*\*

وِ سَرِ بُشَه وِ زَوَانِ نُشَنَه .

■ / Ve sar boše ve zovān nošonā / .

□ سرش برود قولش نمی رود .

کاربرد: در پایبندی به عهد است .

\*\*\*

وِ سَرَه دِسْمَالِ دَرَه .

■ / Ve sarā dāsmāli darā / .

□ روی سرش دستمال است .

کاربرد: روی قول و قرارهای او (آن مرد) حساب نکن، حرف هایش زنانه است .

\*\*\*

وِ سَرَه مَوِ اِیجَه گَلِ دَرَه .

■ / Ve sarā mu ijā gāli darā / .

□ موی سرش زیر خاک همین جا است، (همین جا دفن است) .

کاربرد: پس از مدتی دوری از زادگاه، دوباره به همانجا برگشتن .

\*\*\*

وِ سَرَه مَوِی خَدَ گَاوِ زَوَانِ بَزِ بَی .

■ / Ve sarā moya xodā gāv zovān bazebi / .

□ موی سرش را انگار گوساله زبان زده باشد .

کاربرد: درباره کسانی است که به موی سرشان پارافین یا روغن می زنند .

\*\*\*

و سَرِه بَد دَرِه .

■ / ve sarə bad darə / .

□ در سرش اقبال خوش نیست.

کاربرد: از بدشانسی است، سرنوشت خوبی ندارد .

\*\*\*

و سَگِه بَترِسمُ وِ وِگَمُ بَترِسمُ ؟

■ / ve sagə batərsəm ve vəgəm batərsəm / ؟

□ از سگش بترسم از توله سگ(نوجه) او هم بترسم ؟

کاربرد: از هر کس و ناکس نمی ترسم .

\*\*\*

و سُمبیلِ، تَرْدُمِه گیتِه شَنِه .

■ / ve sombił to:r domə gitə šənə / .

□ از سبیلش می توان دسته تبر گرفت .

کاربرد: مقتدر بودن - قوی هیکل - پر پشت و بلند بودن سبیل کسی است .

\*\*\*

و سِیلِی وِچِه، مار زَنِه کَچِه .

■ / vesileye vačə, mā:r zanə kačə / .

□ به بهانه بچه مادر هم چند قاشقی غذا می خورد .

کاربرد: کسی که برای رسیدن به هدف چیزی را بهانه قرار می دهد .

\*\*\*

و شاخِ کینه اَرِه بُکُردِنْ .

■ / ve šâxə kinə arə bokordən / .

□ شاخش را از ته اَرِه کرده اند .

کاربرد: درباره بر کناری از قدرت یا مسولیت است .

\*\*\*

و شاخِه لَت دَرِه .

■ / ve šâxə lat darə / .

□ از شاخش می توان برای پوشش شیروانی ها تخته درست کرد .

کاربرد: بنیه قوی داشتن - ثروتمند بودن .

\*\*\*

وِ شَاخِه شیشنه بَزَن .

■ / ve šâxð šišð bazan / .

□ به شاخش شیشه زدند \_ شاخش را تیز کردند .  
کاربرد: از آمادگی زد و خورد داشتن است .

\*\*\*

وِ شَاخِه رُوغَانْ وُسی، ی .

■ / ve šâxð roqân vosi ya / .

□ به شاخش روغن مالید .  
کاربرد: در مواقعی که رشوه ای پرداخت شده باشد بکار برده می شود .

\*\*\*

وِش نَرِ مَچ .

■ / veš narð mača / .

□ مانند چانه گوسفند نری که در پی گوسفند ماده است .  
کاربرد: زنباره بودن کسی .

\*\*\*

وِ مَچِه پُشتُ عَرَقُ نَز .

■ / ve mačð pošt araq naza / .

□ پشت لبش عرق نزد .  
کاربرد: کسی که به آسانی کار دشواری را پشت سر بگذارد-تن به کار ندادن .

\*\*\*

وِنِ بیِشی تی جی میرُ اُقوزُ تُل زِنی . (۱)

■ / vane biši «tjimir», oqoz tol zeni / .

□ باید بروی (تی جی میر) برای ریختن گردو .  
کاربرد: درباره بدهکار شدن یا کم و کسر آوردن یا ورشکست شدن کسی است که باید تن به کار کوچکی بدهد .

\*\*\*

(۱) تی جی میر = منطقه تی جی میر در دامنه شمال غربی کوه بابران قرار دارد که دارای درختان گردوی کهنسال زیادی می باشد.

وِ شِکَمَه تَرَسِ دَرَه .

■ / ve šekamθ tars darθ / .

□ در دلش ترس است .

کاربرد: دلهره داشتن .

\*\*\*

وِ شِمِ (۱) خَوانِه ؟

■ / vešθm xānθ / ؟

□ بلدرچین تو آواز می خواند ؟

کاربرد: در بیان سرحال بودن و مشکلی نداشتن است .

\*\*\*

وِ شِنَا شِکْمُ وَرَفَه دوشابُ ؟

■ / vešnā šekam o varfθ dušāb / ؟

□ شکم گرسنه و دوشاب با برف ؟

کاربرد: در بیان نامناسب بودن کاری است .

\*\*\*

وِ شِنَا خُشْحَالُ .

■ / vešnā xošhāl / .

□ هم گرسنه است و هم شاد و شنگول .

کاربرد: استغنائی طبع داشتن، بی برنامه بودن .

\*\*\*

وِ شِنَا نَانِ نَدَاشْتَه بُخَرُ، پِیاز خُرْدَه که وِ اشتها وِ ازا بِشَه .

■ / vešnā nān n̄daštθ boxārē, piyāz xordθ ke vē eštēhā vāzā baše / .

□ گرسنه نان نداشت بخورد، ولی پیاز می خورد تا اشتهایش باز گردد .

کاربرد: تظاهر بی جا کردن .

\*\*\*

وِ شِنَا ی رِ کَشْتَا بَیشتَن رَحْتَه، اَم سَرْدَا کُرْدِن سَخْتَه .

■ /vešnāya re kəštā bištən rahatθ, amma sardā kordən saxtθ/ .

□ برای آدم گرسنه پختن کماج آسان است، ولی سرد کردن آن دشوار است .

(۱) وِ شِمِ = بُدَبَدِ = بلدرچین = کرک هدف از پرسش تی وِ شِم خنه، کنجکاو از توان جنسی مرد است.

کاربرد: کم ظرفیت یا کم طاقت بودن.

\*\*\*

وِ شَنْ لَت دَرَه .

■ / Ve šoana lat darə / .

□ عرض و طول شانه هایش تا آن اندازه است که می توان تخته درست کرد .

کاربرد: اشاره به هیکل دار بودن کسی است .

\*\*\*

وِ شَنْ سَگَه سَگ زَوَان نَزَنَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Vešna sagə sag zovân nazanə / .

□ سگ گرسنه را سگ هم لیس نمی زند .

کاربرد: درباره بی اعتنائی به آدم های ندار گویند .

\*\*\*

وِ شَنْ سَگ خَشْتِ خَاطِرْمَ خَنَه .

■ / Vešna sagə xošte xâṭṛam xanə / .

□ سگ گرسنه، خاطر خودش را هم می خواهد .

کاربرد: در بیان فیس و افاده آدم فقیر است .

\*\*\*

وِ شَنْ عُرُوسُ بُمَ شُوپِرِ خَنَه، جَارُ جِیرِمُ پُرسَنَه .

■ / Vešnâ arus boma šuperə xonə, jâr jiram porsanə / .

□ عروس گرسنه به خانه پدرشوهر آمد، در انتخاب طبقه بالا و پایین هم تردید دارد .

کاربرد: کسی که: قدر موقعیت تازه خود را نداند .

\*\*\*

وِ شَنْ شِکَمُ آوِ یَخْ ؟

■ / Vešnâ šekam o âvə yax / .

□ شکم گرسنه و آب یخ ؟

کاربرد: تعارف نا به جا .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: وِ شَنْ سَرَه ، سَگ زَوَان نَزَنَه . (سر آدم گرسنه را سگ هم زبان نمی زند).

## وِشَنَ پُزْ . (۱)

■ / vešnâ poz / .

- گرسنه و پز دادن .  
کاربرد: ادعاهای بی پایه داشتن .

\*\*\*

## وِشَنَ آدِمِ سِنِگَمَ گَاژُ زَنَه .

■ / vešna âd̄m s̄ngam gâz zan̄ / .

- آدم گرسنه سنگ را هم به نیش می کشد .  
کاربرد: کسی که گرسنه نیست و درباره غذا بد و خوب می کند .

\*\*\*

## وِشَنَ سِگْ . (۲)

■ / vešnâ sag / .

- سگ گرسنه .  
کاربرد: در مواجهه با شخص حریص و طماع .

\*\*\*

## وُ شوماره پیشُ دَرَه، زُما زَنُ پِرَه .

■ / vou šumâr̄ piš dar̄ z̄omâ z̄n p̄r̄ / .

- عروس خانم پیشاپیش مادرشوهر راه می رود، داماد پیشاپیش پدرزن .  
کاربرد: از فروپاشی آداب و سنن است .  
(یادآور: دشمنی شیرین تر از اولاد نیست شاخ گاوی کجتر از داماد نیست). دهخدا

\*\*\*

## وِ شوشُ رَگْ وِ رَسْ . (۳)

■ / ve šuš rag var̄sa / .

- رگ مخصوص کتک(ترکه) خوردنش برجسته شد (بلند شد) .  
کاربرد: درباره کسی گویند که برای خود مقدمات خسارت دیدن(کتک خوردن) را فراهم کرده است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: وِشَنَ حُسْ، وِشَنَ پُزْ. (با شکم گشنه خوابیدن و پز دادن).

(۲) به گونه دیگر: وِشَنَ سِگْ، وِشَنَ پِزْ.

(۳) به گونه دیگر: وِخَنَدَ رَگْ وِ رَسْ. (رگ خنده اش بلند شد).

و شیرِه پیریز و نیه .

■ / Ve širə pəriz vəniya / .

□ در شیر او پرهیز(احتیاط) وجود ندارد .

کاربرد: درباره کسانی گویند که نمی توان به آنان اعتماد کرد و کارهای مهم را به آنان محول کرد .

\*\*\*

و صیت مرگِ نی یَزَنَه (نی یَرِه) .

■ / Vesiyat marg niyaranə / .

□ وصیت کردن مرگ نمی آورد .

کاربرد: نوعی مدیریت پس از مرگ است که وارث چه بکند و چه نکند .

\*\*\*

و عقلُ، گِرده .

■ / Ve aql gərdə / .

□ عقلش گرد است .

کاربرد: در بیان کم عقلی است .

\*\*\*

و عقلُ وِ گِی بِ هَمه .

■ / Ve aql o ve gi be hamə / .

□ عقل و گهش یکی است .

کاربرد: در بی درایتی کسی است .

\*\*\*

و عَزَه وِ گِیر . (۱)

■ / Ve qozə vegir / .

□ غوزش را بردار .

کاربرد: تمامش کن، مشکل پیش رویت را بردار .

\*\*\*

و غیض پلنگه غیضه مانه .

■ / Ve qeyz palangə qeyzə mənə / .

□ خشمش مانند خشم پلنگ است .

(۱) در مجلس ختم مرحوم قاسم صفاتیان، روحانی در بالای منبر اندرز می داد که: نماز و روزه را باید با

خلوص نیت انجام داد نه اینکه: در پایان ماه روزه بگویند: رَحَتْ بُبِمُ «وِ عَزِ وِ کِیْتِم»

کاربرد: با بی رحمی تمام ضربه زدن .

\*\*\*

وِ فِلیک بامُ داره کینه گره .<sup>(۱)</sup>

■ / ve filik bām dārə kinə garə / .

□ آب دهانش به تیرهای سقف بام خانه می باشد .  
کاربرد: در بیان عصبانیت همراه با داد و فریاد است .

\*\*\*

وِ قبا لنده، ام وِ دِماغ گُند .<sup>(۲)</sup>

■ / ve qabā landə amma ve dəməq gonda / .

□ لباسش کثیف و مندرس است ولی فکرش بزرگ است .  
کاربرد: افاده داشتن، غرور بیجا داشتن.

\*\*\*

وِ کارد، پنیره نی بته .

■ / ve kârd, penirə ney banə / .

□ کارد او حتی پنیر را هم برش نمی دهد .  
کاربرد: درباره این گویند که گوش کسی به حرفش بدهکار نیست .

\*\*\*

وِ کته (وگرده) اسبه کُر کی خنه جو هده ؟

■ / vakətə asbə korra key xanə jov hade / ?

□ به کره اسب خسته چه کسی می خواهد جو بدهد ؟  
کاربرد: کاری که سودی پیش رو نداشته باشد هزینه ای (اقدامی) نمی کنند \_ سرانجام پاسخگو خواهی بود

\*\*\*

وِ کتیر جیر کته .

■ / ve kətir jir katə / .

□ لب و لوجه اش پایین افتاده است .  
کاربرد: در بیان مغموم بودن است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: وِ فی لیک «تفاچ» سف گره. ( ترشحات آب دهانش به سقف اتاق می باشد).

فرهنگ: واژه یاب\_ پرتوی.

(۲) لند: سنسکریت\_ لند، نره، شرم مرد.

## وِ کَجِ پِیچِه بَگیتیم .

■ / ve kajð pičð begitim / .

□ عیب و نقص او را اصلاح کردیم .

کاربرد: حسابی تنبیه شد \_ به راه راست هدایت گردید .

\*\*\*

## وِ کُلا پِشَم نَدَرِه .

■ / ve kolâ pašm nðdarð / .

□ کلاه او پشم ندارد .

کاربرد: در مورد مردی یا مدیری است که در خانه یا اداره به حرفش بها داده نمی شود .

\*\*\*

## وِ کُک سَرِه هوا بَدَ .

■ / ve kolkð sarð havâ bada / .

□ کرک های سرش را هوا داد .

کاربرد: نابودش کرد .

\*\*\*

## وِ کَلِه هَلْ باد دَر .

■ / ve kalð hata bâd darð / .

□ هنوز در کله اش باد است .

کاربرد: ادعا داشتن \_ حرف های گنده زدن .

\*\*\*

## وِ کُوجِ صِبْرِه، هِیزارُ سالِه .

■ / ve kujð sabre hizâr sâlð / .

□ صبر کوچکش هزار سال است .

کاربرد: درباره بزرگ منشی است - صبور بودن .

\*\*\*

## وِکِ وِچِه، گُلِ وِگِه مانِه .

■ / vak vačð golð valgð mâñð / .

□ بچه ها مانند برگ گل هستند .

کاربرد: در رفتار و گفتار با کودکان دقت شود که به احساس پاک و لطیف آنان لطمه نخورد و تاثیر

منفی باقی نگذارد .

\*\*\*

و کینه کرکه پَر دُکُردِن .

■ / ve kinə kərəkə par dəkordən / .

□ به آنجایش [انگار] پر مرغ فرو کرده اند .

کاربرد: در آرام قرار نداشتن است .

\*\*\*

و کینه اُنگوشت دُگُرده .

■ / ve kinə ongušt dokordə / .

□ به کونش انگشت کرده است .

کاربرد: در ور رفتن با یک چیز (ابزاری و ...) و خراب کردن آن است .

\*\*\*

و کینه کَلْم دَرِه .

■ / ve kinə kəlm darə / .

□ توی کونش کرم است .

کاربرد: مشکل در وجود خودش است \_ آرام و قرار نداشتن .

\*\*\*

و کین سَرِه سُوش بَزِنی گاو گُره کُنه . (۱)

■ / ve kinə sarə šuš bazəni gāv gorə konə / .

□ ترکه به پشتش بزنی، از خود صدای گاو در می آورد .

کاربرد: بسیار نادان بودن کسی .

\*\*\*

و کینه دُکَلْ نَزَنه هِچِی خَجِرَمْ زَنه .

■ / ve kinə dokal nazanə heči xajəram zanə / .

□ به زیرش (زیر شاخه درخت) دو شاخ جهت نگهداری نمی زند بماند. داس هم می زند .

کاربرد: نه تنها یاری نمی رساند خسارت هم وارد می کند .

\*\*\*

و کینانه کک دَکته .

■ / ve kinānə kak dakətə / .

□ در تنبانش کک افتاده است .

(۱) به گونه دیگر: و کینه س گاو گی بزنی، گاو گُر کُنه. (به پشتش پهن گاو بمالی صدای گاو در می آورد).

کاربرد: درباره این است که: برایش ناراحتی فراهم شده است .

\*\*\*

وِ گَازِ گِلْ بُمَ .

■ / Ve gâz gəl boma / .

□ دندان هایش به زمین خورد .

کاربرد: در مورد کسی گویند که با مشکل روبرو شده باشد . (یادآور: پوزه اش به خاک مالیده شد).

\*\*\*

وِ گِبِه رَجِه دِ نِه .

■ / Ve gabə rajə deniya / .

□ حرف هایش بهم پیوند و ارتباط ندارند .

کاربرد: در هذیان گفتن یا بی ارتباط با موضوع گفتن است .

\*\*\*

وِ گَرْدِنِ خُدَّ اَرَبُو دُمِه .

■ / Ve gardən xoda orbu domə / .

□ گردنش انگار دنباله گلابی(خُج) است .

کاربرد: در بیان لاغر بودن (گردن) کسی است .

\*\*\*

وِ گَرْدِنِه لا خُنْدُ دُکُردِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Ve gardənə lāxond dokordə / .

□ به گردنش ریسمان انداخت(بست) .

کاربرد: محدود کردن آزادی کسی - همراه و همسو کردن با خویش .

\*\*\*

وِ گَرْدِنِه، دُوکَشِ اَرِه نِبَنِه .

■ / Ve gardənə do kašə arə neybanə / .

□ اَرِه دُو سر هم گردنش را نمی برد .

کاربرد: یک دنده بودن - زورمند و هیكل دار بودن .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: وِ گوش لا خند دُکُردِه (به گوشش ریسمان انداخت).

وِ گَرِه نَارِنِجْ بَرَّ .

■ / Ve garð nârðnj baza / .

- به بدن گال گرفته اش نارنج زده است .  
 کاربرد: صدای کسی را در آوردن است .

\*\*\*

وِ گوز پِلْ بُمَ .

■ / Ve guz pal boma / .

- گوزش جوش آمد .  
 کاربرد: مرگ کسی است .

\*\*\*

وِ گوزه بَرَّ بُوخَرْدَه .

■ / Ve guzð bar boxârdð / .

- به گوزش برخورد .  
 کاربرد: در بیان ناراحتی بی دلیل است .

\*\*\*

وِ گوزه رُغَن دَرِه . (۱)

■ / Ve guzð roqân darð / .

- گوزش روغن دارد .  
 کاربرد: در ادعای گزاف داشتن کسی است .

\*\*\*

وِ گوز لُوکا رُوَشَنَه .

■ / Ve guz lukâ roušanð / .

- سوراخ گوزش روشن است .  
 کاربرد: کسی که خود را شاد و سرمست نشان می دهد .

\*\*\*

وِ گوشه بَجَوِسَه .

■ / Ve gušð bðjavðsð / .

- گوش او را جوید .

(۱) به گونه دیگر: وِ شاخ رُغَن دَرِه. (شاخش روغن دارد).

کاربرد: درباره این که: کسی از کسی رشوه ای گرفته یا چیزی را به بهانه ای گرفته که تاوان نخواهد داد.

\*\*\*

و گُوشه بکشی ین<sup>(۱)</sup> .

■ / ve gušə bakəšijan / .

□ گوشش را کشیده اند .

کاربرد: ترساندن \_ تذکر دادن \_ تهدید کردن \_ سفارش دادن... است .

\*\*\*

و گُونه: مْ شیرِم واز کُنم گِرزه گیرِم .

■ / Vou gunə mo širəm vāz kənm gərzə girəm / .

□ عروس روز اول می گوید: من مانند شیر هستم و با یک پرش موش می گیرم .

کاربرد: در مورد باور نداشتن ادعاهای روزهای اولیه بعضی از آدم ها در انجام کارهای پیش رو گویند.

\*\*\*

و گیر تَوَد، تره نَوته مَرَد .

■ / Vegir tavad tərə nəvanə mərəd / .

□ بگیر و دور بیاندازش اگر نیاز نداری بده به من .

کاربرد: نوعی رندی برای تصاحب مال غیر .

\*\*\*

وَل بِنیش، راس بُوگو .

■ / Val bəniš rās bugu / .

□ کج بنشین اما راست بگو .

کاربرد: تاکید بر حق گفتن است .

\*\*\*

وَله پیت .

■ / Valə pit / .

□ کج و کوله .

کاربرد: در بیان ظاهر نازیبا است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: گُوش کَشی بُکَرین.

وَلْتَه كُولِبَارَه شُوْشَه مَانَه .<sup>(۱)</sup>

■ / vɔlatə kuɪbārə šušə mānə / .

- مانند کوله باری است که ترکه مهارش باز شده باشد .  
کاربرد: از افراد وارفته و شل و ول است .

\*\*\*

وَلْتَه كُئُش، دَسَ مَانَه .<sup>(۲)</sup>

■ / vɔlatə kološ dasa mānə / .

- مانند دسته گاهی است که باز شده باشد .  
کاربرد: درباره آشفتگی و شلختگی کسی است .

\*\*\*

وَلَه چُوْیَ .

■ / valə čuyə / .

- چوب کج است .  
کاربرد: در بیان نادرستی شخصیت است .

\*\*\*

وَل چُو رَاس نُبُونَه، تَرشَه شِیر مَاسَ .

■ / val ču rās nobunə, toršə šir mās / .

- چوب کج راست نمی شود و شیر ترش ماست .  
کاربرد: درباره تغییرناپذیری ذات هر پدیده ای است .

\*\*\*

وِ لَحَبْ تَازَه وَکِتَه .

■ / ve lahab tāzə vakətə / .

- لحافش تازه شد .  
کاربرد: در بیان رشد بنیه اقتصادی کسی است .

\*\*\*

(۱) معمول بر این بود که: وقتی کوله باری از هیزم در جنگل گردآوری می شد یک شاخه نازک (از درختی خاص که قابلیت انعطاف را داشته باشد) به جای ریسمان و به دور هیزم می بستند و بر پشت خود می نهادند و حمل می کردند. آن شاخه نازک را که کار طناب را می کرد «شوش» می گفتند.

(۲) کُئُش: کاه = ساقه برنج، گندم یا جو.

وَلِ خَرَه رِ، وَله پالان دوجِنِ .

■ / Valθ xarare, valθ pâlân dujanðn / .

- برای خرکچ و کوله، پالان کچ و کوله می دوزند .  
 کاربرد: با آدم بد باید بد برخورد کرد .

\*\*\*

وَلِ كَمَرَه .

■ / Val kamarθ / .

- کسی که: کمرش کچ است .

کاربرد: کمرش شکسته است \_ مردانی که در امر زناشویی ناتوان باشند .

\*\*\*

وَلِگه مَنه بَگِنَسِه . (۱)

■ / Valgð manð bagnðsð / .

- به وسط (میان) برگ زد .

کاربرد: آنأ در رفتن \_ سریعأ فرار کردن و دور شدن .

\*\*\*

وَلِگامه دِله كُورْفِي . (۲)

■ / Valgâmð dðlð kurfi / .

- جغد درون گیاه عشقه .

کاربرد: توصیف آدم های ناجور و بد هیبت است .

\*\*\*

(۱) حیوان ناطق(انسان متفکر) پیوسته خود را با محیط سازگار می کند. جنگل مسایل خاص خودش را دارد و مردم جنگل نشین هم خود را با آن تطبیق می دهند. برای انسان جنگل نشین انبوه درختان جنگلی در عین حال یک پناهگاه امنی در مواقع بروز خطر است. لذا در مواقع خطر سریعأ به جنگل می زند (ولگِ مَنِ گنه) و خود را در آن «گم» می کند. و در زمان حمله دشمن نیز جنگل بهترین مکان برای جلوگیری از پیشروی دشمن است.

(۲) ولگام = پاپیتال. عشقه.

وَلْگَامُ دَانَه بُوخْرَدَه سَرْتَه . (۱)

■ / Valgâm dând boxârdð sarðtð / .

□ او پرنده ای است که از تخم ولگام خورده است .  
کاربرد: بیان منگ و گیج بودن کسی است .

\*\*\*

وِ لُوکَايِ پُمبِه بَزَ .

■ / Ve lokâya pombð baza / .

□ سوراخش را پنبه زد .  
کاربرد: محدود کردن کسی \_ مانع از بیهوده گویی کسی شدن \_ تعدی به دیگری .

\*\*\*

وَلْگِه وَرَه خُرَه، پِلایِ وَچِه .

■ / Valgð varð xorð, polâya vačð / .

□ برگ گیاه را بره می خورد و پلوی خانه را بچه .  
کاربرد: درباره هزینه دار بودن فرزند است .

\*\*\*

وَلِیْمَ کِی هَدَا؟ شَیخ رِضَا کِی بُوخْرَدِ؟ خُوْلُو خَوَاخْرَزَا .

■ / Velima ki hada? šeyx rîzâ ki boxârdð? xowlu xâxorzâ / .

□ ولیمه را چه کسی داد؟ شیخ رضا، چه کسی خورد؟ دایی و خواهرزاده .  
کاربرد: درباره کسانی گویند که خیرمی کنندولی بجای اینکه بین فقرا تقسیم کنند، بین فامیل پخش میکنند.

\*\*\*

وِ مَارَه، حَرِیْفَ بَدَمْ .

■ / Ve mârð herif badam / .

□ مادرش را به رقیبش دادم \_ با مادرش آن کار را کردم .  
کاربرد: پدرش را درآوردم \_ دمار از روزگارش درآوردم .

\*\*\*

وِ مَچِه سَ کُورْ مَازْ وَازْ کَانَه .

■ / Ve mačð sa kor mâz vâz kânð / .

□ روی لب و لوچه اش مگس می پرد .  
کاربرد: اشاره دارد به سست و ناتوان بودن کسی .

\*\*\*

وِ مَلِكِ گاوِ نَرِه .

■ / Ve mālīkə gâv narə / .

□ درون باغش گاوافتاده است .

کاربرد: اشاره به گرفتگی و کم حوصلگی است. (یاداآور: دمخ بودن).

\*\*\*

وِنَ جَوِي، آوِ وِنِ .

■ / Vana juya âv vanə / .

□ به جویی که آب رفته آب نینداز .

کاربرد: کاری را که دیگران کردند وارد آن کار نشو .

\*\*\*

وَنگِرسان<sup>(۱)</sup> .

■ / Vanəgərsân / .

□ جایی که امید برگشتن وجود ندارد .

کاربرد: گوشه از گورستان است .

\*\*\*

وِ نُمُدْ زِ مِیِ، وِ لَحَبْ آسَمَان .

■ / Ve nomod zemiya, ve lahāb âsemân / .

□ فرشتش زمین است و لحافش آسمان .

کاربرد: بسیار فقیر بودن است. (یاداآور: آسمان جل بودن).

\*\*\*

وَنه عَرَقَمْ بُکْنِی .

■ / Vane araqam bokoni / .

□ باید عرق هم بکنی .

کاربرد: در جبران کردن\_ انعام دادن یا رشوه دادن است .

\*\*\*

وِی بُگُردِه .

■ / Viy bokordə / .

□ ویران کرد\_ خراب کرد .

(۱) به گونه دیگر: کُچار شو نَرِه؟ شو نَرْمُ وِ نِگِرسان. (کجا می روی؟ می روم جایی که برنگردم).

کاربرد: بی مزه کردن - رویگردان شدن - قهر کردن .

\*\*\*

وِیچَ پُلا دانه مانه .

■ / Veyča polâ dâñd mâñd / .

□ مانند کته ای است که از دانه های برنج برچیده شده (انتخاب شده) درست شده باشد .

کاربرد: درباره مرغوبیت چیزی است - دختر بسیار زیبا .

\*\*\*

وِی دله .

■ / Vey dâlâ / .

□ او از جمله کسانی است که: وای بر دل است .

کاربرد: در توصیف آدم های وسواسی است .

\*\*\*

وِیلِ میلی کُته سگِ وِنگنه<sup>(۱)</sup> .

■ / Vilâ, mili kotâ sag vanðkanâ / .

□ توله سگ ماده ولگرد، سگ نمی شود .

کاربرد: این است که: فرزندان مادر دَنری مردان و زنان شایسته ای نخواهند شد .

\*\*\*

وِینجه وکته مُردِم دَهَن دَکته .

■ / Vinjâ vakâttâ mordâmmâ dahan dakâttâ / .

□ سقز شد و در دهان مردم افتاد .

کاربرد: سر زبان ها افتادن .

\*\*\*

وِینی بُنجی، خنده دَره .

■ / Vini bonðji xandâ darâ / .

□ زیر سبیلی (زیر بینی) می خندد .

کاربرد: در مورد رضایت و شاد بودن کسی گویند .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: دله میلی کوته سگ وِنگنه (توله سگ ولگرد، سگ نمی شود)



هَادِک کُو شُنْ وکته .

■ / Hâde kə ku šon vakətə / .

- حکایت بیلاق رفتن هادی شده است .
- کاربرد: در بیان طولانی شدن کار است .

\*\*\*

هاله چکه دَرِه .

■ / Hâle čəkə darə / .

- او مانند کسی است که: شاخ و بال دارد .
- کاربرد: در بیان دست و پاگیر بودن است .

\*\*\*

هال هَرَجَ بِيَشْکِه یتیم کَلْ گَنه .

■ / Hâl har jâ biške yetimə kala ganə / .

- شاخ و بال درخت هر جا بشکند، بر سر یتیم می خورد .
- کاربرد: آدم های ضعیف بیشتر در معرض دشواریهای زندگی هستند .

\*\*\*

هَپَا تِه . (۱)

■ / Ha pātə / .

- هوا کرد. پخش کرد .
- کاربرد: باد دادن .

\*\*\*

هَتَه بَرْ .

■ / Hotə bar / .

- همین طور بگیر .

---

۱. برنج یا گندم را با ابزار خاص سنتی (برپاچ-خویا-لها...) در هوا پخش می کنند تا اجسام زاید از آن جدا گردد. این شیوه را «هپاتن» می گویند.

کاربرد: فرض کن، در جایی که در برابر اصرار فراوان بی مورد قرار گیرند- همین طور است که تصور می کنی .

\*\*\*

هته بُگوت نیه .

■ / H̄t̄e bogot niya / .

□ همین جور می گفته می شود .

کاربرد: شهره است \_ وقتی کسی قصد دارد اعتراض احتمالی در برابر سخن خود نداشته باشد. همان به همان می گردد .

\*\*\*

هیچ پُوچایی برای رضای خدا گرزّه نگره .

■ / Heč pučâie barâye rezâyê xodâ ḡorz̄ð negar̄ð / .

□ هیچ گربه ای برای رضایت خدا موش را شکار نمی کند .

کاربرد: درباره این گویند که: منافع شخصی برای هر کس در اولویت اول قرار دارد .

\*\*\*

هیچ توره (ساج) زنی کیدبانو ونگنه، هیچ هیمه هری کخدا .

■ / Heč torou(sâjð) z̄ani kedbânu vanðkanð heč himð hari kexodâ / .

□ کسی که جاروب می زند، خانه دار نمی شود و کسی که هیزم کشی می کند دهبان نمی شود.

کاربرد: در بیان حد استعداد افراد است .

\*\*\*

هیچ داری نیه ک باد وره تُکان نده .

■ / Heč dâri niyake bâd vðrð tokân nadð / .

□ هیچ درختی وجود ندارد که باد تکانش ندهد .

کاربرد: هیچ کس نیست که برایش مشکلاتی پیش نیامده باشد .

\*\*\*

هیچ کس موال جی حاجت هنیگره .

■ / Heč kas mevâið ji hâjat henigarð / .

□ هیچکس از مستراح حاجت نمی خواهد .

کاربرد: هر چیزی راه کار خاص خویش را دارد .

\*\*\*

هچ کسه ببه اُنگشته سَ خاک فُنکُن .

■ / Heč kasθ bθba onguštθ sa xāk fonokanθ / .

□ روی انگشت بریده هیچکس خاک نمی ریزد .

کاربرد: روحیه همکاری نداشتن است .

\*\*\*

هچ کسه اسب تا آخر نَدونه .

■ / Heč kasθ asb tâ âxθr nodouvanθ / .

□ اسب هیچکس تا آخر نمی دود .

کاربرد: هیچکس نمی تواند برای همه دوره ها: رئیس\_فرمانده\_حاکم باشد .

\*\*\*

هچَل دَکته .

■ / Hačal dakθtθ / .

□ گیر افتاد .

کاربرد: با مشکل روبرو شدن است .

\*\*\*

هچ مچی گُت دَرِ ؟

■ / Heč mθči got dare / ?

□ چیستان می گویی ؟

کاربرد: در باره سخنان بی بنیاد است .

\*\*\*

هخ تَفه جای دُوِزری وِگره .

■ / Hax tofθ jâye dozeri vθgarθ / .

□ او آب دهن را به جای دو ریالی برمی دارد .

کاربرد: اشاره ای است به افراد بسیار مال پرست .

\*\*\*

هَدَر لَاب نُکنه .

■ / Hadar lâb nokonθ / .

□ [سگ] بیهوده پارس نمی کند .

کاربرد: دلیلی وجود دارد .

\*\*\*

هدری آدمه .

■ / Hadari âdǝmǝ / .

□ آدم بیهوده ای است .

کاربرد: در وصف کسانی است که: مسول گفتار و رفتارشان نیستند .

\*\*\*

هَدَه، هگیر بگردن .

■ / Hada hegir bokordǝn / .

□ داد و ستد کردند .

کاربرد: در مورد عمل متقابل در معاملات یا ازدواج یا... گویند .

\*\*\*

هر اسبی کِ تندتره، و شویشم ویشتره .

■ / Har asbi ke tonǝtarǝ, ve šušǝm vištarǝ / .

□ هر اسبی که تند و تیزتر است، شلاقش هم بیشتر است .

کاربرد: هر کسی توانمندتر در کاری باشد، از او کار بیشتری می خواهند .

\*\*\*

هر اسبی ی میدانِ دُو دره .

■ / Har asbi yemeydǝnǝ dov darǝ / .

□ هر اسبی میدانی برای تاختن دارد .

کاربرد: در این است که هر کسی دورانی دارد .

\*\*\*

هر اُنگُشتِ بِنینی خُونِ درهنه .

■ / Har onguštǝ bebini xun dar hanǝ / .

□ هر یک از انگشتان را ببری خون در می آید .

کاربرد: همه فرزندان برای پدر و مادر عزیزند، یکی هستند .

\*\*\*

هر پنج اُنگُشتِ یِ میزانِ نیه .

■ / Har panj onguštǝ yemizǝn niya / .

□ پنج انگشت دست با هم برابر نیستند .

کاربرد: در تایید اختلاف طبقاتی در جامعه است - تفاوتها از قبل تعیین شده است.

\*\*\*

هَر تَخْمِ مَنِ، يِ گورُ گَنْدُ دَرَه . (۱)

■ / Har toxmā men ye guro gand darā / .

□ در بین هر بذری یک بذر فاسد هم پیدا می شود .

کاربرد: در هر نسلی یا هر خانواده ای یک فرد ناباب پیدا می شود .

\*\*\*

هَر جَ تِ دَلِ حُشَه، تِ وَطَنَه .

■ / Har ja te dāl xošā te vatanā / .

□ هر جا که دلت خوش باشد وطن تو همانجا است .

کاربرد: در بیان اهمیت امنیت خاطر داشتن است .

\*\*\*

هَر جُورُ بُنْجِی هُتَه سَرِ چَنِ . (۲)

■ / Har jur bonečī hotā sarečane / .

□ هر کاری را به هر شکلی که پایه گذاری کرده باشی با همان ترتیب به پایان می رسانی .

کاربرد: چنانچه کسی از بدو امر هر کاری را با برنامه یا بی برنامه آغاز نماید با برنامه بودن یا

بی برنامه بودن جزء منش او می گردد .

\*\*\*

هَر جَ وَرْزَا بِ بَبَاشَه، اِجَه سِرَه هَنَه .

■ / Har ja varzā be: babāšā, ijā sārā hanā / .

□ هر جا که گاو نر گم شود، اینجا پیدا می شود .

کاربرد: در باره مکانی است که: زن ناپایی در آن زندگی می کند یا مکانی که مردان ناهل در آنجا

حضور می یابند .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: هر تخم منِ به تخم رین دره (در بین هر بذری، بذری که به همه بذرها بریند قرار دارد).

(۲) به گونه دیگر: هر جور پیشه گیت، پیش بُر. (هر روشی را انتخاب بکنی با همان روش پیش می بری).

هرچ شو دَر نان بُیَر، سَخ سَر شو دَره جان . (۱)

■ / Har jā šoudare nân bâbor saxsar šowdare jân / .

□ هر جا می روی با خودت نان بپر، اما وقتی به سخت سر می روی با خودت جان بپر .  
کاربرد: در بیان مشکلات طبیعی مسیر رفت و برگشت رامسر است .

\*\*\*

هرچ شوَن خَنه چُکن، ویرانه چُکن .

■ / Har jā šune xânð čokon veyrânð čonokon / .

□ هر جا می روی خانه بساز نه ویرانه .  
کاربرد: در بیان جلب رضایت است .

\*\*\*

هرچ کُو گَته تَره، و دَره جَل تَره .

■ / Har če ku gatð tarð ve darð jaltarð / .

□ هر قدر کوهی مرتفع تر باشد، دره آن کوه ژرف تر است .  
کاربرد: هر کسی که توانایی های مادی و معنویش بیشتر باشد دلمشغولی هایش هم زیادتر است .

\*\*\*

هر چ آدمه بد بیه، وره پیش گَته.

■ / Har če âdðmð bad biye, vðrð piš kanð / .

□ از هر چیزی که آدم بدش بیاید در برابرش (سر راهش) قرار می گیرد .  
کاربرد: چنانچه کسی رفتار یا گفتار یا چیزی را دوست نداشته باشد بر سرش می آید .

\*\*\*

هر چ گاو ویشِت، گاو گی یم ویشِت .

■ / Har če gâv vište gâvð gi yam vište / .

□ هر چه گاو بیشتر باشد، پهن گاو هم بیشتر است .

(۱) نام قدیم رامسر «سخت سر» بود. در سالهای ۱۳۱۲-۱۳۱۴ با دلبستگی ویژه ای که رضا شاه پهلوی به سخت سر یافته بود، آنچنان که رییس دفتر او سلیمان بهبودی در یادداشت‌هایش آورده، شاه با سرافرازی می گفت که می گویند: سوئیس زیباترین جای جهان است. نگاه کنید روبرویتان دریاست، دور و بر شما دشت سبز و خرم و کوههای سر به فلک کشیده ... همه زیباییها را یکجا در دسترس ، دیدرس دارید. با رام کردن رامسر یک چند نام "سناتوریم" که به معنی آسایشگاه و آرامشگاه بدان دادند. سپس با برداشتن سخت و گذاشتن رام که بر گرفته از مک- رامک( یکی از کهنترین آبادیهای رامسر) بود در سال ۱۳۱۴ سخت سر رسماً به رامسر تبدیل شد. نقل از: دکتر کورش کاکوان.

کاربرد: هر کسی بیشتر داشته باشد، درسش هم بیشتر است .

\*\*\*

هر چِ دَسْ باشِ، وِ پَسَه گمه .

■ / Har če das bâše, ve pasə kamə / .

□ هر چه دست باشد برای پشت او کم است .

کاربرد: در آزمندی کسی گویند .

\*\*\*

هَر چِی تِ صَلایِ مِ سَرَه کُلایِ .

■ / Har či te selâya me sarə kolâya / .

□ هر چیزی که به صلاح تو است، کلاه روی سر من است .

کاربرد: با عنوان صلاح و مصلحت به زیان کسی کار کردن .

\*\*\*

هَر چِ بَکَشْتِ چَنِ .

■ / Har če bekašte čane / .

□ هر چه کاشتی درو می کنی .

کاربرد: هر کاری نتیجه مشخص دارد . (یادآور: گندم از گندم بروید، جو زجو).

\*\*\*

هر چِ روزِ دراز تَ وِکد وِ سِیَنه همِ درازتَ وِکَنه .

■ / Har če ruz dərâzta vakə, ve siyanə ham dərâz ta vakanə / .

□ هر چقدر روز بلندتر می شود، سایه ها هم بزرگ تر می شوند .

کاربرد: در بیان مسایل و مشکلات حاشیه ای ناشی از مقام و ثروت است .

\*\*\*

هَر چِی تِ پِیشانیِ بَنوِیشتِ نیه تِ سَر هَنه .

■ / Har či te pišâni benvišt niya te sar hanə / .

□ هر چیزی که روی پیشانی تو از روز اول نوشته شده است، بر سرت خواهد آمد .

کاربرد: حکم تقدیر و تسلیم بودن است .

\*\*\*

هر چِ وِکَنه وِک، یا خَر مِیره یا خَر صَحَبْ .

■ / Har če vakanə vakə yâ xar miyarə yâ xar sahab / .

□ هر چه می شود (هر چه بادا باد) بشود، یا خر می میرد یا صاحب خر .

کاربرد: تسلیم بودن .

\*\*\*

هر چی خیار گته وکّه، باغوانه کار بدت وکنه .

■ / Har čī xiyār gate vake bāqvānð kār badte vakanð / .

□ هر چی خیار بزرگتر بشود، زحمت باغبانش بیشتر می شود .

کاربرد: در هزینه های فرزندان است .

\*\*\*

هر چ بخرد ت دیم رنگه، هر چ دکرده قشنگ قشنگه، هر چ بمانس سگه شاله جنگه .<sup>(۱)</sup>

■ / Har če boxārdð te dīmð rangð, har če dokorde qašang qašangð, har če bemānðs sagð šā:āið jangð / .

□ آن چیزهایی که خوردی شادابی و سلامتی می آورد و آنچه را که پوشیدی زیباییت می کند اما آنچه را که باقی گذاشتی جنگ سگ با شغال است .

کاربرد: سفارشی است که: حرص مال دنیا را نباید داشت و از زندگی باید بهره برد .

\*\*\*

هر چ پیرشن بگوتن، اسخان بشکینین .

■ / Har če pirðšān boguten, osoxān bðškiniyan / .

□ هر چه پیران گفته اند، استخوان خرد کردند .

کاربرد: تجربه سالمندان است .

\*\*\*

هر چ وره گونم، خد سیکا پشته آو فکنی .

■ / Har če vðrð gundm, xoda sikā poštð āv fokoni / .

□ هر چه به او می گویم (نصیحت می کنم) انکار روی مرغابی آب بریزی .

کاربرد: در بیان بی اثر بودن نصیحت است .

\*\*\*

هر چ ویشته فچمی ویشته سُوری خنن .<sup>(۲)</sup>

■ / Har če vištð fðčðmi, vište sovðri xanðn / .

□ هر چقدر بیشتر خم شوی، بیشتر سواری می خواهند .

کاربرد: بردباری و ملایمت بیش از اندازه موجب سوء استفاده دیگران است .

(۱) به گونه دیگر: هر چ بخره ت دیم رنگه، هر چ لکرده ت دنگ فنگ، هر چ بمانس سگ شال جنگه.

(۲) به گونه دیگر: هر چ فچمی، ت کولبار د چنن. (هر چه خم بشوی روی کوله بارت بار می گذارند).

\*\*\*

هَرچِ اَوْرُ بِيه، هَنْ دِي يَمْ كُلاکْ دِگره .

■ / Har če avr biye, handiyam kolâk dâgarâ / .

□ هر اندازه در آسمان ابر ظاهر شود، همان اندازه هم بارش می بارد .  
کاربرد: نسبت و تناسب دو چیز .

\*\*\*

هر چیه وگیری کَمَا بُنه حرفه وگیری زیاد (۱) .

■ / Har čiya vegiri kamâ bunð, harfâ vâgiri ziyâd / .

□ از هر چیزی هر چه برداری کم می شود، الا حرف که نه تنها کم نمی شود بلکه زیاد هم می شود .  
کاربرد: در بیان اینکه از سخنان نامربوط و پرداختن به کارهای ضروری پیش رو پیشگیری نماییم .

\*\*\*

هَرچِ پِرَرِ بُبَا، وچِه رِ بُونِه، هَرچِ مَارَرِ بُبَا دُتَرَرِ (کیجای ر) بُونِه (۲) .

■ / Har čî perare bôbâ vačâre bunð, har če ma:rare bôbâ dotarare(kijâyare) bunð/.

□ هر چه برای پدر گذشته باشد برای پسر هم می شود و هر چه بر مادر گذشته باشد برای دختر هم می شود .

کاربرد: در تأثیرپذیری پسر از پدر و تأثیرپذیری دختر از مادر است .

\*\*\*

هَرچِ شِیرِ جِی بُم، مَرگِ جِی وَنِه بُشِه .

■ / Har če šire ji boma, margð ji vanð bošð / .

□ هر چه از شیر مادر به وجود آمده باشد با مرگ باید برود .  
کاربرد: صفات ذاتی همیشه با انسان هست .

\*\*\*

هر چیه مُنم بَزنی آدمه پیش کَنه غیر از نماز رُوژه .

■ / Har čiya monom bazðni âdðmð piškanð qeyr az ñðmâz ruzð / .

□ به هر چیزی عیب و ایراد بگیری بر سر خود آدم می آید الا ایراد گرفتن به نماز و روزه .

(۱) به گونه دیگر: هر چی، سَرُ بگیری تمانا بُونِه بجز گب. (هر چیزی را آغاز کنی سرانجام تمام می شود بجز حرف).

(۲) به گونه دیگر: پَر بُبَا پسره بونه ماره بُبَا دُتَرَرِه. (هر چه برای پدر گذشته برای پسر و هر چه برای مادر گذشته برای دختر هم اتفاق می افتد).

کاربرد: بر هر چه عیب جویی کنی نصیب خودت می شود.

\*\*\*

هر چه زرنگه جای خُد، پُول نقدُ چِ دره ؟

■ / Har če zerange jâye xod pule naqd če dare / ?

□ هر قدر که آدم زرنگی باشی جای خود، ولی پول نقد چه داری ؟

کاربرد: در بیان نقش پول در پا گرفتن هر کاری است .

\*\*\*

هر چه بُحُسی خاوی مَنِ .

■ / Har če boxosi xâv ye manð / .

□ هر اندازه بخوابی، خواب یک من است .

کاربرد: در نكوهش خواب زیاد است .

\*\*\*

هر چه بکری در هَنه آدمه بکری در نینه .

■ / Har če bokeri dar hanð âdðmð bðkari dar niyanð / .

□ هر چه بکاری سبزی می شود، آدم بکاری سبزی نمی شود .

کاربرد: ارزش شخصیت آدم - متفاوت بودن انسان با بقیه موجودات . (یادآور: انسان اشرف مخلوقات است.)

\*\*\*

هر چه ویشْتِ دیشْتی بی، ویشْتِ وَنه .

■ / Har če vište dðštibi vište vanð / .

□ هر قدر بیشتر داشته باشی، بیشتر می خواهی .

کاربرد: درباره این گویند که: آنان که بیشتر دارند بیشتر حرص جمع آوری ثروت را می خورند.

\*\*\*

هر چه دُبُ بُکُنی ت چموش پاره بُونه .

■ / Har če doub bokoni te çomuš pârd bunð / .

□ هر قدر دوندگی کنی کفش (پاپوش) تو پاره می شود .

کاربرد: تلاش بی ثمر .

\*\*\*

هر چی سنگه، م کله لنگه .

■ / Har či sengð, me kolð lðngð / .

□ هر چه سنگ است برای پای لنگ من است .

کاربرد: درباره بد شانسی است .

\*\*\*

هر خُنه سَ گَت تَره و دِلْ بَدتَره .

■ / Har xonə sa gattarə ve dəl badtarə / .

□ سر هر خانه ای که بزرگتر باشد، درون آن خانه بدتر است .  
کاربرد: صاحبان مال و مقام هم مشکلات فراوانی دارند .

\*\*\*

هَر دُو کَت .

■ / Har do kat / .

□ هر دو نفر با هم افتادن .

کاربرد: نتیجه مساوی است \_ کشتی برنده و بازنده ندارد .

\*\*\*

هَر دُو دِ سِی، وَرَه .

■ / Har do dessi varə / .

□ با هر دو دست باران(برف) می بارد .

کاربرد: وقتی از وضع هوا پرسش شود و پاسخ این باشد که: هر دو دسی وَرَه یعنی برف یا باران  
تندی می بارد .

\*\*\*

هَر دَوْرِی یِه طَوْرِی .

■ / Har douri ye touri / .

□ هر زمانی به یک شکلی یا جوری است .

کاربرد: درباره تغییر آداب و سنن یا سیاست است .

\*\*\*

هَر رَا بَاد بَزْ هَرُ وَلَا بُونَه .

■ / Har râ bād baza hora valâ bunə / .

□ از هر طرف باد بزند او هم به همان طرف کج می شود .

کاربرد: در بیان سستی اراده کسی است .

\*\*\*

هَر سِگ رِ سِنِگ تَنوَدَنَه .

■ / Har sagə re seng tanəvadanə / .

□ برای هر سگی آدم سنگ پرت نمی کند .

کاربرد: در باره این است که: با هر کس و ناکس نباید درگیر شد .

\*\*\*

هر سَرِی یِ هَمسَرِی .

■ / Har sari ye hamsari / .

□ هر کسی (سری) یک همسری دارد .

کاربرد: هر کسی دارای شان و مقامی است .

\*\*\*

هَر سَالِه بِشِی .

■ / Har sâlê bəši / .

□ هر ساله باشی .

کاربرد: آرزوی تکرار سفر کردن برای کسی .

\*\*\*

هر سَگ سَیل<sup>(۱)</sup> بُردنَشَنَه، هر که گِبِه خُرْدِه نَشَنَه .

■ / Har sagsilê bordê nêšanê, har ke gabê xordê nêšanê / .

□ با هر کس و ناکس نمی شود وصلت کرد و حرف هر کس و ناکس را هم نمی شود تحمل کرد .

کاربرد: درباره بررسی همه جانبه و عجله نکردن در امر ازدواج است .

\*\*\*

هر سَرِی وَتِه سَرْدَار، دِیشْتِبو .

■ / Har sari vanê sardâr deštêbu / .

□ هر سری باید سردار داشته باشد .

کاربرد: هر زنی باید شوی داشته باشد .

\*\*\*

هَر سَگِ خُشْتِ خانِه پِیش گِیرِنَد .

■ / Har sagi xošte xânê piš girênda / .

□ هر سگی در خانه خود حمله کننده است .

کاربرد: هر کسی در زادگاه یا خانه خویش دارای روحیه دفاعی یا شجاعت بیشتری است .

\*\*\*

هر سگ ر پ وگیری مازونه هیمه کم هته .

- / Har saga re pe: vegiri māzronə himə kam hanə / .  
 □ برای هر سگ چوب برداری، هیزم مازندران کم می آید .  
 کاربرد: پرهیز از درگیری است .

\*\*\*

هر شنی، همنی در .

- / Har šouni hamani darə / .  
 □ هر رفتی، آمدی دارد .  
 کاربرد: در رعایت آداب و سنن است .

\*\*\*

هرک خشت سگه لای شنسنه .

- / Har ke xoštə sagə lāv šnnsənə / .  
 □ هر کس پارس کردن سگ خویش را می شناسد .  
 کاربرد: هر کسی سخنان بدخواه خود را تشخیص می دهد .

\*\*\*

هرک سر نان دره، راحتی جان دره .

- / Har ke sar nān darə rahatīye jān darə / .  
 □ هر کسی روزی بسر باشد، آسایش خاطر هم دارد .  
 کاربرد: در بیان نقش تقدیر در زندگی است .

\*\*\*

هرک خدای نترسنه، سنگ سیا ببشه .

- / Har ke xodāya natərsənə sənge siyā bəbəše / .  
 □ هر کس از خدا نمی ترسد، سنگ سیاه شود .  
 کاربرد: در بیان کیفر الهی و اعتقاد به آن است .

\*\*\*

هر کی ی دوس گرم، دشمند در هته .

- / Har kiya dus garəm došmand dar hanə / .  
 □ هر کسی را به عنوان دوست انتخاب می کنم، بدخواه من از آب درمی آید .  
 کاربرد: پاسخ خوبی را با بدی دادن . (یادآور: دست من نک ندارد).

\*\*\*

هر ک ی شو دامن بخرسه، میرزا کوچک خان نبونه .

- / Har ke ye šou v dâman boxosð Mirzâ kučik xân nobunð / .  
 □ هر کس یک شب در جنگل بخوابد که میرزا کوچک خان جنگلی نمی شود .  
 کاربرد: بزرگ و نام آور شدن ملزومات ویژه خود را دارد .

\*\*\*

هر ک ریش، دشتبُو، مسلمانه ؟

- / Har ke riš daštəbu mosalmânð / ?  
 □ هر کسی که ریش داشته باشد مگر مسلمان است ؟  
 کاربرد: مسلمانی به ظاهر آدمها نیست .

\*\*\*

هر ک جلده، مرده .

- / Har ke jalðð, mardð / .  
 □ هر کسی چالاک تر است مرد است .  
 کاربرد: در بیان اهمیت تلاش و کوشش در زندگی است .

\*\*\*

هر ک سرخه ریشه، ت پره خیشه ؟

- / Har ke sorxð rišð, te perð xišð / ?  
 □ هر کسی ریشش سرخ باشد، قوم و خویش بابای تو است ؟  
 کاربرد: درباره کسانی گویند که: هر شباهتی را برای انتسابی بهانه می کنند .

\*\*\*

هر ک م خرکه کنه، خشت عمرکه کما کنه .

- / Har ke me xarekð konð, xošte omrekð kamâ konð / .  
 □ هر کس به خرمن بند می کند، از عمر خویش می کاهد .  
 کاربرد: در پرهیز دادن از غیبت کردن است که زیان آن به خود شخص برمی گردد .

\*\*\*

هر ک آیا گره، و تایایم گره .<sup>(۱)</sup>

- / Har ke ayâ garð, ve tâyâyam garð / .  
 □ هر کسی احواء می گیرد، مقدمات آن راهم تدارک می بیند .  
 کاربرد: در بیان داشتن برنامه در کارها است .

(۱) تایا = تهیه = مقدمات.

\*\*\*

هر ک، تِنَا قَاضِي بُشَه، رَاضِي وَگَرْدَنَه .

■ / Har ke tenâ qâzi bošð, râzî vagðrdanð / .

□ هر کسی که تنها به قاضی برود، راضی برمی گردد .

کاربرد: در داوری یک جانبه است .

\*\*\*

هَر کِي يَ شِلْ دَرَه، تَر کَنَه .

■ / Har kiya šâl darð tar kanð / .

□ هر کسی که در او زبانه(گوه) باشد می ترکد .

کاربرد: درباره بیان درد وسیله دردمند است .

\*\*\*

هَر کِي شَيْطَانَه، وَ وِرْدَمْ دَانَه .

■ / Har ki šeytânð, ve vðrdam dânð / .

□ هر کسی شیطان باشد ذکر(دعای) آن را هم می داند .

کاربرد: درباره کسانی گویند که: کارهای ناهنجار انجام می دهند و در عین حال در انکار یا پنهان کاری

استاد هستند .

\*\*\*

هَر کِ خَرِّ وَکْتَه، تُو پَالَانِ وَکَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Har ke xar vakðtð to ve pâlan vake / .

□ هر کسی خر شد تو پالانش باش .

کاربرد: در بی تفاوت بودن نسبت به جریانات اجتماعی است .

\*\*\*

هَر کِ خَرَه بَامَه سَ بُّبْرَه، وَرَه جِیرِمْ هَرَه .

■ / Har ke xarð bâmð sa bâborð, vðrð jiram harð / .

□ هر کس خر را روی بام ببرد، خود آن را پایین آورد .

کاربرد: در بیان حل مشکل است به وسیله ایجاد کننده مشکل .

---

(۱) به گونه دیگر: هر کِ خَرَه مُ وَ پَالَانِم. (هر کس خر است من پالانش هستم).

\* ذهنیت مردم ایران بعد از انقلاب مشروطیت این است که: کارهای حزبی و سیاسی کردن در ایران پایان خوشی ندارد. با چنین ذهنیتی، هر گاه بازار احزاب در ایران گرم می شد، پدران و مادران برای حفظ جان فرزندانشان، ضمن ارایه دلیل و برهان از این زبانزد که: «هر کس خر شد تو هم پالانش بشو» سود می برند.

\*\*\*

هرکِ گُوشِ خَنَه، گوشبَارَمِ خَنَه .

■ / Har ke guš xanə, gušbâram xanə / .

□ هر کسی گوش را می خواهد، گوشواره را هم می خواهد .

کاربرد: درباره رعایت حرمت اطرافیان یک فامیل یا یک دوست گویند .

\*\*\*

هرکِ شِلارِ آوِ دَکته جارِ کَشنه .

■ / Har ke šlâr âv dakətə jâr kašanə / .

□ هر کسی که به شلوارش آب افتاد، خود شلوارش را بالا می کشد .

کاربرد: در بیان دانستن چاره مشکل است .

\*\*\*

هرکِسِ مِرِه خَنَه، مِ دِمَالِ هَنَه .

■ / Har kas mîrə xanə me dîmâl hanə / .

□ هر کس مرا می خواهد، در پی من می آید .

کاربرد: بی اعتنائی به توصیه و توصیف کسی .

\*\*\*

هرکِ دادِ پیرِ شَوِی، هرکِ ندادِ جانِ مرگِ شَوِی .

■ / Har ke dâd pîr šavî har ke nadâd jân marg šavî / .

□ هر کسی داد پیر شود و هر کسی نداد جوان مرگ گردد .

کاربرد: در بیان نوعی طرز تفکر است که چنانچه خواسته ها تامین نگردد، پیرایه بستن یا بدخواهی

شروع می گردد .

\*\*\*

هرکِ تَشِ دِچَنه دوِ وِ چُمِ شَنه .

■ / Har ke taš dečanə du ve čom šonə / .

□ هر کس آتش افروزی می کند دودش به چشمش می رود .

کاربرد: کسانی که موجب به هم زدن حسن روابط دو خانواده یا دو دوست... می گردند معمولاً

خودشان نیز دچار خسارت می شوند .

\*\*\*

هرکِ کُوِ مَرده، دَشْتَمِ مَرده .

■ / Har ke ku mardə, daštam mardə / .

□ هر کسی که مرد کوهستان باشد، حتماً مرد جلگه هم هست .

کاربرد: در این است که: هر کسی که مسایل پیچیده و مشکل را از پیش پای برمی دارد، حتماً انجام کارهای معمولی برایش سهل و آسان است .

\*\*\*

هر کسِ فیلیک هُنه ریشْ .

■ / Har kasθ filik honθ riš / .

□ آب دهان هر کسی به ریش همان کس .

کاربرد: ننگ یا عیب و ایراد هر کسی یا هر خانواده به خودشان مربوط است .

\*\*\*

هر کِ خُشتِ سَگه وِ گردنه .

■ / Har ke xošte sagθ vθgardanθ / .

□ هر کسی سگ خود را برمی گرداند .

کاربرد: درباره این گویند که هر کس مشکل خود را حل می کند .

\*\*\*

هر کِ رُوغانْ خُره، با مقام خُره .

■ / Har ke ruqân xorθ, bâ maqâm xorθ / .

□ هر کس روغن می خورد، با احترام می خورد .

کاربرد: استحقاق و استعداد داشتن است .

\*\*\*

هر کِ بِ انتظارِ شامِ هَمسه بَسه، وِ شنا شکمِ سَرِ سَرینگا (سَلینگا) نینه .

■ / Har ke be entezâre šâme hâmse basθ, vešnâ šekâm sarθ sθringâ niyanθ/ .

□ هر کس به انتظار شام همسایه اش باشد، با شکم گرسنه سرش را روی بالش می گذارد .

کاربرد: هر کس باید از هر نظر قایم به وجود خویش و فعالیت خویش باشد نه دیگران .

\*\*\*

هر کِ سَرِ سُجنه خُرَ کُلا دُجنه .

■ / Har ke sar sujanθ, xora kolâ dojanθ / .

□ هر کسی سرش از آفتاب می سوزد، برای خودش کلاه می نوزد .

کاربرد: هر کسی برای مشکلاتش چاره اندیشی می کند . (یادآور: در کار دیگران دخالت نکن).

\*\*\*

هرک وَچِه نَدَرِه، خُد بُمُردِه اسبِه زُرگَدَ آو بُیْرِه .

■ / Har ke vačð nðdarð, xoda bomordð asbð zurgodá âv bâborð / .

□ هر کس فرزند نداشته باشد، مانند پهن اسب مرده ای است که آب با خودش می برد .

کاربرد: مانا و ماندگار نبودن یاد و نام کسی . (یادآور: بی ریشه بودن).

\*\*\*

هرک گَدایِ اِم دَدایِ<sup>(۱)</sup> ، هرک وِشَنایِ ، اِم اَشَنایِ .

■ / Har ke gadâya, ame dadâya, har ke vešnâya ame âšnâya / .

□ هر کس فقیر و ندار است با ما فامیل است و هر کس گرسنه است با ما آشنا .

کاربرد: ابراز ناراضایتی از توقعات افراد .

\*\*\*

هرکِ دردِ اُنِه دل .

■ / Har ke dard onð dðl / .

□ درد هر کس در دل او است .

کاربرد: از ظاهر انسانها نمی توان به مشکلات آنان رسید . (یادآور: به ظاهرش نگاه نکن).

\*\*\*

هَر کیه بیدیه بگُوته بیدیه پیغام هَدَ .

■ / Har kiya bdydiya bogutð nðydiya peyqâm hada / .

□ هر کس را دید گفت، و هر کس را ندید پیام داد .

کاربرد: توصیف از آدم های دهن لُق است .

\*\*\*

هرکی نَرَم تَرِه، وِ آو گَرَم تَرِه .

■ / Har ke narmtarð ve âv garmtarð / .

□ هر کسی نرم و ملایم تر باشد، آیش گرم تر است .

کاربرد: مشکل آفرین بودن اشخاص به ظاهر آرام .

\*\*\*

هَرکِ با رُسوا، بِنیشِه، رسوا بُونِه .

■ / Har ke bâ rosvâ bðniše rosvâ bunð / .

□ هر کس با رسوا نشیند عاقبت رسوا می شود .

کاربرد: همنشینی با افراد بد نام، حاصلش بد نامی است .

\*\*\*

هر ک گته واز بُگنه، و نظام<sup>(۱)</sup> پاره بونه .

■ / Har ke gatə vāz bokonə, ve nəzām pārə bunə / .

□ هر کسی پرش بلند بکند، شلوارش پاره می شود .

کاربرد: هر کسی حد خود را نشناسد، دچار خسارت خواهد شد .

\*\*\*

هر کیه وین، از خدُ رشیدت بن .

■ / Har kiya vine az xod rəšidətə bən / .

□ هر کس را می بینی، از خود رشیدتر ببین (بدان).

کاربرد: درباره این است که: دیگران را دست کم نگیر .

\*\*\*

هر ک خُشترِ ر ی پیشه دره، آغوز دارُ ریشه دره .

■ / Har ke xoštərarə ye pišə darə, āqoz dār rišə dārə / .

□ هر کسی برای خودش یک پیشه ای دارد و درخت گردو هم برای خود ریشه دارد .

کاربرد: در بیان داشتن شخصیت افراد است . (یادآور: هر کس برای خود «کسی» است).

\*\*\*

هر ک دل شاد بُو و پشت برق دَنه (زَنه) .

■ / Har ke dəl šād bu ve pošt barq danə(zanə) / .

□ هر کسی که درونش شاد باشد بیرونش روشن و بشاش است (برق می زند) .

کاربرد: در بیان این اصل روان شناختی است که روان و تن تاثیر و تاثر متقابل در یکدیگر دارند .

\*\*\*

هر ک سِتَم بُخره ی چی وگنه .

■ / Har ke sətəm buxərə ye či vakanə / .

□ هر کس زحمت بکشد به جایی می رسد .

کاربرد: ارزش کار و تلاش . (یادآور: نابرده رنج، گنج میسر نمی شود).

\*\*\*

(۱) نظام: در گذشته زنان شلوار پیژامه مانندی می پوشیدند که به آن «نظام» می گفتند و یک دامن

(شلیته\_دامن) کوتاه هم روی آن می پوشیدند. شاید نام اولین کارخانه یا نام تولیدی آن نوع از پارچه

خاص «نظام» بوده است. شاید هم «نظم» دهنده نشست و برخاست بانوان منظور بوده است.

هرکِ خُنَه، اُن رِ قِیامته (۱).

■ / Har ke xonə ona re qiyāmatə / .

□ خانه هر کس برای او قیامت است .

کاربرد: هر کسی در زندگی خویش مشکلاتی دارد \_ داشتن و نداشتن مربوط به خود است .

\*\*\*

هرکِ خُ خَرِه سوار وکِه، دماله آدِمه نِیشتَنسِنِه .

■ / Har ke xo xarə sōvār vake dāmāld ādāmə nišnasand / .

□ هر کسی بر خر خودش سوار شود، دیگر آدم های پشت سرش را نمی شناسد .

کاربرد: در باره کسانی گویند که وقتی به مال یا مقامی می رسند گذشته و اطرافیان خود را فراموش می کنند .

\*\*\*

هرکِ بَدِ کُنِه، خُشتِ جانِ کُنِه .

■ / Har ke bad konə xošte jān konə / .

□ هر کسی بدی می کند به جان خودش می کند .

کاربرد: سزای بدی را دیدن است .

\*\*\*

هرکِ بازارِ شُنِه، خُشتَرَرِ شُنِه .

■ / Har ke bāzār šonə xoštərarə šonə / .

□ هر کس بازار می رود، برای انجام کارهای خودش می رود .

کاربرد: در باره این است که: هر کس تلاش می کند، نتیجه اش عاید خودش می گردد .

\*\*\*

هرکِ تُشکِ زَنِه، دانِه ورِه چُتَ وَازا کُنِه .

■ / Har ke tošk zane dānə vərə čotə vāzā kone / .

□ هر کس گره می زند، می داند که چطوری باید آن را باز کرد .

کاربرد: کسی که کینه ورزی می کند راه آشتی را هم می داند .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: هرکِ خُنِه احوالِ قِیامته . (خانه هر کس سرگذشت \_ کردار و رفتار\_ قیامت است.)

هرکِ با چُو تَره بَزَن، تو با نان وره بَزَن. (۱)

■ / Har ke bâ ču tārð baza tó bâ nân vārð bazðn / .

□ هر کسی تو را با چوب زد تو در مقابل با نان او را بزنی .

کاربرد: یک بینش فلسفی است که: بدی را با خوبی پاسخ دادن .

\*\*\*

هرکه زواره تو و چاوش (۲) بَشَن .

■ / Har ke zavvârð to ve čavuš baš / .

□ هر کسی که برای زیارت می رود تو چاوش خوان او باش .

کاربرد: درباره توصیه به مردمی و با مردم بودن است. یا هر کس کار نیک می کند یاریش کن .

\*\*\*

هرکِ و قنده خُرِه، و غمه بُخُر .

■ / Har ke ve qandð xorð ve qamð bõxore / .

□ هر کسی که قند کسی را می خورد، به فکر غمش هم باشد .

کاربرد: هر کسی که نان کسی را می خورد، باید برای رفع مشکلاتش چاره اندیشی کند .

\*\*\*

هرکِ سَحَر وَرَس، نَهَر دَرِه (أُنشِیَ) .

■ / Har ke sahar varðse nahar darð(onðšiya) / .

□ هر کسی صبح زود بیدار شود، ناشتایی یا ناهار دارد مال اوست .

کاربرد: در اهمیت کار و تلاش در زندگی است . (یادآور: سحرخیز باش تا کامروا شوی).

\*\*\*

هرکِ سَر کُلَانِیِه مردهکه آدمه ؟ (۳)

■ / Har ke sar kolâ niya mardekð âdðmð / ?

□ هر کسی که بر سرش کلاه باشد، مرد است ؟

کاربرد: آدمیت به سیرت است نه به صورت .

(۱) زبانزدهای دیگری هم در منطقه رامسر در تایید این زمینه فکری وجود دارد از جمله: «دشمند گته سَلَام

بکن» یا «دشمنده جورِی سلام بکن کِ تِ کلا بک».

(۲) چاوش: ماخوذ از ترکی\_ نقیب و پیشرو لشکر یا کاروان\_ کسی که پیشاپیش قافله یا دسته ای از زوار

حرکت می کند و آواز می خواند. فرهنگ عمید.

(۳) به گونه دیگر: هرکِ سَرِه دِسَمال دَرِه «زَنانه» نی ی، هر که سَر کلا دَرِه «مردانه» نی ی. (هر کسی که

سرش دستمال است زن نیست هر کسی که سرش کلاه است مرد نیست).

\*\*\*

هر ک مال دره، قال دره .

■ / Har ke mâl darð qâl darð / .

□ هر کسی ثروت دارد، حرف و حدیث هم دارد .

کاربرد: در بیان مسایل جانبی است که برای دارنده (داشته های مادی) رخ می دهد .

\*\*\*

هر گبه خرده شنه ز نشنه .

■ / Har gabð xordð šanð za nešanð / .

□ هر حرفی را می شود تحمل کرد ولی هر حرفی را نمی شود زد .

کاربرد: در توصیف عواقب ناخوشایند یک سخن است .

(یادآور: این تعریف آزادی است که: هر کس تا آنجا آزاد است که به آزادی دیگران لطمه نزند).

\*\*\*

هر مہری ک نزنه کل مہره حیساب کُنن .

■ / Har mahri ke nazanð kal mahre hisâb konðn / .

□ هر ماری که نیش نزند، همه او را در ردیف کلمره به حساب می آورند .

کاربرد: بی عرضه دانستن کسی به دلیل نداشتن تحرک و تلاش .

\*\*\*

هر مہری بیریک ت و ژهر توندت .

■ / Har mahri beyriktð ve žahr tondtð / .

□ هر ماری باریک تر باشد، زهرش کشنده تر است .

کاربرد: در وصف زیرک و زرنگ بودن افراد لاغر اندام است .

\*\*\*

هر مجال مره انه یاد هته، کل بزه داد هته .

■ / Har mejâl mðrð onð yâd hane, kol bozð dâd hanð / .

□ هر زمان به یاد آن می افتم، فریاد بز لنگ به ذهن من متداعی می گردد .

کاربرد: در تداعی شدن رفتار کسی است . (یادآور: تازه شدن داغ).

\*\*\*

هر وځ، هم زما « فامیل » وکته، سیر تره (پلا س تره) هم « ادام » وکنه .

■ / Har vax hamzoma famil vakðtð, sirtarð(pola sa tare) ham edâm vakane / .

□ هر وقت باجناب فامیل شد، تره با سیر هم خورشت محسوب می گردد . (ادام: خورشت)

کاربرد: بی معنی بودن قضیه ای .

\*\*\*

هر وخت تره تاو ونه م دمال دونه ؟

■ / Har vaxt tərθ tāv vane me dōmāl douvane / .

□ هر وقت به تو فشار می آید در پی من می دوی ؟

کاربرد: فقط در مواقع نیاز مراجعه داشتن .

\*\*\*

هری درو گونه ک، خنه فوسدانه .

■ / Har ye doru gunθ ke xona fosadanθ / .

□ دروغ هایی که می گوید، خانه را خراب می کند (خانه فرو می ریزد) .

کاربرد: در تاثیر منفی دروغ در روابط خانه و خانواده است .

\*\*\*

هسته، هسته، وله کینه خیا زنه (کترا زنه) .

■ / Həsanθ həsanθ valθ kinθ xoyā zanθ / .

□ می ماند و می ماند و سرانجام به کون کج پارو (یا کف گیر) می زند .

کاربرد: در زمانی است که پیشنهاد یا خواسته ای غیرعملی طرح شود..

\*\*\*

هکر وکر .

■ / Hakθr vakθr / .

□ خراش، مَراش .

کاربرد: بچه ته تغاری\_ ته مانده و آخری .

\*\*\*

هکش وکش .

■ / Hakθš vakθš / .

□ کشمکش؛ کشیدن و کشیدن .

کاربرد: بحث و جدل داشتن. -جابه جایی اشیاء.-درگیری فیزیکی داشتن .

\*\*\*

هگرد وگرد .

■ / Hagθrd vagθrd / .

□ رفتن و برگشتن .

کاربرد: زیر و رو شدن یا بر عکس شدن\_ این رو و آن رو شدن .

\*\*\*

هَگُو وُگُو .

■ / Hogo vogu / .

□ گفتن و بازگفتن .

کاربرد: شایعه پردازی .

\*\*\*

هَفَتَ سَگِ تَرِه بِلِسِه سِیرا بُونِ .

■ / Hafta sag tārā bel̄sə sirā bun̄ / .

□ هفت سگ اگر تو را لیس بزنند، سیر می شوند .

کاربرد: در بیان شدت کثیف بودن است .

\*\*\*

هَفَتَ وَچِه سَ، دُتَرِ وَکْتِه .

■ / Hafta vačə sa dotor vakətə / .

□ بعد از هفت پسر دختر شد .

کاربرد: وقتی کسی حرکات بچه گانه از خود نشان دهد- دختران لوس و نثر .

\*\*\*

هَفَتَ هَم زَمای لیلی گوشان ورگِ بُوخُرده .

■ / Hafta ham zomāya leyli gušān vārg boxordə / .

□ هفت باجناق را در آبادی لیلی گوشان گرگ درید .

کاربرد: بیان اختلاف آراء- نداشتن اتحاد .

\*\*\*

هَفَتَ زامای، ورگِ بُوخُرده یکی کَسَن سَر وَخَتِ نَرَسِیِن . (۱)

■ / Haf ta zomāyā vārg boxārdə, yeki kasān sar vaxt narəsiyan / .

□ هفت باجناق را گرگ درید هیچکدام به کمک یکدیگر نرفتند .

کاربرد: نداشتن اتحاد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: هَف هَم زُ ما بَکَتِن چَ بِل، وختی ایشان پیدا کردن هم کین فوکُن کتِه بُن. (هفت باجناق در چاه افتاده بودند وقتی جسد آنان را پیدا کردند همه پشت به هم بودند).

هَفْتِ وَچِه مَن، ماره ورگ بُخُرده . (۱)

■ / Hafta vač̌men māř v̌rg boxorď / .

□ بین هفت پسر مادر را گرگ درید (مادری که دارای هفت پسر بود از بی کسی طعمه گرگ شد) .  
کاربرد: در بیان سست شدن عواطف است .

\*\*\*

هَفْتِ کُلّ ماسِ دَرَم، خُرَدنه ر ماسِ نَدَرَم .

■ / Hafta gola mās dařm xorďň re mās ňdařm / .

□ هفت کوزه ماست دارم ولی برای مصرف روزانه خود ماست ندارم .  
کاربرد: محل خرج درآمد (از بابت حق مالکانه\_ سلف\_ نسیه خوری...) پیشاپیش تعیین شده است .

\*\*\*

هَفْتِ کُلا، ی کیلِ . (۲)

■ / Hafta kolā yekilā / .

□ هر هفت کلاه برابر یک پیمانانه است .

کاربرد: اشاره به افراد تنبل و زیرکار در رو دارد .

\*\*\*

هَفْتَمِ س، یخ هَره .

■ / Haftom̌ sa yax hař / .

□ بعد از روز هفتم مرده، یخ می آورد .

کاربرد: در توصیف تنبلی یا گنده دلی است .

\*\*\*

هَفِ رُزِ بَسِ لیشِ بُت، بُگوتن: لیش چَره وکله؟ بگوته: تا وتندی کاره صَحَبُ  
بمیره .

■ / Haf ruz bassa liš̌ bouto, boguťn: liš̌ čař vaľ boguť:  
tāvotondī kāř sahab bemire / .

□ مدت ۷ روز طول کشید تا لیش را بافت پرسیدند چرا لیش کج است پاسخ داد: صاحب کار با عجله  
کردن بمیرد .

کاربرد: در بیان بهانه گیری کسانی است که کارهای نامطلوب ارایه می کنند .

(۱) به گونه دیگر: هَفْتِ وَچِه ماره نَره بلُ ورگ بُخُرده. (مادر هفت پسر را در دره گرگ درید).

(۲) پدری از پسرش می خواهد که: برود کاسه را بیاورد تا میزان محصول را برآورد کند و پسر پاسخ می  
دهد که: به پیمانانه نیازی نیست چون هر هفت کلاه من یک پیمانانه است.

\*\*\*

هَفْ سَالَه سِرْکَه دَنَشْتَمْ، بُخُرْد بِي نَدَشْتَمْ .

■ / Haf sâlê sârkê daštâm boxordâbi nêdaštâm / .

□ من سرکه هفت ساله داشتم، اگر می خوردم، دیگر نداشتم .

کاربرد: قناعت کردن است .

\*\*\*

هَفْ سَال، پِیشْ، از پَرِ یَتِیمَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Haf sâl piš az per yetimê / .

□ از هفت سال قبل یتیم بوده است .

کاربرد: بی خبری (دوری) پدر از فرزند است \_ نرسیدن پدر به مسایل فرزند .

\*\*\*

هَفْ ماهسه دُنیا بُمی ؟

■ / Haf mâhê donyâ bomi / ?

□ مگر هفت ماهه دنیا آمده ای ؟

کاربرد: در توصیف انسان عجول است .

\*\*\*

هَلْ تِ مَرْدُ بُرِدِنَه مَجَالُ نِیَه .

■ / Hala te mard bordânê majâl niya / .

□ هنوز زمان شوهر کردنت نرسیده است .

کاربرد: طنزی است نسبت به کسی که در پذیرایی(چای ریختن...) از دیگران ناشی گریهایی می کند .

\*\*\*

هَلْ تِ رِیشْ دَرِ بَیْر، اِمِ بِ کُوسا بَخَن .

■ / Hala to riš dar biyar, eme bê kusâ bexan / .

□ اجازه بده اول ریش تو در بیاید، بعداً به آدم ها کوسه بخند .

کاربرد: تذکر به کسانی است که: قبل از تجربه کردن کاری به دست اندرکاران آن کار ایراد می گیرند .

\*\*\*

هَلْ حَمْبَامُ نُشْ، لُونِگَه حُشْتِ کَمَرُ دُبُستَه .

■ / Hala hambâm nošo, lungê xošte kamar dobestê / .

□ هنوز حمام نرفته، لنگ را به کمرش بسته است .

(۱) به گونه دیگر: پَرِ دَارِ یَتِیمِ. (پدر دارد ولی یتیم است).

کاربرد: در شتاب داشتن در کارها است .

\*\*\*

هَلْ حُشْتِ يِ دَنگَه (۱) زَنَه .

■ / Hala xošte ye dangə zanə / .

□ هنوز همان یک پیمانۀ جو را که داشت دنگ می زند .

کاربرد: پافشاری و اصرار داشتن .

\*\*\*

هَلْ سُرْخَه شِلار مَرکَه، تره و نیپیتَه (۲) .

■ / Hala sorxə šəlar marka tərə vənipitə / .

□ هنوز مرد شلوار قرمز (قزاق) پاپیچ تو نشده است .

کاربرد: هنوز مزه شلاق را نچشیده ای .

\*\*\*

هَلْ کینه هَمَر، دَرَه وا نَگُرد .

■ / Hala kinə hamra, darə vā nokorde / .

□ هنوز در خانه را با باسن خود باز نکرده ای .

کاربرد: در باره کسی است که مجرد است .

\*\*\*

هَلْ کِی یاد نَت، شِلتاق (شُتری) یاد بَت .

■ / Hala key yād nate šeltâq yād bate / .

□ هنوز بازی یاد نگرفته کلک بازی را یاد گرفته است .

کاربرد: در باره کسانی است که: فاقد صداقت هستند .

\*\*\*

(۱) دنگ = وسیله ای که با آن شالی را تبدیل به برنج می کردند و دو نوع بود: پادنگ\_ آودنگ، آودنگ با نیروی آب و پادنگ با نیروی انسانی کار می کرد.

(۲) در یکی از آبادیها، نوجوانی بالای درختی می رفت و بر سر و روی عابرین می شاشید. همه از این کار به ستوه آمده بودند. تا اینکه متوسل به فرمانده قزاق می شوند و او بر آن می شود که: نوجوان بی ادب را ادب کند. فرمانده قزاق نوجوان را با ضربات شلاق تنبیه می کند. پس از آن واقعه، برای ایجاد ترس در دل کسانی که برای دیگران مزاحمت ایجاد می کردند این زبانزد گفته می شد.

نقل از: آقای محمود محجر خیری

هَلْ لُوسُ نَخْسِ، تَنْدُرَه دَاغَا كُرْدَه ؟

■ / Hala losu nexase tondorə dāqā korde / ?

□ قبل از آنکه آرد را به خمیر تبدیل کنی، تنور را داغ کرده ای ؟  
کاربرد: عجله کردن یا بی برنامه بودن است .

\*\*\*

هَلْ مَلَا رَوْضَه نُخُنْدَه، تْ بُرْمَه كُنْ ؟

■ / Hala molā rouzə noxondə to bormə kone / ?

□ هنوز روحانی روضه را آغاز نکرده است، تو شروع به گریه کردی ؟  
کاربرد: پیش داوری کردن .

\*\*\*

هَلْ خُرَى بِيَشِيْبِي ؟

■ / Houlu xori bišibi / ?

□ رفته بودی آنچه جنگلی بخوری ؟  
کاربرد: پرسش از غیبت همراه با توهین (تشبیه به خرس کردن) .

\*\*\*

هَلْ وَ دُو قُورْتَه نِيْمِ بَاقِيَه . (۱)

■ / Hala ve doqurtə nim bāgiya / .

□ هنوز دو قورت نیمش باقی است .  
کاربرد: مدعی و طلبکار بودن .

\*\*\*

هَلْ وَ سَرَه سِنِگَه نُخْرَدَه .

■ / Hala ve sar sāngə noxordə / .

□ هنوز سرش به سنگ نخورده است .  
کاربرد: در تجربه نکردن مشکل است .

\*\*\*

(۱) «سلیمان نبی به خدا گفت: می خواهم یک روز مخلوق ترا مهمان کنم. خدا گفت: فعلاً یکی از آنها را در یک نوبت سیر بکن تا به بقیه برسی. و ماهی ای را حواله اش می کند. سلیمان چندین ماه آنوقه فراهم نموده به کنار دریا می رساند و روز موعود ماهی از آب بیرون آمده همه را می بلعید، مطالبه بقیه اش می کند و چون سلیمان از مقدار غذایش پرسش می کند ماهی می گوید: روزی سه قورت و اینکه تو دادی نیم قورتش بود، دو قورت نیمش مانده است.»  
از کتاب: قند و نمک - جعفر شهری - صفحه ۶۴۴

هَمْ سَرِ لَحْفَه، هَمْ بُنَه .

■ / Ham sare lahafθ, ham bonθ / .

□ هم لحاف رو است، هم لحاف زیر (تشک) .

کاربرد: در توصیف زنی گفته می شود که چاق باشد ... چیزی که برآورنده کامل نیاز شخصی باشد .

\*\*\*

هَمْ یُورَغ جی بَکْتَه، هَمْ یُرْتِم جی . (۱)

■ / Ham yourθq ji bakθtθ, ham yourtemθ ji / .

□ هم از نحوه راه رفتن یورغه بازماند و هم از نحوه راه رفتن یورتمه .

کاربرد: در توصیف کسی است که: امیدهایش بر باد رفته است .

\*\*\*

هَمْ دیوه خَنْدَنِن، دیو ویرَانَه .

■ / Hamθ divθ xandanθn, div virāna / .

□ همه به دیو می خندند و دیو به ویرانه .

کاربرد: رندتر از دیگران بودن .

\*\*\*

هم بغداد خُرْمایِ خَنَه، هم گیلانَه انجیلَه .

■ / Ham Baqdādθ xormā ya xanθ, hām Gilānθ enjilθ / .

□ هم خرمای بغداد را می خواهد و هم انجیر گیلان را .

کاربرد: در زیاده طلبی است .

\*\*\*

هَمْ تَرِ شِی، هم وَرِ شِی .

■ / Ham tarθ ši, ham varθ ši / .

□ هم برای خورشست است و هم برای بره .

کاربرد: دو منظوره بودن چیزی یا کسی .

\*\*\*

هَمْ تَکْ دَرَه، هَمْ چَکْ .

■ / Ham tok dārθ ham čθk / .

□ هم زبان دارد و هم فعال است (حرکت دارد) .

(۱) یورتمه (ماخوذ از ترکی) نوعی از راه رفتن اسب است که سوار را تکان بدهد. چهار نعل هم می گویند.

یورغه اسب آزموده و راهوار که تند حرکت کند و سوار را تکان ندهد. فرهنگ عمید.

کاربرد: زرنک و باعرضه است \_ حرف نمی خورد و کارش را هم بلد است .

\*\*\*

هَمْ جِ أَفْتَاو بُو ، دِیو دَرِکِ وَرَفِ دَرِه .

■ / Hame ja aftâv bo, div dareke varf darê / .

□ همه جا آفتاب باشد، در دره دیو برف هست (برف می بارد).

کاربرد: در نا امید بودن از کسی .

\*\*\*

هَمْ چِی زورُ، زیارَتَم زورُ ؟

■ / Hamê či zur, ziyâratam zur / ?

□ همه کارها با زور و فشار است، زیارت هم زور؟

کاربرد: نيات قلبی نمی تواند تحمیلی باشد . (یادآور: لا اکراه فی الدین).

\*\*\*

هَمْ خِدا دَرِ، فَلَ پُلا .

■ / Hama xoda darê fala polâ / .

□ همه کس را خدا نگاه می دارد، کارگر (فعله) را پلو .

کاربرد: در بیان اینکه از شکم گرسنه کاری ساخته نیست .

\*\*\*

هَمْ زِیْنِیَ هَمْ پَالَانِی .

■ / Ham ziniya ham pâlâni / .

□ هم می شود زین روی آن گذاشت و هم پالان .

کاربرد: چند منظوره بودن است .

\*\*\*

هَمْسِه کاسِه<sup>(۱)</sup> لَبِ تَرَا کُنِه، اَشْکُم سِیرَا نُکُنِه .

■ / Hamse kâsê lab tarâkonê, oşkomê sirâ nokonê / .

□ هدیه غذایی به همسایه فقط لب را تر می کند، نه اینکه شکم را سیر بکند .

کاربرد: هدایای همسایگان موجب همبستگی و حسن روابط بین آنان می گردد .

\*\*\*

(۱) رسم زیبایی در رامسر معمول بود (هنوز هم کم و بیش معمول است) و آن اینکه: وقتی خانواده ای حلوا یا آش می پخت یا از درخت میوه می کند یا از گاوش شیر می دوشید بخشی از آن را هم برای همسایه می فرستاد. این رسم را «همسه کاسه» می گویند.

هَمْسَه جَلدَا كُنْ . (۱)

■ / Hamse jaldâ kon / .

□ انگیزه ای است برای فعال (زرنگ) کردن همسایه .  
کاربرد: در توصیف رفتار و کردار کسی است که موجب حرکت و فعال شدن دیگران می شود ولی به حال روز خودش تأثیری ندارد .

\*\*\*

هَمْسَه، هَمْسَيَ خُسَدَنَه هَمْسَه، هَمْسَيَ وَسَدَنَه .

■ / Hamse, hamseya xosadanâ, hamsâ hamsâya vosadanâ / .

□ همسایه همسایه را می خواباند، همسایه، همسایه را خسته می کند .  
کاربرد: در بیان تأثیرپذیری انسان از (تلاش یا سستی و بی حالی) دیگران است .

\*\*\*

هَمْسَه جُهود بَشَه، آم پولدَار .

■ / Hamse juhud baše amma puldâr / .

□ همسایه آدم جهود باشد، ولی پولدار باشد .  
کاربرد: در باره این است که: انسان از نداری و فقر انسان دیگر آزرده خاطر می گردد .  
(یادآور: بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار) 'سعدی'

\*\*\*

هَمْسَه كِينْ هَمْسَه يَ رِ كَتَه نَظَر هَنَه .

■ / Hamse kin, hamseyare gatâ nazar hanâ / .

□ باسن همسایه برای همسایه بزرگ جلوه می دهد .  
کاربرد: در باره این است که: بعضی ها نسبت به داشته های دیگران توجه خاصی دارند .  
(یادآور: مرغ همسایه غاز است).

\*\*\*

هَمْ سَرِ شِي نَالَنَه، هَمْ بُونِ شِي .

■ / Ham sarâ ši nâlanâ, ham bonâ ši / .

□ هم آن کس که در رو قرار گرفته است شکایت دارد و هم آن کس که در زیر قرار گرفته است شکایت دارد .

کاربرد: نامعلوم بودن واقعیت .

(۱) به گونه دیگر: تَنْبَلْ جَلدَا كُنْ (مراد بارش باران است).

\*\*\*

هَمْسَه رِفَاقِ نَسْ، بِي شامِ وَكَنِ .

■ / Hamse rəfâq nas bišâm vakane / .

□ در انتظار همسایه نباش، چون بی شام می شوی .

. کاربرد: در باره این است که: به خود متکی باش نه به دیگران .

\*\*\*

هَم سَرِّ مال .

■ / Ham sar mâi / .

□ هم سن و سال .

. کاربرد: در بیان هم شان و همطراز بودن است .

\*\*\*

هَم فَنَدَه دانه، هَم فیندر، فندوی .

■ / Ham fandə dānə, ham findərə fendoyā / .

□ هم فن را می داند و هم زیر و بم فن ها را .

. کاربرد: در مجرب بودن است .

\*\*\*

هَم کینه چنگد، هَم گَزْگال<sup>(۱)</sup> وچ .

■ / Ham kinə čəngada ham gəz gâi vača / .

□ هم کونش را از دست داد و هم بچه قزقاو را .

. کاربرد: دست دادن همه چیز .

\*\*\*

هَم گازِ دَره، هَم واز .

■ / Ham gâz darə, ham vâz / .

□ هم دندان دارد هم جست و خیز .

. کاربرد: واجد شرایط است \_ عرضه اش را دارد \_ ادعایش همراه با عمل است .

\*\*\*

(۱) گزگال: قزقاو.

هَمَ مَهْرَ زَنَه، اَمِرَه لُو . (۱)

■ / Hama mahr zanə amərə lu / .

□ همه را مار می‌گزد ما را لوسمار .  
کاربرد: در باره بدشانسی است .

\*\*\*

هَمَن شُو دَرَن، حُتَن ر، پیر بُبُو بُمَ نِشْتَن ر . (۲)

■ / Hamen šou darən, xotənarə, peyr bobu bōmā ništənarə / .

□ همه برای خوابیدن می‌روند، ولی پیر بُبُو تازه آمده است که بنشیند .  
کاربرد: در عدم تشخیص موقعیت و زمان و مکان است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: همه مهر زنه، امیره کل مهره، (همه را مار می‌گزد ما را کلمره).

(۲) پیربُبو: نزدیکی های نوروز هر سال یک گروه شادی شش نفره به نام گروه «پیر بُبُو» در آبادیها به راه می‌افتاد و با رقص و آواز به پیشواز جشن نوروزی می‌رفت. ترکیب گروه عبارت بود از: دو نفر در نقش پیر بُبُو - یک نفر در نقش گیشی (عروس) - یک نوازنده قوت - یک نوازنده نقاره - یک نفر چارودار با اسب جهت حمل هدایای مردم (برنج - گندم...), پیر بُبُوها از پوست بز کلاه مضحکی بر سر می‌گذاشتند که صورت آنان را هم می‌پوشاند و فقط دو چشمشان پیدا بود و لباس پاره و مسخره ای به تن می‌کردند و در کمرشان هم زنگوله آویزان می‌کردند. درهر آبادی نوازندگان می‌زدند و می‌خواندند و پیر بوبوها و عروس گیشی می‌رقصیدند و پیر بوبو می‌گفت:

روایت اول: عروس گلی پیردیم، جانِ دلِ پیردیم

صاحب خانه در پاسخ می‌گفت: عروس گلی همین؟ پیر بُبُو ریش رینه.

روایت دوم: پیر بوبو می‌گفت: حُنْ خا، آقای مَن، درِ واکن برای من، شادی آوردیم. صاحب خانه در پاسخ می‌گفت:

خوش آمدین محل ما، برنج می‌خین، پول می‌خین بالای سر. جوانان محل که در مراسم شادی پیر بوبو حضور پیدا می‌کردند هر یک سعی داشتند «گیشی» را بزدند گیشی هم برای دفاع از خود در یک دست جوالدوز و در دست دیگر سوزن داشت.

روایت از: آقای سبحان رجبی منور و آقای ابراهیم شهوندی. تحقیق از: آقای محمود حدیقی

هَمِنْ يِ گِلِ چاله گِلِنِ . (۱)

■ / Hamðn ye gðl čâlð gðlðn / .

□ همه از جنس گل یک چاله هستند .

کاربرد: در باره نامطلوب بودن است .

\*\*\*

هَمِنْ كِجَايِ بُرِنِ، تْ ماره ؟

■ / Hamen kijâya borðn to mâ:rð / ?

□ همه با دختر ازدواج می کنند تو با مادر دختر ازدواج می کنی ؟

کاربرد: انتخاب نامناسب کردن .

\*\*\*

هَمْ وِیرِ (۲) وِکَنه، اَمَره وِیرها هَمْ سَگِ گَره، اَمَره کُتکا .

■ / Hama vir vakanð amðrð virhâ hama sag gðrð, amðrð kotkâ / .

□ برای همه مشکل پیش می آید برای ما مشکلات همه را سگ می گیرد ما را توله سگ .

کاربرد: گله و شکایت از بخت و اقبال است .

\*\*\*

هَمه، تی سَرِ، می سَرِ کِنِ .

■ / Hamð ti sar mi sarð ken / .

□ همه سرتو و سر من هستند .

کاربرد: خانواده ای که همه بچه هایش کم سن و سال باشند این زبانزد مفهوم پیدا می کند .

\*\*\*

هَمه تَلِ گِبِرِ دِکَنه، اَمِ تَلِ فِسِ فِسه .

■ / Hamð tala gabðr dakanð ame talâ fðsfðse / .

□ در دام همه ابیا می افتد در دام من کل کافیس .

کاربرد: در بدشانسی است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: همه ی گل چال گِلِنِ، یِ خُمِرِ پِساته. (همه از گل یک چاله هستند و ساخته شده یک کوزه گر).

(۲) وِیر: حافظه - هوش یا ناله - فریاد. فرهنگ عمید.

همه ج آباد بآ عیلی آباد چر بآ .

■ / Hamð ja âbâd bâ, Aeili âbâd čor bâ / .

□ همه جا آباد بود علی آباد ناکارا (خرابه) بود .

کاربرد: در باره کسی است که: امیدی به او نیست .

\*\*\*

همه ج روز با، برکش تیریک با، آلن خ هم ج شووه .

■ / Hamð ja ruz bâ barðkaš teyrik bâ, alan xâ hamð jâ šouvð / .

□ همه جا روز بود، پشت در معمولاً تاریک بود، حالا که همه جا شب است تکلیف روشن است .

کاربرد: ناامید بودن از همدلی یا همکاری کسی .

\*\*\*

همه ج خر کیدبانوی نمک سر کیدبانو م .

■ / Hamð ja xora keydbonoya, nomok sarð keydbonu mo / .

□ همه جاهای خوب و درست و حسابی خودش همه کاره است ولی در جاهای نامناسب مرا به عنوان مسئول معرفی می کند .

کاربرد: مسولیت کارهای بی ارزش و کوچک را به دیگران واگذار کردن .

\*\*\*

همه ج ورر شوو .

■ / Hamð ja vðrare šouvð / .

□ همه جا برایش شب است .

کاربرد: بدبین بودن - ناامید بودن .

\*\*\*

همه چیه گب چکنه .

■ / Hamð čiya gab čokonð / .

□ همه چیز را حرف درست می کند .

کاربرد: در باره کسانی است که: شایعه سازی می کنند .

\*\*\*

همه چی من دره .

■ / Hamð čī men darð / .

□ قاطی همه چیز هست .

کاربرد: در باره دخالت کردن در کارها است .

\*\*\*

همه چیه چاره در، بجز مرگ .

■ / Hamð čiya čârð darð, bejöz marg / .

□ برای همه چیز راه چاره ای وجود دارد الا مرگ .

کاربرد: در تسلیم بودن است .

\*\*\*

همه چی وره هکی یِ الا دو رکّت نماز .

■ / Hamð či vðrð hakiya ellâ dorakat nðmâz / .

□ هر کاری به او می آید که انجام دهد، مگر خواندن دو رکعت نماز .

کاربرد: در باور نداشتن انتساب قولی یا کاری است .

\*\*\*

همه چیز فکر خنه، سه چیز فکرها: یکی زن بُری یِ، یکی خنه چو کُنی یِ، یکی اَسو هیکیری. زن هَمیشک بُردنِشنه، اَسو هَمیشک هگیت نشنه، خنه هَمیشک چاکورد نشنه .

■ / Hamð čiz fekr xanð, se čiz fekrhâ: yeki zðn bóriya, yeki xonð čokoniya, yeki asv hegiri zðn hamišek bordð nešanð, asv hamišek hegite nðšanð xonð hamišek čâkord nešanð / .

□ سه چیز فکر می خواهد و سه چیز فکرها: یکی ازدواج است - یکی ساختن خانه است - یکی خرید

اسب. چون نمی توان همیشه ازدواج کرد - اسب را همیشه نمی توان خرید - و خانه را همیشه نمی شود ساخت .

کاربرد: بیان میزان اهمیت سه مساله (زن - خانه - اسب) در دیدگاه پدران و مادران ما .

\*\*\*

همه چی هوس خنه، قلین کتشی نفَس .

■ / Hamð či havas xanð, qalyan keši nafas / .

□ انجام هر کاری شوق و ذوق می خواهد، ولی کشیدن قلیان نفس می طلبد .

کاربرد: تمایل نداشتن نسبت به انجام کاری .

\*\*\*

همه چی خرواره، اُورُو مئقال .

■ / Hamð či xarvârð ovru mesqâl / .

□ همه چیز به خروار است و آبرو به مئقال .

کاربرد: در اهمیت آبروداری در زندگی است .

\*\*\*

همه چی بیریکی جی پاره بونه ظلم کُفتی جی. (۱)

■ / Hamə čī beyriki ji pârə bunə zolm kolofiti ji / .

□ همه چیز از نازکی گسیخته می گردد ظلم از کلفتی .

کاربرد: تار و پود ستم هر قدر قرص تر باشد بنیادش زودتر سست و گسیخته خواهد شد .

(یادآور این حدیث قدسی است: الملکُ یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم. کشور با کفر پابرجا می

ماند ولی با ظلم پابرجا نمی ماند).

\*\*\*

همه دسه از پشت دُسته .

■ / Hamə dasə az pošt doḅdštə / .

□ دست همه را از پشت بسته است .

کاربرد: در توصیف زبل بودن است .

\*\*\*

همه سگ گره، امر کُتکا .

■ / Hama sag garə, amrə kotkā / .

□ همه را سگ گاز می گیرد ما را توله سگ .

کاربرد: تحقیر کسی که به نوعی با وی درگیر باشند .

\*\*\*

همه شنن عروس وینی، عروس شننه هیسی چینی .

■ / Hamə šonən orus vini orus šonə heysi čini / .

□ همه می روند که عروس خانم را ببینند، عروس خانم می رود سیب بچیند .

کاربرد: پای بند قول و قرار نبودن .

\*\*\*

همه کاره خدا رچ دَر هَر ت کاره شیطان .

■ / Hamə kārə xodā rəč dar harə te kārə šytān / .

□ کار همه را خدا ردیف می کند کار تو را شیطان .

کاربرد: در باره کسی که از راه نادرست به مقصد رسیده است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: همه چی ب تنگی لاردن جُرف (جُرب) ب گشیدی. (همه چیز به تنگی پاره می شود جوراب با گشادی).

همه کسه پا بئه تُولوی مُ بکندیم .

■ / Hamð kasð pâ bonð touluya mo bakðndiyam / .

□ تیغ زیر پای همه را من در آوردم .

کاربرد: در خدمت کردن به دیگران است .

\*\*\*

همه کسه پره آم مار مردم نیه .

■ / Hamð kasð perð ame mâ:r mardam niya / .

□ برای همه پدر است برای ما شوهر ننه هم نیست .

کاربرد: در باره کسانی گویند که برای همه خدمت می کنند بجز برای خودی .

\*\*\*

همه کیته<sup>(۱)</sup> میهی آزاد دکنه، آم کیته خر سر<sup>(۲)</sup> .

■ / Hamð kitð mehi âzâd dakanð, ame kitð xar sar / .

□ در سه شاخ ماهیگیری همه ماهی آزاد می افتد ولی در وسیله ماهیگیری ما ماهی های غیرقابل

مصرف .

کاربرد: در بد اقبال بودن شرایط گویند .

\*\*\*

همه کس ر ماره مرر پرزن .

■ / Hamð kasa re mâ:rð mðrare perzðn / .

□ برای همه مادر است، ولی برای من زن بابا .

کاربرد: در عناد داشتن است .

\*\*\*

همه کس هته م مارگا م مار شونه درگا، درگا .

■ / Hamð kas hanð me mâ:rgâ, me ma:r šonð dergâ dergâ / .

□ همه به زادگاه من می آیند ولی مادرم به سرزمین های دیگری می رود .

کاربرد: تدبیر نداشتن - پایبند نبودن فرزند یا زن به حفظ و حراست منزل .

\*\*\*

(۱) کیت: نام یک وسیله ماهیگیری بسیار ابتدایی است. کیت سه شاخه فلزی نوک تیزی است که بر روی یک

چوب بلند نصب شده است.

(۲) خر سر یا خر سر موسی: در دریای مازندران نوعی ماهیان کوچک و بد ترکیبی وجود دارد به نام

خرسر یا خرسر موسی.

همه مره خندَن مُ جند، جندُ آسیابانه .

- / Hamð mðrð xandanðn mo jðndð jðnd esiyâbânð / .  
 □ همه به من می خندند، من به جن و جن به آسیاب بان .  
 کاربرد: همدیگر را قبول نداشتن \_ اختلاف آرا داشتن .

\*\*\*

هم همه عیلى بگین، عیلى نقى ی داماد بگین (چگین) .

- / Ham hamð Aeli bogin, Aeli Naqiya dâmâd bokonin / .  
 □ همه یا علی بگین و علی نقی را داماد بگین .  
 کاربرد: یاری کردن همگانی .

\*\*\*

همیشیک باهار نیه .

- / Hamišik bâhâr niya / .  
 □ همیشه بهار نیست .  
 کاربرد: در پیش بینی برای رفع مشکلات است .

\*\*\*

همیشیک هیتَ خَر طَبِيعَتِ بْ .

- / Hamišik hite xar tabiat bo / .  
 □ همیشه خوی خر را داشت .  
 کاربرد: در باره کسانی است که: در زندگی رفتار و گفتار عاقلانه ندارند .

\*\*\*

همیشیک شَعْبَانْ، یِ بَارَمَ رُمُضَانْ .

- / Hamišik šabân, ye bâram romðzân / .  
 □ همیشه شعبان یک بار هم رمضان .  
 کاربرد: در رعایت انصاف است .

\*\*\*

همیشیک پا بُوزى کِ فِلیکِ بَزَ دَرَه .

- / Hamišik pâ buziykð filik baza darð / .  
 □ همیشه به پاشنه پایش آب دهن زده است .  
 کاربرد: همیشه در راه بودن .

\*\*\*

همیشیک گبررِ گاوگی نکلنه .

■ / Hamišik gabðrare gâvðgi nakalanð / .

□ همیشه برای ابیا پهن گاو پیدا نمی شود .

کاربرد: کار یا امکانات همیشه فراهم نیست باید تدبیر کرد .

\*\*\*

همیشیک باهاره طرفه .

■ / Hamišik bâhârð tarafð / .

□ او پیوسته طرفدار بهار است .

کاربرد: در اشاره به کسی گویند که: پیوسته طرفدار خوبی ها است .

\*\*\*

همیشیک هُجه، دُور بُموجه (۱) .

■ / Hamišik hojð, dur bomujð / .

□ همیشه همانجا باشد و دور هم باشد (دور هم قدم بزنند) .

کاربرد: در بیان وقوع بلا (وبا\_طاعون...) است که شنونده آرزو می کند بلا در مکان خود در جا بزند و به آبادی یا خانه او نرسد .

\*\*\*

هوا تُر شابا دَره .

■ / Havâ toršâbâ darð / .

□ هوا دارد ترش (ابری) می شود .

کاربرد: فراهم بودن زمینه کدورت و اختلاف - ابری شدن هوا و احتمال بارش .

\*\*\*

هوا توش هِسَ (۲) .

■ / Havâ tuš hðsa / .

□ هوا اخم دارد .

کاربرد: در مورد این است که: هوا مستعد دگرگونی (بارش باران - برف) است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: هَمُ اُجه، هُجه، هُجه بُموجه. (آنجا همان جا، همانجا بگردد).

(۲) تُوْش هِسَ = وقتی گاوی حالت حمله به حیوانی را بگیرد یا کسی اخم بکند می گویند: «توش هِس».

هَوایِ، یِ بُجْ دَارِ چَنْتَ زِرا دَارَمُ آوْخَرَه . (۱)

■ / Havâya ye boj dâr, čanta zerâ dâram âv xorð / .

□ به بهانه یک بوته برنج، چندین بوته زرا هم آب می خورند.

کاربرد: وقتی که از قبل منفعت به برخی، کسان دیگری هم از نعمت برخوردار شوند - در بیان حضور

افراد و خانواده های فقیر بر سر سفره مهمانی ها .

\*\*\*

هَنْدِ گُلْ دَسَه آوَدَ .

■ / Hande gol dasð âvada / .

□ باز هم دسته گل به آب داد .

کاربرد: در خراب کاری است .

\*\*\*

هُنَه رُغْنَه وِگیرِ، هُنَه شاخه وُسُونْ .

■ / Honð roqânð vegir, honð šâxð vovsun / .

□ روغن آن را بگیر به شاخش بمال .

کاربرد: اینکه از محل درآمد کاری برای همان کار هزینه کردن .

\*\*\*

هیتِ تا زَنِ، وِلَجِنِ .

■ / Hite tâ zane velajane / .

□ همینطوری می بافی و باز می کنی .

کاربرد: مصمم نبودن ... دو دل بودن .

\*\*\*

هیتِ گاو، گوسندی دَرِنْ .

■ / Hite gâv gusândi darðn / .

□ همینطوری مانند گاو و گوسفند زندگی می کنند .

کاربرد: بدون رعایت موازین اخلاقی زندگی کردن .

\*\*\*

(۱) زرا= نوعی علف هرز در کشتزارهای گندم و برنج.

هِیتَ بُمِ هیتَ بُشْ<sup>۱</sup> .

■ / Hita bome hita boš / .

- همینطور که آمدی، همینطور هم برگرد .  
کاربرد: در عدم استقبال است .

\*\*\*

هِیتَ لُویِ کِتْمِ .

■ / Hite luya kətm / .

- همینطوری سرازیر شدم .  
کاربرد: در بی برنامه بودن است .

\*\*\*

هِیتَ شُنَه هیتَ هِسَ .

■ / Hita šonə, hita hesa / .

- همینطوری می خواهد برود. همینطوری هم هست .  
کاربرد: در دوکانه بودن گفتار عمل است .

\*\*\*

هِیتَ اَنجامه کُنَه .

■ / Hite anjāmə konə / .

- بطور مستمر غیبت می کند .  
کاربرد: در توصیف کسی است که پشت سر دیگران حرف می زند .

\*\*\*

هِیتَ دَرَجَنَه کَلَنَه .

■ / Hita darjanə kalanə / .

- همین جوری خرد (ریز) می کند و می ریزد .  
کاربرد: درباره کسانی است که: مسئول سخنان خود نیستند .

\*\*\*

هِیتَ سَکَرَاتِ<sup>۲</sup> کَشَنَه .

■ / Hita sakarāt kašanə / .

- همینطوری سختی می کشد .

(۱) به گونه دیگر: «هُر» بُمِ ی «هُر» بُشْ. (از همان راهی که آمدی از همان راه برگردد).

(۲) سكرات= بی هوشی ها. از: فرهنگ واژه یاب

کاربرد: در وصف داشتن زندگی بد است .

\*\*\*

هِیتَ چَنگَرِدِی<sup>(۱)</sup> کُنَه .

■ / Hita čngərdəy konə / .

□ مدام چنگ گردانی می کند .

کاربرد: در توصیف حرص و جوش مال دنیا را خوردن است .

\*\*\*

هِیتَ سُوِی کت نیه .

■ / Hite soyaket niya / .

□ همین جوری بور شده است .

کاربرد: تشویش داشتن - مضطرب بودن - دست پاچه بودن .

\*\*\*

هِیتَ گَرَدَنَه<sup>(۲)</sup> .

■ / Hite garadanə / .

□ همینطوری می غلتاند .

کاربرد: بدون تامل سخن گفتن .

\*\*\*

هِیتَ یِ چیه دَم دُنکُنْ .

■ / Hita yečiya dam donokon / .

□ همینطوری چیزی را باد نکن .

کاربرد: در بیان کشدار نکردن قضیه ای است .

\*\*\*

هِیزارُ شِکارُ<sup>(۳)</sup> .

■ / Hizâr šekâr / .

□ شکار تو به هزاران برسد .

کاربرد: وقتی است که شکارچی از شکارگاه با دست پر برمی گردد .

\*\*\*

(۱) چنگردی = با دو دست در جستجوی چیزی بودن.

(۲) گردن = غلطاندن = چه چه زدن در آواز.

(۳) برای دلخوشی شکارچی واژه «هیزار شکار» دو بار گفته می شود.

هیزارتَ هَلُو بُو، وِ گَلُو بُو .

■ / Hizâr ta howlu bu, ve gowlu bu / .

□ هزاران هلو باشد، برای گلوی او است .

کاربرد: در باره حرص و آز کسی گویند .

\*\*\*

هیزار له بُز بُشُ دارس، وَرِکِ دِلِ نَتَرکَس، وِرِه بُشُ دارس، بُزکِ دِل ،  
بَتَرکَس .

■ / Hizâr le: boz bošâ dârðsa, varakð dâi natârkes, varð  
bošo dârð sa bozekð dâi batârksð / .

□ هزار بار بز بالای درخت رفت بره حسادت نکرد، فقط یک بار بره بالای درخت رفت دل بز ترکید .

کاربرد: در حسادت کردن است . (یادآور: همه چیز برای من، هیچ چیز برای دیگران).

\*\*\*

هیزار هیزار بارُ شُکَر .

■ / Hizâr hizâr bâr šokr / .

□ هزار هزار بار شکر .

کاربرد: در بیان داشتن رضایت و سپاس به درگاه الهی است .

\*\*\*

هیزارتَ دوسِ کَمه، یِ دشمندِ زیاد<sup>(۱)</sup> .

■ / Hizârta dus kamð, yedošmand ziyâd / .

□ هزار تا دوست کم است، یک دشمن زیاد .

کاربرد: در مشکل آفرینی بدخواهان است .

\*\*\*

هی شِکَمه دَرِه ، فَاَرِغَا باشُ .

■ / Hi škamð dare fâreqâ bâš / .

□ همین را که آبستن هستی بزا .

کاربرد: الویت دادن به کارهای در دست اجرا است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: هیزارتَ دوسِ بَدَر، یِ دُشمندِ نَدَر. (هزار تا دوست داشته باش یک دشمن نداشته باش).

همیشه کولبارِه زن ماره پَر بُن گُلْ بَزنی . (۱)

■ / Himə kulbārə zən mā:rə parə bon gəl bəzəni / .

□ کوله بار هیزم را زیر بغل مادر زنت به زمین بزنی .

کاربرد: نوعی دست مریزاد گفتن است نسبت به پسر جوانی که کارش مورد تایید قرار می گیرد یعنی امیدوارم زن بگیری .

\*\*\*

هینه ک بیچَم گتا کُنم .

■ / Hinə ke bečam gatā konəm / .

□ همین را که زاییدم بزرگش کنم .

کاربرد: تقدم در انجام کار در دست اجرا است .

\*\*\*

هیندانه کولبار دَرِم، مَره خُره ؟

■ / Hindānə kulbār darəm mərə xorə / ? .

□ کوله بارم هندوانه است، مرا می خوری ؟

کاربرد: نوعی اعتراض به شخصی که نسبت به سخنان کسی بی تفاوت است .

\*\*\*

(۱) در گذشته خدمت کردن به خانواده نامزد در دوران نامزدی رسم بوده است. از جمله هیزم آوردن -



یا آوِ دِلْ تَشْ دِچینْ، یا مُوسِ جی وَچِه بچینْ.

■ / Yâ âvð dəl taš dečīn yâ musðji vače bečīn / .

□ یا در داخل آب آتش روشن کن یا از راه عقب بچه بزا .

کاربرد: به بن بست رسیدن کار، توجه دادن به کسی برای به کار بردن تدبیر .

\*\*\*

یا پیره هَمَرِ مشورت بُگنْ یا پیرداره بُنْ بنیشْ.

■ / Yâ pirð hamra mašverat bŋn yâ pirdāre bñn beniš / .

□ یا با پیران مشورت داشته باش یا زیر درخت کهنسال بنشین .

کاربرد: سود بردن نسل جوان از تجربه سالخوردگان .

\*\*\*

یاد بَدَ گَبه هَمَرِ بازارِ شُونشَنه .

■ / Yâd bada gabð hamra bâzâr šou nešanð / .

□ با حرف هایی که به آدم یاد داده باشند نمی توان به بازار رفت .

کاربرد: هر کسی باید جوهر خود را سکه بزند .

\*\*\*

یا دانه دُکنی میجال بیه یا پلا دُکنی میجال .

■ / Yâ dānð dokoni mijāl biya yâ pālā dokoni mijāl / .

□ یا وقتی برنج در دیگ می ریزیم بیا یا وقتی که برنج می کشیم .

کاربرد: در وقت شناسی است .

\*\*\*

یارِ آگِه آله زندگی سله .

■ / Yâr agð alð zendegi salð / .

□ یار اگر هم افق و آگاه باشد، زندگی کردن ساده است .

کاربرد: وجود همسر سازگار است .

\*\*\*

یاسه وا کُرده . (۱)

■ / Yāsə vākordə / .

□ تأثر و تاسف داشتم .

□ کاربرد: اشتیاق داشتن .

\*\*\*

یِ اُسُیجِ وِره دنیه .

■ / Ye ospoj vərə dənija / .

□ در تمام بدنش یک شپش هم نیست .

□ کاربرد: در بیان نداری کسی است .

\*\*\*

یِ آشی تَرَرِ با پُچِمُ وِ دِلِ یِ مَنِ روغانِ دُبُو . (۲)

■ / Ye āši tərare bāpočəm, ve dəl ye mān rouqān dōbū / .

□ برای تو آشی بپزم که در آن یک من روغن باشد .

□ کاربرد: خط و نشان کشیدن است .

\*\*\*

یا کارِ وُسْتَه یا کارِ صَحَبِ (کاروایج) .

■ / Yā kār vosanə yā kār sahab / .

□ یا کار خسته می شود (تمام می شود) یا صاحب کار خسته می گردد .

□ کاربرد: در باره به پایان رسیدن قضیه ای است .

\*\*\*

یا گِردِ وِکنه، یا چارسُو .

■ / Yā gərd vakanə yā čārsu / .

□ یا کاملاً گرد می شود یا کاملاً چهارگوشه .

□ کاربرد: عزم انجام کار است، نتیجه هر چه باشد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: یا سفا کُرد.

(۲) در دربار قاجار رسم بود که سالی یک بار «آش» می پختند و کاسه ای از آن هم برای رجال کشور می فرستادند. رجال باید به رسم ادب کاسه آش را پر از «اشرفی» به دربار برگردانند. رجال برای اینکه سرآشپز در کاسه کوچک برای آنان آش بفرستد معمولاً «رضایت» سرآشپز را جلب می کردند جز یکی از رجال که به موضوع بی توجه بود و سرآشپز برای او خط نشان کشید و گفت: یک آشی برات بپزم که ... و بالاخره در وقتش یک کاسه بسیار بزرگ براش آش فرستاد.

## یَ اَلْفِ اَدِمِه . (۱)

■ / Ye aief âdðmð / .

□ یک الف آدم است .  
کاربرد: تک و تنها بودن کسی است .

\*\*\*

## یِ اندازه واز بُکُنْ، چکُرْ (۲) نَرینی .

■ / Ye andâzð vâz bokon, ĉðkra nerinî / .

□ در حدی بپر که پاهای خودت را کثیف نکنی .  
کاربرد: پا از گلیم خود بیشتر دراز نکن .

\*\*\*

## یا یِلاق یا طلاق . (۳)

■ / Yâ yelâq yâ telâq / .

□ یا بیلاق یا جدایی .  
کاربرد: سرسختی کردن .

\*\*\*

## یِ پُسونْ کلا هَمْرَ، هَفْ شَبانِه روز گپْ زَنِه .

■ / Ye puson kolâ hamra, haf šabânð ruz gap zanð / .

□ او کسی است که با یک کلاه پوستی هفت شبانه روز حرف می زند .  
کاربرد: در پرگویی است .

\*\*\*

## یِ پیازِ رِسَمْ تِ دِمالْ . (۴)

■ / Ye piyâz rðsam te dðmâl / .

□ یک ریشه پیاز هم پشت سر تو .  
کاربرد: در شاد بودن از رفتن مهمان یا کسی است. بی تفاوت بودن نسبت به عزیمت کسی .  
(یادآور: بُش تِ کیل دی نی یو- برو تا نشانی از تو نباشد).

(۱) به گونه دیگر: یِ شُوشِ اَدِمِه . (او یک ترکه است و گوشه از لاغر بودن است).

(۲) چکُرْ: آن بخش از پا را که در پشت کشکک قرار دارد «چکر» گویند.

(۳) خانم ... از جمله کسانی بود که شدیداً به بیلاق علاقه مند بود و روی همین قضیه هم پیوسته با شوهرش آقای ..... اختلاف داشت تا جایی که در یکی از فصول تابستانی به شوهرش گفت: یا یلاق یا طلاق.

نقل از: آقای سیدقاسم میرهاشمی

(۴) یِ پیاز بُنم تِ دمه بُن . (یک دانه پیاز هم زیر دم تو).

\*\*\*

ی تِر دُمه دِ بُمُنِسِه . (۱)

■ / Ye to:uor domə de bomonədsə / .

□ به اندازه دسته تیر باقی مانده است .

کاربرد: ناتمام بودن کار .

\*\*\*

یتیمه دَسْ دِرَازِه .

■ / Yetimə das dərāzə / .

□ دست کسانی که یتیم هستند دراز است .

کاربرد: در کمرویی است ولی بیشتر به عنوان طنز در مهمانی‌ها بر سر میز غذا کاربرد دارد .

\*\*\*

یتیم ی سیره، سیرا کُرده نشَنه .

■ / Yətim yə sirə sirā kordə nəšanə / .

□ بچه‌های بی پدر و مادر را نمی‌شود سیر کرد .

کاربرد: نیازهای چند داشتن . خواسته زیاد داشتن .

\*\*\*

یتیم سیرا کُن .

■ / Yetim sirā kon / .

□ آن غذا یا آن میوه، یتیم‌ها را کاملاً سیر می‌کند .

کاربرد: در توصیف حجیم و زیاد بودن مواد غذایی است .

\*\*\*

ی تیر بُرُوت دَنشته، دَر کُرده .

■ / Ye tir borut dəštə dar kordə / .

□ یک تیر (خرج) باروت داشت، خالی کرد .

کاربرد: به بیهوده‌گویی افتادن .

\*\*\*

(۱) مرحوم سیدعباس پیرسیدی مخترع دستگاه مالش برگ سبز چای با نیروی آب، همسری داشت که بی سواد بود. چون ساعت را بلد نبود بخواند لذا وقتی کارگران از او می‌پرسیدند که: چقدر به ناهار مانده است؟ پاسخ می‌داد: ی تِر دُمه دِ بَقِی ی.

ی تیرِ جی نَشَنه جنگِ شَنه .  
 ■ / Ye tirə ji nəšanə jang šon / .

□ با یک تیر نمی توان به میدان جنگ رفت .  
 کاربرد: کار بزرگ لوازم کافی می طلبد .

\*\*\*

■ / Ye ja resanə / .

یَجَ رِسَنه . (۱)

□ به یک جایی می رسد .

کاربرد: استعداد و لیاقت رسیدن به مقامی را دارد .

\*\*\*

یجا شُوا کُنْی ک، آسمان ی ستاره ند شتَبُو .  
 ■ / Ye jā šouva konike, âsemân ye setârə nədeštəbu / .

□ یک جایی شب کنی که آسمان یک ستاره هم نداشته باشد .

کاربرد: هشدار دادن به کسی ... احتمال خطر دادن - نفرین کردن .

\*\*\*

یَجَ شُونه کو س، یَجَ شُونه مُو س .  
 ■ / Ye jā šonə ku sa yejā šonə mu sa / .

□ یک جامی رود سر کوه و یک جامی رود سر مو .

کاربرد: بخشایندهگی و خساست را یک جا داشتن .

\*\*\*

یَجَ نُخْسَنه کِ وِ پائِنه آو دَکَه .  
 ■ / Ye jā noxâsanə ke ve pâ bon âv dakə / .

□ جایی نمی خوابد که به زیر پایش آب بیفتد .

کاربرد: در باره افراد محتاط و در عین حال زرنگ است .

\*\*\*

ی جیوُ گوزه ی جیوَمُ گوزه گپ .  
 ■ / Ye jiv guzə ye jivam guzə gap / .

□ در یک جیب گوز است و در جیب دیگر حرف های گوزکی .

کاربرد: کسی که در چنته اش جز حرف مفت چیز دیگری ندارد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ی چی وکن. (یک چیزی می شوی).

ی چُمَ ی لَنگ .

■ / Ye čoma ya leng / .

□ یک چشم و یک پا .

کاربرد: عجیب و غریب بودن .

\*\*\*

ی چُمه اُسره سَنه، ی چُمه خُون .

■ / Ye čomθ osrθ šonθ, ye čomθ xun / .

□ از یک چشم اشک می ریزد و از چشم دیگر خون .

کاربرد: بسیار غمگین بودن .

\*\*\*

ی چُمَ ی چُمه نیا نَکَنه، ی چُمَ صَدَتَ چُمه نیا کَنه .

■ / Ye čom ye čomθ niyâ nokonθ, ye čom sadta čomθ niyâ konθ / .

□ یک چشم فقط به یک چشم نگاه نمی کند یک زمان هم یک چشم به صد تا چشم نگاه می کند .

کاربرد: در بیان مطالب باید صادق بود تا در جامعه احساس شرمساری نکند .

\*\*\*

ی چُوی اُوس تِ نَننه .

■ / Ye čuya ovaste nananθ / .

□ یک تکه چوب را آن طرف تر نمی گذارد .

کاربرد: همکاری نداشتن .

\*\*\*

ی چی گُونِمَ ی چی ایشناوَن .

■ / Ye či gunθm ye či išnāvane / .

□ یک چیزی می گویم و تو یک چیزی می شنوی .

کاربرد: عجیب و غیرقابل تصور بودن قضیه ای است .

\*\*\*

ی خُرَدَ تَقْدِيرِ ی خُرَدَمَ تَقْصِيرِ .

■ / Ye xorde taqdirθ, ye xordam taqsir / .

□ بخشی در ارتباط با سرنوشت است و بخشی هم در ارتباط با کوتاهی و اشتباه .

کاربرد: در ندانم کاری های آدمی است .

\*\*\*

یخ فروش یخ داشته غم نداشته .

■ / Yax foruš yax daštə, qam nədaštə / .

□ یخ فروش یخ داشت، غصه نداشت .

کاربرد: خوشبین بودن .

\*\*\*

ی درزن خستره بزنی گلدوج مردومه .

■ / Ye darzən xoštəre bəzən ye golduj mordumə / .

□ یک سوزن به خودت بزنی و یک جوالدوز به دیگران .

کاربرد: انصاف داشتن .

\*\*\*

ی دس دره، هیزارت هنر .

■ / Ye das darə, hizār ta honar / .

□ یک دست دارد با هزار هنر .

کاربرد: در توصیف هنرمندی کسی است .

\*\*\*

ی دس پیشه، ی دس پس .

■ / Ye das pišə ye das pas / .

□ یک دستش جلو است و یک دستش هم پشت .

کاربرد: در بیان کاری یا ماموریتی دست خالی (بی نتیجه) برگشتن .

\*\*\*

ی دس پیش زنه، ی دس پس .

■ / Ye das piš zanə, ye das pas / .

□ با یک دست به طرف خودش می کشد و با دست دیگر پس می زند .

کاربرد: شخصیت ثابتی نداشتن - بی اراده و دم دمی مزاج بودن .

\*\*\*

ی دل دره، ی دیریا .

■ / Ye dəl darə ye deyryā / .

□ یک دل دارد به اندازه یک دریا .

کاربرد: سعه صدر داشتن - دل گنده بودن .

\*\*\*

یِ دِلِ دَرِمُ، هِیْزَارِ خِیَالِ . (۱)

■ / Ye dəl darəm, hizār xiyāl / .

□ یک دل دارم با هزاران خیال .

کاربرد: دل مشغولی های فراوان داشتن .

\*\*\*

یِ رَايِ دُورِجِ نُشْ .

■ / Ye rāya dorəj noš / .

□ یک راه را دو بار نرو .

کاربرد: آزموده را نیاز ما .

\*\*\*

یِ رِجْ لَاتِه ، یِ رِجْ لُوت .

■ / Ye rəj lātə ye rəj lut / .

□ یک وقت فقیر است و یک وقت هم لخت و عریان .

کاربرد: نداشتن برنامه اقتصادی در زندگی .

\*\*\*

یِ رُودِیِ رَاسِ وِ اَشْکَمِه مَنُ دَنِیَه .

■ / Ye ruddəye rās ve oškomə men deniye / .

□ یک روده راست در شکم او نیست .

کاربرد: در بی اعتباری سخنان کسی است .

\*\*\*

یِ رُوزِیِ مِ عِصَايِمُ وِلْگُ کُنَه .

■ / Yeruzi me asāyam vaḡ konə / .

□ روزی عصای من هم برگ می زند (سبز می شود) .

کاربرد: ترساندن کسی از یک امر ناممکن .

\*\*\*

یِ رُوزِیِ یِمِ، اَمِ مَحَلِ عُرُوسِیِ وِکُنَه .

■ / Ye ruziyam, ame mahal orusi vakanə / .

□ روزی هم در آبادی ما عروسی می شود .

کاربرد: نوبت ما هم می رسد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: یِ «سَر» دَرِمُ، هِیْزَارِ «سُودَا» (یک سر دارم با هزار نقشه).

- ی رُوْزُ بُشْمُ طَارِمُ ، هَف سَالُ وِ گَرْمِ ی دَرِمُ . (۱)
- / Ye ruz bošom târðm, haf sâl ve garmia ya dârðm / .
- یک روز به منطقه طارم رفته و یک سال است که هنوز گرمای آن در تنم هست .  
کاربرد: خاطره تلخ داشتن .

\*\*\*

- ی سَالِ بُخْرُ پِلَا سَرْتَرَه ی عُمَرُ بُخْرُ پِلَا بَا وَرَه .
- / Ye sâl boxâr pðlâ sar taré ye omr boxâr pðlâ bâ vare / .
- یک سال از خورشفت پلاسترته بخور و بقیه عمر را پلو با گوشت بره بخور .  
کاربرد: اشاره به قناعت و صرفه جویی دارد .

\*\*\*

- ی سِرِه گَاو دَرِیْمُ، هَمِنَ زَرَنْدَه .
- / Ye sârð gâv derim, hamen zarandð / .
- یک سرا گاو داریم همه آنها شاخ می زنند (جنگی هستند) .  
کاربرد: در باره طایفه یا خانواده ای است که: دعوا طلب هستند . (یادآور: برای دعوا کردن سرقتی می دهند).

\*\*\*

- ی شِلَارُ بَکَنْدِ کِی هِسَه کِ .
- / Ye šðlâr bakðndð ki hðsðke / .
- او یک آدم شلوار در آورده ای هست که [نگو و نپرس] .  
کاربرد: در توصیف آدم های بسیار وقیح است .

\*\*\*

- ی شَمْبَه ، دُو شَمْبَه ، پِیْشِ دَرَه . (۲)
- / Ye šambð, došamba piš darð / .
- یک شنبه از دوشنبه جلوتر است .  
کاربرد: آدم های بی نظم و شلخته است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: ی سَالِ بُشَانْدِم (بُخْرِدِم) طَارِمُ، ی عُمَرُ وِگَرْمِ ی دَرِمُ . (یک سال برنج طارم کاشتم  
(خوردم) یک عمر گرمی آن را دارم).

(۲) به گونه دیگر: زُامَا زِنُ مَارِ پِیْشِ دَرِ . (داماد از مادر زن جلوتر است).

یِ شِی مَنَه بِنَه .

■ / Ye ši manə biyanə / .

□ وسط یک شاهی را می برد (نصف می کند) .  
کاربرد: در خسیس بودن است .

\*\*\*

یِ عَقْلُ، یِ عَقْلَه پِیش دَرَه .

■ / Ye aql, ye aqlə piš darə / .

□ یک عقل از عقل دیگر جلوتر است .  
کاربرد: در باره مشورت کردن در کارها است .

\*\*\*

یِ قِرانِ هَگیتَه سَگِ اَختَه کُردَه دوزَر دَه، عُسَل کُردَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Ye qerān hegite sag axtə korde dou zar da qosl kordə / .

□ یک ریال می گرفت سگ را اخته می کرد و بعد دو ریال می داد تا غسل کند .  
کاربرد: کار نامتناسب و زیان آور کردن . (یادآور: با الفبای اقتصادی آشنا نبودن).

\*\*\*

یِ کاسَه دانَه، مِ وِ شِنَا خُن .<sup>(۲)</sup>

■ / Ye kāsə dānə, me vešnā xānə / .

□ یک کاسه برنج و خانه گشنه من .  
کاربرد: با نداری و کم خوری ساختن به از این است که: برای بهتر خوردن و بهتر پوشیدن زیر بار دین دیگران باشی .

\*\*\*

یِک بِ هیزارِ وِکِ .

■ / Yek be hizār vake / .

□ یکی هزار تا بشود (یک گوسفند هزار تا بشود) .  
کاربرد: در آرزومندی رونق کار است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: مگه مِ سَگِ اَختَه چیم . ( مگر من سگ اخته می کنم).

(۲) به گونه دیگر: یِ مُشْتِ دانَه، یازَم تِ خُنَه . (با یک مشت برنج بهتر است که در خانه خودت باشی).

یَ کُشه خلیا کُرده .

■ / Ye kašθ xiliâ kordθ / .

□ یک قسمت بزرگ خالی شد .

کاربرد: در توصیف عدم حضور کسی در خانواده یا گروه به علت مسافرت یا ...

\*\*\*

یَ کُپه سَ نیه .

■ / Ya kopθ sa niya / .

□ روی یک حصیر خوابیده است .

کاربرد: مرگش فرا رسیده است

\*\*\*

یِ کُولُ کُته .

■ / Ye kul katθ / .

□ به طرف یک دوش افتاده است .

کاربرد: در باره یک دنده و لچ باز بودن است. (یادآور: مرغ یک پا دارد).

\*\*\*

یکی بَز، خُشتِ سَره بَز .

■ / Yeki baza, xošte sarθ baza / .

□ یکی زد آنهم به سر خود زد .

کاربرد: در باره کسی است که: با کار خودش کار دست خودش داد .

\*\*\*

یکی یِ دانه، یا تُوَره یا دیوانه .

■ / Yeki ye dānθ, yâ turθ yâ divānθ / .

□ فرزند یکی یک دانه یا کم عقل است یا دیوانه .

کاربرد: وقتی عمل عجیب و نا بهنجاری از تنها فرزند خانواده سر زند .

\*\*\*

یکی تا زَنه یکی وِلجنه .

■ / Yeki tâ zanθ yeki vɔlajanθ / .

□ یکی می بافتد و یکی باز می کند .

کاربرد: در ناهماهنگی یا ناهمدلی است .

\*\*\*

یکی شکم س زَنابان، گُوته: آی مار م پُشت .

■ / Yeki škam sa zanâbân gotð ay mâ:r me pošt / .

□ بر روی شکم کسی [تازیانه] می زنند، [فریاد می کرد] و می گفت ای خدا پشت من .

کاربرد: فاقد پشتوانه حمایتی، مالی یا قدرتی بودن .

\*\*\*

یکی زنه بمیره ک زن خاخر نداشتئو<sup>(۱)</sup> .

■ / Yeki zñe bñmire ke zñn xâxór ñedaštñbu / .

□ یکی زنش بمیرد که خواهر زن نداشته باشد .

کاربرد: جای نگرانی نیست چون جایگزین وجود دارد .

\*\*\*

یکی کمه دوت غمه سته خاطر جمه .

■ / Yeki kamð dota qamð sñta xâtñrjamð / .

□ یکی کم است دو تا غم است، سه تا خاطر جمع است .

کاربرد: طنزی است در این زمینه که: چنانچه تعداد زن های یک مرد به سه تن برسد، امنیت خاطر مرد

بیشتر است .

\*\*\*

ی کین نشور ر مچچده دره، دُنُبَسَن<sup>(۲)</sup> .

■ / Ye kin nošurare mačč ðdð darð dono bosanðn / .

□ برای خاطر یک شخص ناپرهیزکار در مسجد را نمی بندند .

کاربرد: کار نامعقول یک فرد نباید مانع اجرای خواسته جمع گردد .

\*\*\*

یکی درو گونه، یکی پینیک زنه<sup>(۲)</sup> .

■ / Yeki duru gunð Yeki pinik zanð / .

□ یکی دروغ می گوید، دیگری وصله می زند .

کاربرد: رفع و رجوع کردن خلاف یک نفر به وسیله یک نفر دیگر .

\*\*\*

(۱) در گذشته وقتی «زن» کسی می مرد با «خواهر زن» خود ازدواج می کرد و برعکس اگر «مردی» می مرد

برادر با زن برادر مرده ازدواج می کرد (من شاهد هر دو جورش بودم) . معمولاً دو توجیه پشت این قضیه

قرار داشت: یکی اینکه فرزندان خواهر یا برادر توسری خور افراد بیگانه نخواهند شد، دیگر اینکه ثروت و

دارایی پراکنده و تقسیم نمی شود و بنیه مالی خانواده قوی تر می گردد.

(۲) به گونه دیگر: یکی «بینه» یکی «دوجنه» (یکی می برد دیگری می دوزد).

یکی ناز کُنه کِ ناز کَشْ دشتَبُو .

■ / Yeki nâz konð ke nâz kaš deštəbú / .

□ یک کسی ناز می کند که نازکش داشته باشد .

کاربرد: در باره کسی گویند که هنری ندارد تا خریداری داشته باشد .

\*\*\*

یکی شی اُقوز هَوَانه یکی شی اُرده هَوَانه .

■ / Yeki ši âqoz havânð, yeki ši ardð havânð / .

□ مال یکی انبانی است از گردو و مال دیگر انبانی است از آرد .

کاربرد: در توصیف برملا کردن کار یکی و پرده پوشی کردن کار دیگری است .

\*\*\*

یکی مَهَره خُشت اُشکمه دل جاوَد، بُوگوت: ت جِگَر سیفیده بَزَنم یا سیای .

■ / Yeki mahrð xošte oškomð dəl jāvda, bogutð te jigar sifidð bazəndəm yâ siyâya/.

□ کسی ماری را در شکم خود پناه داد، مار گفت: به جگر سفید تو نیش بزَنم یا جگر سیاه را .

کاربرد: خوبی را با بدی پاسخ دادن .

\*\*\*

یِ گاوِه هِنْدی چِیاز دَرِه .

■ / Ye gâvð hendi jiyâr darð / .

□ به اندازه یک گاو جرأت (جیگر) دارد .

کاربرد: تعبیری است برای کسی که دل و جرات زیاد دارد .

\*\*\*

یِ گاوِ لَعینِ صَدَتَ گاوِ لَعینِ دَر هَرِه .<sup>(۱)</sup>

■ / Ye gâvð le:in sadta gâvð le:in dar harð / .

□ یک گاو زیان کار صدتا گاو را هم زیان کار می کند .

کاربرد: در تاثیر وجود فرد نااهل در افراد دیگر است . (یادآور: بز گر گله را گر می کند).

\*\*\*

(۱) گاو لعین به گاوی می گفتند که: از کوچکترین راه های ممکن چپرها را خراب می کرد وارد: شالیزار\_

گندم زار یا باغ سبزی می شد و خسارت وارد می کرد و سبب تحریک گاوهای دیگر هم می شده است.

بسیار اتفاق افتاده است همین امر موجب کدورت شدید دو همسایه شده است. و یا اینکه زارع خسارت

دیده از شدت عصبانیت با داس دم یا پای حیوان را بریده است. (اما آقای سیدقاسم میرهاشمی عقیده دارند

لعین درست نیست بلکه « گاو لهن » به معنای پرخور درست است.)

یِ گَبْ بَزِیْمْ، سَرَّ چِنْگَدِیْمْ . (۱)

■ / Ye gab bazeym sar čengadeim / .

□ یک کلمه حرف زدیم و سرمان را بر باد دادیم .

کاربرد: بهانه قرار گرفتن یک اظهار نظر .

\*\*\*

یِ گَبِی زَنَه ک، بُمُرْد کرکه خَنده گَرَه .

■ / Ye gabi zanə ke, bomordə kərəkə xandə gərə / .

□ یک حرفی می زند که مرغ مرده هم به خنده می افتد .

کاربرد: در توصیف خیلی مسخره بودن سخن است .

\*\*\*

یِ گُلْ آو هیچکس دَسْ نَدَنَه .

■ / Ye golə av hečkasə das nadanə / .

□ یک کوزه آب بدست کسی نمی دهد .

کاربرد: در بی خیری کسی است .

\*\*\*

یِ گُوشْ دَرَه یِ گُوشْ دروازه .

■ / Ye guš darə ye guš darvâzə / .

□ یک گوش در است و گوش دیگر دروازه .

کاربرد: در بی اعتنایی به پند و اندرز یا دستورات بزرگتر است .

\*\*\*

یِلَاقْ اَسْبَه خَنَه، سِیَا سِیْفِیْدَمْ پُرْسَنَه . (۲)

■ / Yelâqə asbə xanə, siyâ sifidam porsanə / .

□ اسب بیلاقی را می خواهد و سیا سفید هم می پرسد .

کاربرد: آدم های پرتوقع و بهانه گیر .

\*\*\*

یِلَاقْ آو بُخْرُدَه .

■ / Yelâqə av buxordə / .

□ آب بیلاقی را خورده است .

(۱) به گونه دیگر: یِ گَبْ بَزِیْمْ، بَسُوْتِیْمْ. (یک کلمه گفتیم و سوختیم).

(۲) به گونه دیگر: رُسم سَرَّ اَسْبِ بَدِی یِ، نَرُّ مَانَمْ پُرْسَنَه. (اسب منطقه رستم سر را دید نر و ماده هم

می پرسد).

کاربرد: توانایی جسمی داشتن ... تندرست بودن .

\*\*\*

یلاق جان دَنه، گیلان نان .<sup>(۱)</sup>

■ / Yelâq jân danə gilân nân / .

□ ییلاق به آدمی جان می دهد و گیلان نان .

کاربرد: انبار غله بودن جلگه و آب و هوای خوب داشتن کوهستان .

\*\*\*

ی لا بیریکه، دُلا کُفت .

■ / Yelâ beyrikə dolâ koloft / .

□ یک لا باریک است و دولا کفت .

کاربرد: واماندن در حل قضیه ای .

\*\*\*

ی لَمْبَرُ جیر، ی لمبر جُر .

■ / Ye lambər jir ye lambər jor / .

□ یک طرف لباس بطرف پایین و یک طرف دیگر لباس به طرف بالا است .

کاربرد: در وصف آدم های شلخته است .

\*\*\*

ی مُشتِ کَم تِ بُوخُر، نُوکرِ بَگیر .

■ / Ye mošt kamte boxor, noukar begir / .

□ یک مشت کمتر بخور و برای خودت نوکر بگیر .

کاربرد: اعتراض به دستورات ریز و درشت کسی .

\*\*\*

ی مَن فُورده و سَرَ فُکُنِی، ی دانه جیر نَکنه .

■ / Ye man furdə ve sar fokoni, ye dānə jir nakəlanə / .

□ یک من نیم دانه برنج بر سرش بریزی، یک دانه از پایین نمی ریزد .

کاربرد: کسی که هم فقیر است هم لباس هایش پاره پاره .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: جان خنه بُش ییلاق، نان خنه بی ی گیلان. (جان می خواهی برو ییلاق، نان می خواهی بیا

ی مَن عَسَلَه هَمَر وَرَه خُرْدَه نَشَنَه .

■ / Ye man asələ hamra vərə xordə nəšanə / .

□ با یک من عسل هم او را نمی شود خورد .

کاربرد: بسیار ترش روی بودن .

\*\*\*

ی مَهْرُ صَدَتَ مَهْرُ خُرَه تا وَکَنَه اَفی .

■ / Ye mahr sadta mahr xorə tā vakanə afi / .

□ یک مار باید صدتا مار بخورد تا افعی شود .

کاربرد: زمینه (پرونده) در انجام کار بد داشتن .

\*\*\*

ی میل گُوشْتُ وَرَه وَنیه .

■ / Ye milə gušt vərə vəniya / .

□ یک سیخ گوشت در بدنش نیست .

کاربرد: لاغر بودن \_ ضعیف یا کم بنیه بودن .

\*\*\*

ی نَمکُ تازَه بُکُنُ .

■ / Ye nomok tāzə bokon / .

□ یک نمک تازه بکن (کمی از این نان بخور) .

کاربرد: تقویت زمینه دوستی .

\*\*\*

ی « نِیمِ کَا » دانه ، هَنَدِخُ خُنَه .

■ / Ye nim ka dānə , handa xo xonə / .

□ با نصف کاسه برنج باز هم خانه خود آدمی بهتر است .

کاربرد: در سوختن و ساختن در کشور یا آبادی یا منزل خود صد برابر بهتر از کشور یا آبادی یا

منزل بیگانه است .

\*\*\*

ی وَازَه دُرُنَه بَ صَدَتَ وَازَه دِرگا نَدَنِمُ .

■ / Ye vāze doronə be sadta vāze dīrgā nadanīm / .

□ یک حرکت (پرش) داخل خانه یا شهر خودم را به صد حرکت (پرش) خانه ها یا شهرهای دیگر نمی دهم .

کاربرد: ترجیح دادن خانه یا زادگاه خویش .

\*\*\*

یورغ<sup>(۱)</sup> شنه .

■ / Yoroqəð šonə / .

□ تند حرکت می کند .

کاربرد: تندرویهای کسی در کاری .

\*\*\*

ی وخت دَر زنه دِل ر دَر شنه ، ی وختم دَره دِل ر شنه .

■ / Ye vaxt darzəñə dɒlare dar šonə, yevaxtam darə dɒlare nošonə / .

□ گاهی از سوراخ سوزن رد می شود گاهی هم از در خانه نمی تواند عبور کند .

کاربرد: دو شخصیتی بودن فرد .

\*\*\*

ی هاله بکش، ک تره بیه .

■ / Ye hâlə bakəš, ke təra biye / .

□ شاخه ای را بگیر و بکش که آن شاخه به طرف تو بیاید .

کاربرد: در نصیحت به کسی - از کسی یاری بخواه که یاریت کند .

\*\*\*

یهو، دیم کین دیم وکته .

■ / Ye hou dim kin dim vakətə / .

□ یک باره زیر و روشد .

کاربرد: ناگهان تغییر عقیده یا تغییر حالت دادن .

\*\*\*

یهودی آگه مُسلمان وکه، صد سال د پشیمان وگنه .

■ / Yehudi agə mosalmân vake, sad sâl de pešimân vakanə / .

□ یهودی اگر مسلمان شود، بعد از یکصد سال دوباره پشیمان می گردد .

کاربرد: بدبین بودن.

\*\*\*

(۱) یورغه = تند و راهوار.

## سرچشمگان

معمولاً در پایان هر کتاب از منابع و مأخذی که استفاده شده است نام می‌برند. منابع و مأخذ (فرهنگ زبانزدهای رامسر) عبارتند از:

• افراد دلبسته به فرهنگ عامه، مدیران، معلمان، دانش آموزان و دانشجویان، پدران و مادران، پدری‌زرگها و مادری‌زرگهای دانش آموزان و دانشجویان منطقه رامسر. شاید بهتر باشد که گفته شود:

• «منابع» و «نویسنده» و «صاحب اصلی» این مجموعه یکی هستند لذا چنانچه با تامل در زبانزدی غنچه لبخند رضایتی بر لب کسی شکفت به پای این عزیزان بریزد. بعضی از این گروه از بزرگواران که در کار گردآوری زبانزدها مشارکت مستقیم و فعال داشتند نامشان در دو گروه «همکاران» و «یاوران» به شرح زیر آورده می‌شود.

### گروه همکاران فرهنگ زبانزدهای رامسر (سخت سر)

		الف	
متصور	بابائی	۲۷	۱. امین افشار
مریم	برزگر	۲۸	۲. اکرامی
زهرآ	بیری	۲۹	۳. امینی نیا
خدیدچه	بیری	۳۰	۴. امین کاظمی
صالح	برعدان	۳۱	۵. امینی
حمیده	بهروان	۳۲	۶. احمد معظم
هنگامه	بهرامی	۳۳	۷. احمد معظم
	پ		۸. امید
رقیه	پورمقدم	۳۴	۹. امیر شعبانی
بهرروز	پوررستمی	۳۵	۱۰. امیری فر
امید	پورعسگری	۳۶	۱۱. امیری
صالح	پلهم صالحی	۳۷	۱۲. الهیان
متین	پیشقدم	۳۸	۱۳. اشکواری
	ت		۱۴. ابوهاشمی
مانده	تسخیری	۳۹	۱۵. ابوالقاسمی
بهمن	تراب برهیز	۴۰	۱۶. ابراهیمی
	ج		۱۷. ابراهیمیان
شکیبا	جنت فریدونی	۴۱	۱۸. ابراهیمیان
فاطمه	جنت فریدونی	۴۲	۱۹. اعتباری
محمود رضا	جنت طالشی	۴۳	۲۰. اکراسیدی
زین العابدین	جنت اسانی	۴۴	۲۱. افتخاری
فرهاد	جورنیان	۴۵	۲۲. افتخاری
فغان	جورنیان	۴۶	۲۳. افتخاری
عبدالناصر	جوهرده	۴۷	۲۴. اتابکی
محمد حسن	جلی	۴۸	۲۵. احدی میرصادقی
	چ		۲۶. اسمعیل نژاد
متصور	چرمچی	۴۹	
	ح		
محمود	حدیقی	۵۰	



صادق	۱۸۴. نژادمقدم	محمدعلی	۱۳۹. قربانیان
نعمت اله	۱۸۵. نعمتی	رضا	۱۴۰. قعلی
صمد	۱۸۶. نحوی	خلیل	۱۴۱. قعلی
محمد	۱۸۷. نوروزی		
زهرا	۱۸۸. نصری		
			<b>ک</b>
		دکتر کوروش	۱۴۲. کاکوان
		شهناز	۱۴۳. کاکوان
		روشنک	۱۴۴. کاکوئی
		دکتر محمدتقی	۱۴۵. کاکوئی
		محمود	۱۴۶. کاکوئی
		معصومه	۱۴۷. کردامیری
		ناهید	۱۴۸. کردرستمی
		روح انگیز	۱۴۹. کردرستمی
		عطیه	۱۵۰. کاظمی
		آسیه	۱۵۱. کاظمی
		زهرا	۱۵۲. کاظمی
		محمد ابراهیم	۱۵۳. کاظمی
		مژگان	۱۵۴. کاظم زکی
		متین	۱۵۵. کریم نیا
		فنازه	۱۵۶. کیانی
		مروارید	۱۵۷. کیهان ثانی
		ربابه	۱۵۸. کیهانیان
			<b>گ</b>
		شهناز	۱۵۹. گزگینی
		سمیه	۱۶۰. گلین مقدم
		طیبه	۱۶۱. گلین مقدم
		سعیده	۱۶۲. گوهررستمی
			<b>ل</b>
		صنوبر	۱۶۳. لیماکشی
			<b>م</b>
		علی اکبر	۱۶۴. مرادی
		جواد	۱۶۵. مرادی
		محمود	۱۶۶. مشکوری
		علاءالدین	۱۶۷. مشکوری
		فریدون	۱۶۸. ملکیان
		زبیده	۱۶۹. مهدی رودی
		طیبه	۱۷۰. مهمانچی
		مریم	۱۷۱. مظاهری
		رضا	۱۷۲. میرابوطالبی
		قوام الدین	۱۷۳. میرابوطالبی
		سیده معصومه	۱۷۴. میرطالیان
		سیده جمیله	۱۷۵. میرطالیان
		احترام السادات	۱۷۶. میراحمدی
		عزیزه	۱۷۷. میرباقری
		اسماء	۱۷۸. مهرجو
		ابوالحسن	۱۷۹. ملاعلیپور
		کبری	۱۸۰. مقدری
		زهرا	۱۸۱. موسی زاده
		جعفر	۱۸۲. ماشاباوجی
		اسداله	۱۸۳. محجر خیری

## گروه یاوران فرهنگ زبانزدهای رامسر (سخت سر)

۴۹. امیرعلیان	الهه	۱. احمد زاده	الف
۵۰. آرموئیان	مسلم	۲. احمد اشرفی	سمنانه
۵۱. اصغرزاده	محبوبه	۳. ایزک شیریان	زینب
۵۲. ازقنبری	ملیکا	۴. ایزک شیریان	طاهره
۵۳. افتخاری	اسمعیل	۵. ابراهیمیان	زینب
۵۴. اشکورچورته	معصومه	۶. ابراهیم قوچی	ولی
	ب	۷. ابراهیم قوچی	نغمه
۵۵. بهره مندی	ترکس	۸. ابراهیم زاده	زکیه
۵۶. برجسته	فهیمة	۹. ابراهیم پور	فاطمه
۵۷. برهان	سپیده	۱۰. ابراهیم پور	امیر
۵۸. بریش رضائی	لیلا	۱۱. ابراهیم پور	معصومه
۵۹. برعندان	ایمان	۱۲. امیری رادثانی	مرضیه
۶۰. برادرزاده	سمیه	۱۳. امیرخانی	فاضله
۶۱. بنی بخش	سیمین	۱۴. امیری	سوگند
۶۲. بنی هاشمیان	زکیه	۱۵. امیری	طاهره
۶۳. بریش سعیدی	معصومه	۱۶. اقبالی نژاد	گوهردخت
۶۴. باورنگین	هاجر	۱۷. اقبالی	یاسر
۶۵. باطبی	مهین	۱۸. ابوالقاسمی	گتایون
۶۶. باقر ساجدی	معصومه	۱۹. ابوهاشمی	ساره
۶۷. باقر طلوعی	فاطمه	۲۰. اسدیان	اسماء
۶۸. ببری	طاهره	۲۱. استاددوست	سلمان
۶۹. بهداد	صابر	۲۲. اتابکی	محبوبه
	پ	۲۳. اتابکی	کلثوم
۷۰. پهلوان یلی	پرستو	۲۴. اکراسریان	محمدقاسم
۷۱. پروانه	الهام	۲۵. اکر اقلی پور	لیلا
۷۲. پورشمسیان	حلیمة	۲۶. اکر اقلی پور	کبری
۷۳. پورنادری	فاطمه	۲۷. اکر اسعدی	فهیمة
۷۴. پورنوروزی	مژگان	۲۸. اکر احمدثانی	صدیقه
۷۵. پورابراهیمی	عاطفه	۲۹. اعرافی	اقدس
۷۶. پوررستنی	حسن	۳۰. اعتباری	طاهره
۷۷. پورنادری	ترکس	۳۱. امینی	مومنه
۷۸. پورابراهیم	ساره	۳۲. امینی	مهديه
۷۹. پایدارى	نیلوفر	۳۳. امینی	صدیقه
۸۰. پناجو	فرزانه	۳۴. امین صادقی	شبنم
۸۱. پودی	رزیتا	۳۵. امین باقری	نسبیه
۸۲. پلهم عباسی	الهام	۳۶. امین چورته	میترا
۸۳. پیرونیسی	حاتمه	۳۷. امین زاده	نغمه
۸۴. پیروچورته	سیما	۳۸. امین نیا	طیبه
۸۵. پیروسیفی	سعیده	۳۹. امین زاده	زهره
	ت	۴۰. امین چورته	محدثه
۸۶. تکاسی	محمدرضا	۴۱. امین تیموری	کلثوم
۸۷. تکاسی	مهديه	۴۲. امین نیا	حدیثه
۸۸. تقی اسدی	ام البنین	۴۳. امین نادری	فهیمة
۸۹. تلیکانی	هاجر	۴۴. امین باقری	الهه
	ث	۴۵. امین نیا	سلمان
۹۰. ثابت قدم	زینب	۴۶. امین مرآم	بشیر
	ج	۴۷. امین چورته	مجید
۹۱. جنت فریدونی	پروانه	۴۸. امین تیموری	ابوالفضل
۹۲. جنت امانی	محمدرضا	۴۹. امین نظری	نیکو
۹۳. جنت علیپور	الهام		
۹۴. جنت علیپور	اصغر		

۹۵. جنتی حامد  
 ۹۶. جمشیدیان محدثه  
 ۹۷. جمشیدیان مهدیه  
 ۹۸. جمشیدی نژاد مرتضی قلی  
 ۹۹. جمشیدی نژاد نیکو  
 ۱۰۰. جمشیدی نژاد مهندس فیروز  
 ۱۰۱. جواهردشتیان مریم  
 ۱۰۲. جوانفر محدثه  
 ۱۰۳. جهان باز محدثه  
 ۱۰۴. جبرودعشوری صدیقه  
 ۱۰۵. جوربنیان بی تا  
 ۱۰۶. چرمچی خاطره  
 ۱۰۷. چرمچی نسیم  
 ۱۰۸. چاوش ثانی نسترن  
 ۱۰۹. حیات بخش قرزانه  
 ۱۱۰. حکیم غیائی سعیده  
 ۱۱۱. حدیقی سمیه  
 ۱۱۲. حسینی هدا  
 ۱۱۳. حسن نژادطالشی کبری  
 ۱۱۴. حسن مصفا هائیه  
 ۱۱۵. حسینعلی ثانی اعظم  
 ۱۱۶. حسینی زاده معصومه  
 ۱۱۷. حالجیان حلیمه  
 ۱۱۸. حالجیان آزاده  
 ۱۱۹. حدادیان فاطمه  
 ۱۲۰. حالج ثانی ساناز  
 ۱۲۱. حالجیان هاجر  
 ۱۲۲. حالجیان نوا  
 ۱۲۳. حالج ثانی آناهیتا  
 ۱۲۴. حیدری فائقه  
 ۱۲۵. حیدرچاگلی مهدیه  
 ۱۲۶. حیدری نسرین  
 ۱۲۷. حمزه زاده فاطمه  
 ۱۲۸. خالقی محمود  
 ۱۲۹. خان رمکی فرانک  
 ۱۳۰. خان رمکی الهام  
 ۱۳۱. خان آرموئی حدیثه  
 ۱۳۲. خادم نحوی مهسا  
 ۱۳۳. خدایاری رقیه  
 ۱۳۴. خشنود سپیده  
 ۱۳۵. خبازیان زیبا  
 ۱۳۶. خلعتبری میثم  
 ۱۳۷. دانش پژوه زینب  
 ۱۳۸. دیلمی آیدا  
 ۱۳۹. دیلمان کیانودی آسیه  
 ۱۴۰. درجانی فرشته  
 ۱۴۱. درویش عباسی لیلا  
 ۱۴۲. درویش عباسی فرشته  
 ۱۴۳. درویشلو افسانه  
 ۱۴۴. روشن چشم سحر  
 ۱۴۵. رستم نژاد صدیقه  
 ۱۴۶. رستم نژاد کبری  
 ۱۴۷. رستمی شقایق  
 ۱۴۸. رستمیان فرزانه  
 ۱۴۹. رودخانه ای رویا  
 ۱۵۰. رفعت پور مونا  
 ۱۵۱. رضی کافلی منصوره  
 ۱۵۲. رضی کافلی عطیه  
 ۱۵۳. رضوی زهرا  
 ۱۵۴. رحیم نصریان سحر  
 ۱۵۵. رحیم زاده الهه  
 ۱۵۶. رحیم زاده یاسر  
 ۱۵۷. رحیم مشائی صدیقه  
 ۱۵۸. رحیم نصریان فضا  
 ۱۵۹. رضائی الهام  
 ۱۶۰. رحمتی سمیه  
 ۱۶۱. رادگودرزی الهه  
 ۱۶۲. رحیمیان فر فریدون  
 ۱۶۳. رحیمیان مهین  
 ۱۶۴. رحیمیان غزاله  
 ۱۶۵. رحیمیان زیبا  
 ۱۶۶. رحیمیان ساره  
 ۱۶۷. رحیمیان مهندس احمد  
 ۱۶۸. رفیعی پروین  
 ۱۶۹. رفیعی حدیثه  
 ۱۷۰. رضاخانی نسترن  
 ۱۷۱. سائدی سروناز  
 ۱۷۲. سروری مصفا  
 ۱۷۳. سیاسرنژاد خدیجه  
 ۱۷۴. سعیدی الهام  
 ۱۷۵. سیدی بهاره  
 ۱۷۶. سرحدی نادر  
 ۱۷۷. سمائی هانیه  
 ۱۷۸. سلملیان بهروز  
 ۱۷۹. سلیمی مازیار  
 ۱۸۰. سلیمی عبدالله  
 ۱۸۱. شعبانیان مینا  
 ۱۸۲. شعبانی لیلا  
 ۱۸۳. شاه منصوریان دل آرام  
 ۱۸۴. شاهمرادی ساناز  
 ۱۸۵. شاطری عاطفه  
 ۱۸۶. شاهنظری آمنه  
 ۱۸۷. شاهنظری مریم  
 ۱۸۸. شمس بزرگر طاهره  
 ۱۸۹. شمس علی زاده پریچهر  
 ۱۹۰. شیخ صالحی زهرا

۲۳۹. علیخانیاں حمیرا  
۲۴۰. علیخانیاں رحمان  
۲۴۱. علیجان تمیمی معصومه

غ  
۲۴۲. غلامپور لیلا  
۲۴۳. غریب فرزانه  
۲۴۴. غلامرضائی لیلا  
۲۴۵. غنمی نسیم  
۲۴۶. غنمی حوریہ  
۲۴۷. غنمی فاطمہ

ف  
۲۴۸. فغان اختر  
۲۴۹. فرج مشائی سعیدہ  
۲۵۰. فرج مشائی فاطمہ  
۲۵۱. فرج مشائی صفیہ  
۲۵۲. فیلی امین  
۲۵۳. فیلی مینا  
۲۵۴. فیلی حلیمہ  
۲۵۵. فیلی سکینہ  
۲۵۶. فلکی مقدم مریم  
۲۵۷. فتوکیان مرضیہ  
۲۵۸. فیروزبخش فاضلہ  
۲۵۹. فاتحی نژاد ہدیہ

ق  
۲۶۰. قربان نیاستی محدثہ  
۲۶۱. قربانپور سمیہ  
۲۶۲. قربانپور زینب  
۲۶۳. قربانپور شیرین  
۲۶۴. قربانی مہناز  
۲۶۵. قلی پور سمیہ  
۲۶۶. قلی پور مجتبی  
۲۶۷. قاسم شریفی مہکامہ  
۲۶۸. قاسمی خیرالہ  
۲۶۹. قاسم شریفی امیر  
۲۷۰. قوامی بہرام

ک  
۲۷۱. کاکوٹی ہدا  
۲۷۲. کیانی فتانہ  
۲۷۳. کپھان ثانی یاسمین  
۲۷۴. کردرجبی ریحانہ  
۲۷۵. کردرضائی ربابہ  
۲۷۶. کوزہ گر گوہر  
۲۷۷. کوزہ گر یاور  
۲۷۸. کوزہ گر کبری  
۲۷۹. کوزہ گر الہام  
۲۸۰. کاظمی زہرا  
۲۸۱. کاظم زکی مژدہ  
۲۸۲. کاظم زادہ زہرا  
۲۸۳. کریمی حسین  
۲۸۴. کبیرہاشمی صدیقہ  
۲۸۵. کنارودی فاطمہ

۱۹۱. شیخ الاسلامی زہرا  
۱۹۲. شیخ حسنین صفری  
۱۹۳. شیخ حسنین زینب  
۱۹۴. شبیری زہرا

ص  
۱۹۵. صادقی حجت  
۱۹۶. صنوبر لپماکشی آزادہ  
۱۹۷. صنوبررمکی افسانہ  
۱۹۸. صابنی طاہرہ  
۱۹۹. صیادی لالہ  
۲۰۰. صادقی فرد مرضیہ  
۲۰۱. صالح نیا پونہ

ط  
۲۰۲. طالش دیلمانی سمانہ  
۲۰۳. طالش چورته مریم  
۲۰۴. طالش موسی ہانیہ  
۲۰۵. طالش صمدی سبیکہ  
۲۰۶. طالش علیپور شیما  
۲۰۷. طلوعی ثانی شہین

ع  
۲۰۸. عباس مدیری فاطمہ  
۲۰۹. عباسی راد الناز  
۲۱۰. عابدین زادہ مرضیہ  
۲۱۱. عابدی فاطمہ  
۲۱۲. عبدینی نسیم  
۲۱۳. عسگریان ابوتر  
۲۱۴. عسگریان عماد  
۲۱۵. عسگریان شادی  
۲۱۶. عسکررمکی ہانیہ  
۲۱۷. عسکررمکی زہرا  
۲۱۸. عیسی زادہ صارمی حسن  
۲۱۹. علی طالشی زیبا  
۲۲۰. علی اکبری مہدیہ  
۲۲۱. علی اسعدی زہرا  
۲۲۲. علی طالشی آزادہ  
۲۲۳. عبدالہی پگاہ  
۲۲۴. عبدالہ سلیمی مازیار  
۲۲۵. عبدالکریمی فرشته  
۲۲۶. عبدالکریمی نگین  
۲۲۷. عبدالہ اسعدی بنفشہ  
۲۲۸. عبدالہ اسعدی رویا  
۲۲۹. عبدالعلیان محمدحسین  
۲۳۰. عشور نژاد ہدیہ

۲۳۱. علیپور حسن  
۲۳۲. علیپور رمضان  
۲۳۳. علیپور سکینہ  
۲۳۴. علائی کبری  
۲۳۵. علائی احمد  
۲۳۶. علیجانیاں راضیہ  
۲۳۷. علیخانیاں محمد  
۲۳۸. علیخانیاں عظیمہ

مهرنوش	۲۲۲. نیاستی
لایلا	۲۲۴. نیاستی
نسیم	۲۳۵. نیاستی
سعیده	۲۲۶. نیاستی
فاطمه	۲۲۷. نوائی
فاطمه	۲۳۸. توروژ شمسی
مریم	۲۲۹. نوربخش
سمانه	۲۴۰. نعمت الهی
معصومه	۲۴۱. نیکفر

## هـ

زینب	۴۴۲. هادی رمکی
زهرآ	۴۴۳. هاشم نژاد

## ی

سها	۳۴۴. یکتا
هانیه	۳۴۵. یگانه
شبلم	۳۴۶. یوسف سجادی
حبیب	۳۴۷. یونسی
فرزانه	۳۴۸. یونسی
محبوبه	۳۴۹. یوسفی
ایوب	۳۵۰. یوسفی

## گ

مرضیه	۲۸۶. گلین مقدم
کلثوم	۲۸۷. گلین عباسی
نسیبه	۲۸۸. گل محمدی
منصور	۲۸۹. گل محمدی
نرجس	۲۹۰. گالش قربانی

## ل

تغمه	۲۹۱. لاریجانی
ستاره	۲۹۲. لاریجانی
عهدیه	۲۹۳. لاریجانی
فاطمه	۲۹۴. لایقی

## م

آسیه	۲۹۵. مجالی
کاظم	۲۹۶. مسگران کریمی
علی	۲۹۷. مسگران کریمی
مژگان	۲۹۸. مسگران کریمی
مریم	۲۹۹. مسگران کریمی
محمود	۳۰۰. محجرخیری
عاطفه	۳۰۱. میریگانه
لاله	۳۰۲. مشکوری
فاطمه	۳۰۳. مشکوری
رودابه	۳۰۴. مشکوری
آسیه	۳۰۵. مشکوری
هادی	۳۰۶. مصطفی طالشی
رضا	۳۰۷. مصطفی طالشی
دنیا	۳۰۸. مقدم
نیر	۳۰۹. مهدوی
مریم	۳۱۰. مهدی پور
مریم	۳۱۱. محتشم
حدیثه	۳۱۲. محتشم صیفی
سامیه	۳۱۳. ملک نیا
نیلو	۳۱۴. محمدشریفی
محدثه	۳۱۵. محمدصالحی
الهام	۳۱۶. مهراحمدی
زینب	۳۱۷. مطهریان
سیده عزیز	۳۱۸. میریاقری
معصومه	۳۱۹. میرابوطالبی
کلثوم	۳۲۰. میرطالیبیان
مرضیه	۳۲۱. مرادی
جواد	۳۲۲. مرادی
نسرتین	۳۲۳. مرادی
نیلوفر	۳۲۴. مرادستمی
منیره	۳۲۵. مرادی
زهره	۳۲۶. مرادی
نقیسه	۳۲۷. معتمدی فر
نگار	۳۲۸. معصومی

## ن

فاطمه	۳۲۹. ناخوریان
سعیده	۳۳۰. ناصح
حسین	۳۳۱. نامدار
بهناز	۳۳۲. نیاستی